



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

خواهد بود و از خصمها و از ابوی رضا حاصل کند و هیچ نماز ترا
 ترک نکند که مرتبه نماز از مرتبه حج بالاتر است و باید که مرید حج
 اگر عالم باشد یگان کتاب مناسک همراه خود گیرد و بعلم خود
 اکتفا نکند و اگر جاهل باشد دین عالمی را محکم گیرد و در پی فهمیدن
 احکام حج باشد که بعد از وقوع جنایات که کثیر الوقوع است تدارک
 آن خالی از صعوبت نیست و مغرور نشود که دلیلهای درست میکنند
 زیرا که قبل از رسیدن بدلیلهای محتمل که مشکها واقع شود و بعد از
 وصول بصحبت آنها ایشان را از هجوم حجج تفقد احوال بگریز
 نمودن میسر نمیشود و بعضی خدام آنها عوامند مسائل را نمیدانند
 و اگر دانند هم در رعایت آنها تقید و اهتمام ندارند ترک سنت
 بلکه ترک واجب را سهل می انگارند در روز عرفات بعضی حجج
 قبل از غروب آفتاب از حد عرفات می برارند و بعد از نصف
 از مزد لقمه کوچ کرده و قوف واجب او که بعد از صبح بود و زمان
 اجابت چهرش عابود ترک میکنند و از منی روز دوازدهم قبل از
 زوال نزول میکنند و رمی جمار که وقتش بعد از زوال است قبل
 میکنند و بسخن قبلی که عمل با وجاز نیست عمل میکنند و مثل این
 بسیار در بیان فرائض حج و غیر آن معلوم
 گردد که در حج فرائض است که ترک یکی از آنها حج صحیح نشود
 و اجابت است که محتمل است و واجب باطل نمیشود ولیکن

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان فرائض حج و غیر آن

قصد ترک کند گناهکار میشود و دم واجب میشود و اگر بعد ترک
 کند گناه نیست و در لزوم جزا اختلاف است و در ارتکاب
 محظورات جزا ساقط نیست چنانچه مذکور میشود و در حج سه مرتبه است
 در کردن آن اجرت و ترک آن بدکاری است و موجب جزا نیست
 و استحباب است که فعل آن مفید ثواب است و ترک آن مستلزم
 نقصان آن ثواب و محرمات و مکروهات و مباهات است که
 بتفصیل مذکور خواهد شد **فروضهای حج سه چیز است**
اول احرام دوم وقوف عرفات سوم طواف زیارت احرام
عبارت است از نیت قلبی بحد و لبیک تا آخر و یاد کرد و بگفتن
بزرگان و یابجای ذکر قلابه بگردن گاو یا شتر مزی انداختن بجا
مکه راندن و اما از ارورد که عوم آنها را احرام میگویند احرام
نیست بلکه آنها لباس در حالت احرام است و وقوف عرفات
در موضع خاص در روز نهم ذی الحجته تا صبح روز دهم یگان
لحظه درنگ کند فرض بجای آید و طواف زیارت را و پیش
از صبح روز دهم بعد از وقوف عرفات تا آخر عمر است لیکن
از روز دوازدهم ذی الحجته گذرد دم واجب میشود و اجزهای
حج کلیه آن پنج است و جزئیات آن بسیار است یکی از آن
پنج وقوف مزدلفه است یگان آنی بعد از فجر روز دهم ذی الحجته
تا قریب طلوع آفتاب دوم سه میان صلاه و نماز است

اگر در وقت احرام
 نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت

سوم رمی چهار در وقتش چهارم حلق و یا قصر در ایام نحر پنجم طواف
 وداع آفاقی را و از جمله واجبات است احرام بستن از میقات
 و طهارت در طواف و شتر عورت در آن و ابتدا کردن طواف از جای
 راست و طواف کردن از وراء حطیم و ششی در طواف و نماز طواف
 و هدی قارن و تمنع و رمی این دو قبل از زوج و ذبح اینها قبل از حلق
 و رمی مفرد قبل از حلق یا تقصیر و مد و قوف عرفات تا غروب کسی را
 که در روز و قوف کرده باشد و متابعت امام در افاضه از عرفات
 و تاخیر مغرب و عشا بسوی مزدلفه و عدم تاخیر هر روز بزرگتر
 و بودن حلق یا تقصیر در ایام نحر و بودن اینها در حرم و بودن طواف
 زیارت در ایام نحر چهار شوط او فرض و سه شوط واجب است و ابتدا
 کردن سعی است از صفا و اگر ابتدا از مروه کند باید که یک شوط دیگر
 زیاده کند و در مروه تمام کند و از جمله واجبات سعی را پیاده کردن
 اگر عذر نباشد و ترک محظورات بواجبات الحاق کرده اند
 لیکن بعضی از آنها فرض است **سنتهای حج** احرام در
 حج بستن و غسل کردن برای احرام و پوشیدن خصوص از
 وردا و سعی کردن بعد از طواف به تاخیر و صعود بر صفا و شتر عورت
 و استعمال خوشبوی در لباس و در بدن قبل از احرام و غسل با وضو
 برای احرام و دو رکعت نماز خواندن پیش از احرام و تکرار
 تکبیر و آواز بلند کردن در آن مردان را و طواف قدمم مرآفاقی مفرد

یا قارن را و ابتدای طواف باستلام حجر الاسود و ابتدای طواف
 از حجر الاسود بقول اصح سنت است و اضطباع که طرف ردا را
 در زیر البطرس کرده و طرف دیگر را بر کتف چپ انداختن است
 در همه هفت شوط و زمّل کردن در سه شوط اول یعنی کتفها حرکت
 داده به او رانه مشی کردن استلام حجرت هر بار اگر میشود و ختم
 طواف باستلام حجر و سعی بعد از طواف و نماز بلا تاخیر صعود
 صفا و شتر عورت در سعی و سرعت در میان میلین خضرین و پی
 در پی بجا آوردن اشواط سعی و صعود مرده و خطبه خواندن امام
 هفتم ذی الحجه بعد از ظهر در مسجد الحرام و در روز عرفه در مسجد نمره
 قبل از ظهر مثل خطبه جمعه و در یازدهم ماه بعد از ظهر در مسجد خیف
 از منی و تعلیم مناسک درین خطبها و خروج از مکه در روز ترویج
 بعد از طلوع آفتاب و توقف نمودن در منی تا طلوع آفتاب روز
 نهم و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر را در منی خواندن
 و بیوته کردن در منی و شب و توجه نمودن از منی بسوی عرفات
 بعد از طلوع آفتاب و نزول کردن در قرب مسجد نمره و غسل کردن
 برای وقوف عرفه و جمع کردن میان ظهر و عصر در وقت ظهر
 قبل از وقوف عرفه و رفتن بعد از جمع بلا تاخیر بسوی موقوف
 و وقوف کردن بخشوع و خضوع و تاخیر ناکردن در عرفات بعد
 غروب و نزول امام و اسراع در طریق مزدلفه در جایهای خالی

و در شب هم در مزدلفه بودن و بعد از صبح نماز با دعا در اول وقت
 ادا کردن و بعد از ادا نماز تا آخر وقت قریب طلوع شمس است این
 و در روز دهم هفت سنگ بجره عقبه قبل از زوال انداختن و در روز
 یازدهم بجزات ثلاثه بعد از زوال رمی کردن و همچنین در روز
 دوازدهم نیز و اگر روز سیزدهم در منی باشد در هر سه واجب
 میشود و الا ساقط میشود و دعا کردن بعد از دو حجره اولی
 بسیار توقف کرده ترتیب یعنی ابتدا رمی حجره از قریب مسجد کرده
 منتهی شود بجره عقبه و این ترتیب واجب است یا سنت و هر
 نفس خود رمی کردن و کسی را بی عذر نایب نکردن و هر سنگ را
 علی حده علی حده انداختن و استقامت نمودن در منی در لیالی
 و طواف زیارت را تا خیر کردن از رمی یوم النحر و فوج و حلق
 و نزول کردن در محبت و افعال دیگر و اعمال و دعوات از جمله
 مستحبات مکروهات حج ترک هر یک از اینها
 مذکور است اشهر حج شوال و ذوالقعدة و در
 ذی الحجه است درین مدت بعضی از افعال حج مثل طواف
 قدم و سعی و احرام بستن صحیح است و اما سایر اعمال حج
 مخصوص باوقات معین است **میقات** یعنی مکانی که
 از آنجا بی احرام گذاشتن جائز نیست اهل مدینه منوره را
 و هر که از راه مدینه بکوه می رود ذوالحلیفه است الحال بیبر علی

قریب پنج میل است بکرنیه منوره و دو صد چهار میل است بکعبه
 و اهل مصر و شام و مغرب و امثال آنها را حجه است که الحال
 نامعلوم است بجای او مردم از رابع احرام می بندند تا بکعبه
 مرحله است و میقات اهل عراق ذات عرق و اهل نجد را اون
 و اهل یمن را یلم است و هر یک ازینها بکعبه مکرمه دو مرحله است
 و حکم میقات آن است که هر کس بقصد دخول مکه معظمه و یا
 حرم که جدا و در بیرون مکه هر طرف معین است باین میقاتها برسد
 بی احرام گذشتن جائز نیست خواه قصد حج و یا قصد عمره کند
 و یا قصد تجارت و یا بغرض دیگر و اگر بی احرام گذرد باید که بازگردد
 و احرام از میقات بندد و الا لازم میشود باوج و یا عمره دوم
 نیز لازم است و میقات کسانی که داخل ارض میقاتند تا
 زمین حرم از برای حج و عمره زمین حل صغیر است و میقات اهل
 مکه و حرم و داخلان مکه اگر چه نیت اقامت نکنند برای حج
 حرم است و برای عمره حل صغیر که میان حرم و موقیت است
 صفت احرام چون مسلمانان قصد احرام کنند مستحب آنکه
 موی بغل و زیر ناف را ازاله کند و موی سر و لحية را شانه کند و اگر زن یا جاریه
 او برابر باشد جماع کند و لباسهای مخیط را قبل از نیت از خود برون
 کند و غسل کردن سنت است اگر چه حائض و نساء و صبوی باشد و وضو
 نایب غسل است و سواک کند و استعمال چیزی خوشبوی بکند و در

مکه و شام و مغرب و امثال آنها را حجه است که الحال
 نامعلوم است بجای او مردم از رابع احرام می بندند تا بکعبه
 مرحله است و میقات اهل عراق ذات عرق و اهل نجد را اون
 و اهل یمن را یلم است و هر یک ازینها بکعبه مکرمه دو مرحله است
 و حکم میقات آن است که هر کس بقصد دخول مکه معظمه و یا
 حرم که جدا و در بیرون مکه هر طرف معین است باین میقاتها برسد
 بی احرام گذشتن جائز نیست خواه قصد حج و یا قصد عمره کند
 و یا قصد تجارت و یا بغرض دیگر و اگر بی احرام گذرد باید که بازگردد
 و احرام از میقات بندد و الا لازم میشود باوج و یا عمره دوم
 نیز لازم است و میقات کسانی که داخل ارض میقاتند تا
 زمین حرم از برای حج و عمره زمین حل صغیر است و میقات اهل
 مکه و حرم و داخلان مکه اگر چه نیت اقامت نکنند برای حج
 حرم است و برای عمره حل صغیر که میان حرم و موقیت است
 صفت احرام چون مسلمانان قصد احرام کنند مستحب آنکه
 موی بغل و زیر ناف را ازاله کند و موی سر و لحية را شانه کند و اگر زن یا جاریه
 او برابر باشد جماع کند و لباسهای مخیط را قبل از نیت از خود برون
 کند و غسل کردن سنت است اگر چه حائض و نساء و صبوی باشد و وضو
 نایب غسل است و سواک کند و استعمال چیزی خوشبوی بکند و در

لباس از او رود و جدید و یا شسته بپوشد اگر موجود باشد و الا هر چگونگی
 که باشد سپید فضل است و دو رکعت نماز بخواند و بعد از سلام
 رو بروی قبله نشسته در دل نیت حج و یا عمره کند و بزبان
 و یا ذکر دیگر یکبار بگوید که فرض است و تکرار آن سنت نیت زبانی
 مستحب است اگر نیت قلبی نباشد نیت لسانی را اعتبار نیست
 و اگر لسانی بقلبی مخالف شود اعتبار قلبی راست نیت لسانی

حج این است اللهم انی اُرید الحج فیسره لی و تقبله منی

نویت الحج و احرمت به لله تعالی نیت عمره اللهم

انی اُرید العمره فیسرها لی و تقبلها منی نویت العمره

و احرمت بهما لله تعالی نیت قرآن اللهم انی اُرید

العمره و الحج فیسرها لی و تقبلها منی نویت العمره و الحج

و احرمت بهما لله تعالی بعد از آن گوید بیک اللهم

لبیک لیسکلاً شریکاً لک لبیک ان الحمد و النعمه لک

و الملک لا شریک لک و در و بر نبی صلی الله علیه و سلم

فرستد و دعا کند هر چه مطلوب او باشد از جمله دعای ثور

اللهم انی استسکلتک فی الجنة و اعوذ بک من غضبک و ان

و مستحبت که گوید اللهم انی احرمت لک شعری و بشری

و و می من النساء و الطیب و کل شیء حرمته علی المحرم

انبتغی بذک و جنک الکریم و اگر کسی احرام بندد تعیین حج

و یا عمره و یا قرآن نکرند یا قصد و یا سهواً و یا جهلاً قبل از شروع
 در اعمال نسکی را تعیین کند درست و اگر بی تعیین شروع کند
 بطواف احرام او برای عمره مقرر گردد و اگر طواف نکرده بود و
 رود احرام او برای حج معین شود و اگر کسی قبل از احرام
 مغمی علیه شود و رفیقان او از طرف او نیت کنند خواه با
 او و یا بی امر او درست میشود و لباسهای او را کشیدن لازم
 نیست و او محرم میگردد و جنایت کند جزایش ^{میشود} حجت
 با و نه بر رفیقان و اگر با فاقه آید مباشرت افعال با و لازم
 و اگر با فاقه نآید اختلاف است که او را در مشاهد حاضر کنند
 یا نه • احرام صبی ^{صحیح} صحیح است برای حج نفل نه فرض و خود
 ادای افعال میکند و ولی را سزاوار که او را از ارتکاب محظورات
 اجتناب کند و اگر ارتکاب محظور کند جزا واجب نشود نه بر
 و نه بر ولی او زن مثل مرد است در احرام مکرر دو بار
 چیزی که لبس مخیط غیر مصبوع بوس یا زعفران یا صفر و لبس
 خفین و لبس دست پوش و تعطیه سرو او از بلند ناکردن ^{تلبیه}
 و رمل ناکردن و ضبطاع ناکردن و حلق ریس ناکردن و در حالت
 زحام بوسه حج الاسود و صعود و صفان کند و نماز خلف مقام نکند
 و در ترک طواف صدر و تاخیر طواف زیارت از وقتش ^{بعد}
 حیض و نفاس دم لازم نیست • احرام عید و امد منعقد میشود

باذن سید از برای نفل و اگر بی اذن موی احرام بند و موی اگر خوا
 اورا از احرام می برد و اگر جنایتی کند که جزای او صوم است ^{در حال}
 با و لازم است و اگر جزا مالی باشد بعد از عتق او میکنند و در
 احرام آزاد شود و نسخ آن احرام نفل ممکن نیست **محرمات**
 ذکر جماع و فسوق و جدال با رفقا و جماع و بوسه و مس کردن
 و معاشرت و مفاخذه بشهوت و از اله موی بهر طریق که باشد
 و تراشیدن موی سر و کوتاه کردن آن و کوتاه کردن ^{پوشیدن}
 سر کس دیگر اگر چه آن کس حلال باشد و چیدن ناخنها و پوشیدن
 لباس دوخته بر وجه معتاد و لبس عمامه و تکه کردن طلیسان
 و قبا و پوشیدن خفین و جوراب و پوشیدن چیز که کعب را
 ترمینند و لبس ثوب مصبوع بخوشبوی مگر اینکه مغسول باشد
 که بوی آن ظاهر نشود و شراب و روی و استعمال خوشبوی
 و روغن مالیدن و خوردن چیزی خوشبوی و بستن آن لباس
 خود و قتل صید بر و گرفتن آن و دودم نکا برداشتن او در دست
 و اشارت کردن بسو صید و دلالت کردن بران و اعانت ^{آخذ}
 و یا قاتل آن و گریزانیدن صید از محل او و شکستن بیضه او و
 ریش او و شکستن پاهای او و دو شیدن شیر او و چیدن او و بیع
 و شرا و اکل آن و کشتن شبش و پرتافتن آن و دفع آن کسی امر کردن
 دیگر را بکشتن آن و انداختن جامه در آفتاب و شستن آن از برای

هلاک او و زنگ کردن سروریش و عضو دیگر جفا و شکن اینها بی
 ووسمه و تلبید موی لرصمغ و مانند آن و قطع شجر حرم و قطع آن
 و چرانیدن آن مکر و هات احرام از آله و سخ و شکن
 سروریش و جسد با شنان و صابون و سدرو شانه کردن
 سر و خاریدن شدید که بکشتن جاندارها و از آله موی عاید شود
 و بستن طینک بگردن و افکندن جامه و مانند آن برد و کتف
 بی ادخال دستها در آستینها و عقد کردن ازار و زوا و خزل
 کردن اینها و بستن اینها بر پیمان و مانند آن و پوشیدن
 لباس بخور کرده و بوییدن خوشبویی و مسال آن بچسپیدن
 آن بدن و بوییدن به چکان و میوه های خوشبو و امثال آنها
 و نشستن در دوکان عطار برای بو کردن و خوردن از نیت
 دادن و بستن چیزی از جسد و داخل شدن در تحت پوششهای
 کعبه اگر بسپرد و رویش برسد و پوششیدن بینی و منه و عارض خود
 بجامه و اکل طعام غیر مطبوخ که از وی بوی خوشبویی می آید
 و افتادن بوساده بر روی اما وضع رهس در و بر بوساده
 که ریش نهادن نیت مباح است از جهت رفع حرج بهیجا
 احرام غسل و غوطه زدن در آب و خول حمام و بستن
 لباس و خاتم در دست کردن و شمشیر در میان بستن و قنای
 و همیان و منطقه در میان بستن و در سایه خانه و محل غیر آن

نشستن و سرمه غیر خوشبو استعمال کردن و نظر کردن در
 آینه و مسواک کردن و کشیدن دندان و ناخن مکسور و رک
 زدن و حمامت کردن بی ازاله موی و بیرون کردن مویک در
 چشم رویده و صلاح کردن عضو شکسته و بستن آن بخرقه
 و لباسهای غیر محیط پوشیدن از هر لون و نوعی که باشد و از اردو
 کردن قمیص و سروال و بجامه میان بستن و خلائیدن طرف
 روار در از اردو انداختن قبا و عباء و پوستین بر بالای خود کتفها
 برکتفها داخل ناکرده و نهادن روی خود بر بالش و نهادن دست
 خود و پا دست کسی بر سر و بینی و پوشیدن مداس و امثال آنکه
 کعبه نمی پوشد و پوشیده کردن ریش پایان منه و گوش و دهن
 و قفا و دستها و سائر بدن غیر از سر و روی و طشت و طبق و
 لنگت بار بر سر برداشتن و خوردن لحم صیدی که او را حلال صید کرده
 بی امر محرم و بی اعانت او و خوردن طعامی که در وی خوشبو باشد
 ولیکن آتش تغییر یافته باشد و خوردن و آشامیدن روغن
 زرد و زیت و روغن کنجد و روغن دنبه و چربی و روغن مالیدن
 بر جراحت و بر کفیه ها و بر بدن درخت زمین جل و شیش آن
 و خواندن بیتها بیکه در وی کناه نباشد و نکاح کردن و زوج کردن
 اشته و کاه و غنم و مرغ خانه و مرغ آبی ایل و گشتن مار و کرم
 و کله کلاس و ذباب و کیک و ناموس و خاریدن سر و خنده

و بر آمدن خون از بدن نشستن در دوکان عطاری از غیر قصد
 بوی کردن خوشبوئی و چون احرم تمام شود در مکّه در ایام فصل
 در آداب دخول مکّه معظّمه زادها الله تعالی شرفا و کرما
 و تعظیما چون محرم باول حرم که از هر طرف معلوم است بجاری
 برسد با همسنگ و وقار و دعا و استغفار در آید و افضل یا برین
 و پیاده باشد و سر برهنه بود و تلبیه گوید و شنا خواند بر او تعالی
 و در و فرستد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غسل کند و سب
 آنکه از طریق جنت معلی در آید ولیکن این راه متروک گشته
 و وقتیکه بنید شهر مکّه را دعا کند و تلبیه گوید و چون بیاب برسد
 اگر عذری نباشد ابتدا بمسجد کند و اگر زن باشد مستحب است با آنکه
 طواف را شب تاخیر کند و چون مسجد در آید مستحب آنکه از
 باب اسلام در آید بیای راست اول با دعا و صلوات و چون
 نظرش بخانه افتد تهلیل و تکبیر گوید سه بار و در و فرستد بر پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و دعا کند هر چه دوست دارد و دستهارا
 در و عانبر دارد و بعضی گفته است بر دارد بعد از آن متوجه شود
 بجانب حجر اسود و نماز تحیّه مسجد مشغول نشود و نه بشی دیگر مگر آنکه
 بر او نماز قضا داشته باشد یا برسد فوت مکتوبه را یا وتر یا سنت را
 یا خوف کند فوت جماعت را **فصل** صفت
 شروع در طواف چون اراده شروع در طواف کند

قبل از شروع اضطباع کند و وی آن است که وسط رو را
 در زیر بغل راست کند و دو طرفش را بر کتف چپ اندازد و کتف
 راست مکشوف باشد و این اضطباع سنت در هر طوفیکه
 بعد از وی سعی باشد بعد از آن روبروی بیت الله بیک طرف
 حجر اسود از جانب رکن یمنی بخوید کتف راست او نزد حجر الاسود
 باشد بایستد و نیت طواف کند و این کیفیت مستحب است
 و نیت فرض است بعد از آن رو و بجانب راست تا برابر حجر شود
 و روبروی آن بایستد و بگوید بسم الله اکبر و الحمد
 والصلوة والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم
 ایماناً بک و تصدیقاً بکتابک و فاءاً بعهدک و اتباعاً عالیته
 نبیک محمد صلی الله علیه وسلم و دستهارانزد و تکبیر بردارد
 برابر دو کتف یا برابر دو گوش باطن کفها را روبروی حجر بردارد
 وقت نیت دستهارا برداشتن نیت بعد از آن حجر الاسود
 بوسه کند صفت بوسیدن حجر آن است که دو کف خود را بر حجر نهد
 و درین خود را میان دو کف نهاده بوسه کند از غیر آواز اگر میسر شود
 و الا کف خود را بر حجر رسانده او را بوسه کند و سجده کردن مختلف
 و اگر این نیز میسر نشود عصا یا مانند آنرا بجز رساندن او را بوسه کند
 و الا برابر حجر الاسود روبرو بایستد دستهارا برداشته اشارت کنان
 یمن کو یا دستهارا بر حجر نهاده باشد اللهم و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوات
 کو یا

بر دو بوسند

و دعاکنان و دستهارا بوسه کند بعد از اشارت و چون از استقامت
 فارغ شود از جانب راست که باب بیت اللست شروع و در
 طواف کند و خانه را بجانب چپ خود کرده هفت بار طواف کند
 از ورا حطیم و از حجرتا حجرتا شوط است و رمل کند در شوط اول
 در جمیع طرف و آن آن است که در رفتن اندک سرعت کند و
 گفتهارا حرکت دهد و دلیری و قوت را ظاهر کند قدمها متقارن
 باشد و حبستن و دویدن نباشد اگر ممکن باشد رمل بقرب بیت
 کند و الا طواف از دور بارمل افضل است از طواف قریب بارمل
 و طواف بارمل نکند مگر متعذرا باشد و ذکر در طواف
 مثل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر افضل
 و مستحبست دعا کردن در حالت طواف بهر دعائیکه باشد امام
 محمد رحمه الله تعیین دعاهای نکرده اند و دعاهای ماثور بهتر است
 چون از حجر الاسود تجاوز کند گوید اللهم ان هذا البیت بیتی
 و هذا الحرم حرمک و هذا الامن امنک و هذا المقام
 مقام العائذ بک من النار و از جمله دعاهای مأثورست اللهم
 قنّ عني بآرزقني و بارک لي فيه و اخلق لي كل غائبة
 لي بخير لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
 و هو على كل شيء قدير و در محافوی رکن عراقی گوید اللهم اني
 اعوذ بک من الشک و اشک و النفاق و اشفاق و سوء

الْأَخْلَاقِ وَشُورِ الْمُتَّقِبِ فِي الْأَيْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَوَجْهِ مَجَازِي

مِيزَابِ كَوَيْدِ اللَّهُمَّ أَظْلِمْنِي تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِكَ وَلَا بَاقِيَ إِلَّا وَجْهِكَ

وَاشْفِنِي بِكَاسِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَرِيحَةَ الظُّلْمِ

بَعْدَ مَا أَبَدًا وَتَزِدْ كُنْ شَامِي كَوَيْدِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجَّ مَبْرُورًا

وَسَعِيًّا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا وَتِجَارَةً لَنْ تَبُورَ يَا عَالِمَ مَا فِي

الْصُّدُورِ أَخْرِجْنِي مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَتَزِدْ كُنْ مَيَانِي

كَوَيْدِ اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَلَكُ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

وَعَوَاتِ دُرُودِ كَوَيْدِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

وَعَوَاتِ دُرُودِ كَوَيْدِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

وَعَوَاتِ دُرُودِ كَوَيْدِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

وَعَوَاتِ دُرُودِ كَوَيْدِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

وَعَوَاتِ دُرُودِ كَوَيْدِ وَوَرَمِيَانَهُ رُكْنَ يَمَانِي وَحِجْرَ الْأَسْوَدِ كَوَيْدِ رَبَّنَا آتِنَا فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَوَرَمِيَانَهُ

بعد از فاتحه و دعا کند و از دعا مأثور است دعا آدم علیه السلام

اللهم انك تعلم سرى و علمائى فاقبل مغذرى و تعلم

حاجتى فاعطنى سؤلى و تعلم ما فى نفسى فاعف عبنى و توبى

اللهم انى اسالك ايماناً يبارك قلبى و يقيناً صادقاً حتى اعلم

انه لا اله الا ما كتبت لى و رضيتى بما قسمت لى يا ارحم الراحمين

بعد از آن بزمرم آید و از آب او شرب کند و این دعا را خواند

اللهم انى اسالك علماً نافعا و رزقا و اسعاً و شفاء من كل اوجع

در اول بسم الله گوید و سه بار نفس گرفته و آخر حمد گوید و مبالغه

کند و در شرب اگر این محرم مفرد صحیح باشد این طوافش از طواف

قدومى که سنت بر آفتابى مفرد و قارن است واقع میشود و اگر

مفرد بجزه یا تمتع یا قارن باشد از طواف عمره واقع میشود و بر

قارن شحبت که طواف یک کند برای قدم انواع طواف

هفت است اول طواف قدم دوم طواف زیارت سوم

طواف وواع چهارم طواف عمره پنجم طواف نذر ششم طواف

تحیه مسجد هفتم طواف نفل ششم طواف صحت طواف سلامت

و نیت و وقت در بعضی و بدون طواف از بیرون خانه درون

مسجد حرم و گردن اکثر اشواط آن و آنچه معتبر است از نیت

اصل نیت است نه تعیین بس اگر کسی نیت طواف نکند این

طریقه که طالب کسی است یا از دشمن در گریز و یا بیت الله نمیداند

و در طواف بیت میگرد و طواف او معتبر نیست و اگر صلوات
 رانیت کند جائز است و اگر طواف کند در وقتش از آن واقع
 میشود و خواه تعیین کند یا نکند مثلا معتمر طواف کند از عمره واقع میشود
 و حاجی طواف کند پیش از یوم نحر از قدم میباید و اگر قارن
 طواف کند اول از عمره و ثانی از قدم واقع میشود و اگر
 طواف کند در روز نحر از طواف زیارت میباید و باز طواف
 کند از طواف وداع و نیت او در تقدم و تاخیر تاثیر ندارد مگر
 اینکه ثانی از اول اقوی باشد مثلا کسی طواف وداع ترک کند
 بعد از آن عود کند بعد با حرم بمس طواف اول بر عمره میباید
 که فرض است و ثانی برای وداع • اگر رفیقها منفر علیهم را برداشته
 طواف کنند و از خود و از منفر علیهم نیت کنند از هر دو کفایت میکند
 خواه طواف هر دو از یک نوع باشد و یا مختلف و اگر چند یک نفر
 منفر علیهم باشد • و اگر مریض را که نائم است با غما طواف کنند
 برداشته با مریض باشد جائز است و الا جائز نیست و اگر حامل
 طواف نکند و محمول مریض اگر عاقل باشد و نیت طواف کند
 از کفایت میکند نه از حامل و اگر حامل با جاره باشد و نیت کند
 از طرف مریض محمول که مفیوت است یا بیدار کفایت میکند بخلاف منفر علیهم
 و چنانست طواف هفتست اول طهارت از
 حدث اکبر و هفتم دوم نزد بعض طهارت از نجاست حقیقه است

و اگر نیت نکند
 کافی نیست
 بیچیک
 مریض

و بقول اکثر سنت و قوی آنکه ظاهر بودن ساتر عورت واجب است
 سوم ستر عورت و مانع کشف ریح عضو است و متفرق کشف را
 جمع کرده میشود چهارم پیاده طواف کردن است اگر قادر باشد
 پنجم ابتدای طواف از زمین کردن است ششم ابتدای طواف
 از حجر الاسود کردن است هفتم طواف کردن است از وراء حطیم
 و اگر از وراء حطیم طواف نکرده بروی اعاده لازم است یا جزا
 اعاده بر خود حطیم واجب است و فضل اعاده کل طواف است صورت
 اعاده بر حطیم آن است که ابتدا کند از اول فرجه حطیم از بیرون ^{مانندی}
 شود برکن شامی و در فرجه در آید و از جانب دیگر که از آنجا ابتدا
 کرده بود بر آید و بگذارد و داخل نشود و بفرجه و از کن شامی برکن
 عراقی باز کرد و این بازگشتن محسوب است و از آنجا برکن شامی آید
 و باز کرد و همچنین هفت بار کند و جزا ساقط میشود **صلوة**
طواف واجب است بعد از هر طواف فرض باشد غیر
 فرض بزمان و مکان مختص نیست و اگر در خارج حرم ادا کند اگر چه
 بعد از رجوع بوطن خود باشد جائز است و مکروه تنزیه است سنت
 در نماز طواف بیواسطه ادا کردن است اگر وقت کراهیت نباشد
 و مستحب است در خلف مقام و آن افضل اما کن است برای ادای
 بعده فضل درون کعبه معطل پس در حطیم تحت منبر است بعد از آن
 قریبتر آن بعده باقی حطیم بعده هر چه قریب است باشد پس هر چه

زمین حرم و نماز فرض و مندور نائب این نماز نمیشاید و درین نماز
 بر یکدیگر اقتدا کردن درست نیست زیرا که اسباب و جوئیها که طواف
 هاست مختلفست و مکروهست تاخیر نماز از طواف مکروهست
 کراهت نماز و اگر بعد عصر طواف کند نماز طواف را بعد از وضو
 مغرب پیش از سنت ادا کند و اگر در وقت ادا کند صحیح
 مع الکراهیه و قطع بر او واجبست و اگر قطع ناکرده تمام کند آنجا
 آن در وقت بی کراهیه واجبست و از اوقات مکروهست وقت
 خطبه و شروع امام در مکتوبه و میانه ظهر و عصر صحیح کرده در عرفات
 و میان مغرب و عشا مجموع در مزدلفه سنت های طواف
 استقام حج و اضطیاع و زکات در سه شوط اول و رفتن به تکی
 در طواف حج و عمره و استقام میان طواف و سحر بر سبکی
 و جهت و برداشتن نزد تکبیر گفتن در مقابل حج و ابتدا کردن از
 حج بقولی و استقبال حج در ابتدا و بیانی بجا آوردن اشواط
 و طهارت از نجاست حقیقه **مشحبات طواف**
 استقام رکن یمنی و شروع طواف از زمین حجر الاسود و بگردن
 حجر سبزه و شجره کردن بر او نزول بعضی و از کار و دعاها را خواندن و
 طواف را قریب خانه کردن و زنهارا از دور طواف کردن و در
 و طواف کردن از و راه شافریان و از سر کردن طواف اگر قطع
 واقع نشود یا کراهت کرده باشد و ترک کلام زیاده و ترک هر چه منافی

خشوع بود و ذکر با و دعا را با استیجاب خواندن و نظر را از هر چه مشغول
میکرد اندک باشد این مباحات طواف کلام و سلام و استغفار
و فتوی دادن و طلب فتوی نمودن و بیرون بر آمدن بنا بر حاجت
و شرب و طواف در فعل طاهر و یاد خوف طاهر و ترک اذکار و احوال
و قرائت قرآن از غیر جبر و خواندن و گفتن شعر یک در شرع مباح
باشد و طواف کردن سواره یا بر کشته اگر عذر باشد

محرمات طواف کردن با جنابت
و حیض و نفاس و حدث و یا برهنه و یا سواره و یا محمول و یا
بر زمین غلیظه بگذرد و یا معکوس و یا داخل حطیم و ترک بعضی
از طواف اگر چه نفل باشد و چیزی مفسد طواف نیت و نیت
مرتکب شدن نیت نعوذ بالله تبارک و تعالی مکر و باست
طواف کلام زیاده از حاجت و بیع و شرا و خواندن کلام
خالی از حمد و ثنا و قیل مطلق و آواز بلند کردن اگر چه بقرآن
و ذکر و دعا باشد و طواف کردن در ثوب نجس و پیرک رمل
و ترک ضبط باع بر کسیک نیست و ترک استلام حج و تفریق طواف
طواف تفریق بسیار و جمع کردن میان دو اسبوع و یا زیاده در میان
نماز طواف ادا ناکرده مکر در وقت کراهت صلوة و برداشتن
دستها در وقت نیت طواف و طواف کردن نزد خطبه و نزد
اقامت نماز **مسئله** کسی بعد از طواف نماز طواف

فراموش کرده بطواف دیگر شروع کرد و بعد بیاوش آمد قبل از
 تمام یک شوط ترک کند این طواف و نماز را خواند و اگر پیش
 رسید بعد از تمام یک شوط این طواف تمام کند بعد از آن
 از برای هر سبوح دو رکعت نماز بگذارد **مسئله** اگر کسی بعد از
 طواف فرض یا غیر آن هشت بار کرد و اگر گمان او آن باشد که
 این هشتم هفتم است بعد معلوم شود که هفتم است و ترک کرد
 بروی چیزی لازم نیست مثل کسی که گمان کرده بر و طواف است
 پس شروع کرده اگر ترک کند بروی چیزی لازم نیست و اگر دانند که
 این شوط هفتم است خلاف است درین صحیح آن است که
 شش شوط دیگر بآن ضم کند **مسئله** اگر شک کند در عدد
 اشواط در طواف فرض اعاده کند و بر گمان غالب خود بنا
 کند بخل صلاوة و بعضی گفته که اگر بسیار شود تخری کند و بر گمان
 غالب بخند کند و اگر گمان غالب نباشد بر اقل حمل کند و اگر
 کسی عاقلی خبر دهد مستحب آنکه قول او را گیرد و اگر دو عادل خبر
 دهند باین قول آنها واجب شود **مسئله** صاحب عبد رویم
 در بیان طواف وقت نماز بیرون شود وضو کند و آنچه مانده
 از اشواط بر گذشته بنا کند بشتغال باذکار فضل است از وقت
 نماز در طواف لایق آنکه طواف خود را نکا هارد و از هر چه که شیخ
 بر او ضرر نیست و از نظر سبوح غیر حلال و از حقیر دشمن کسیکه در و

نقصست یا جهل میباید و طواف تطوع مرغبار افضل است از آن
 نافله و اهل مکه را عکس آن **فصل نهم در بیان صفای**
و مروه چون فارغ شود از طوافی که بعد از روی سعی است سنت
 آنکه در حال خارج شود از برای سعی و اگر تاخیر کند بنا بر عذر یا برای
 استراحت یا کم نیست و تاخیر بی عذر بد کاری است مستحب آنکه
 از باب لصفا بر آید پای چپ را مقدم کند و متوجه صفا شود و صعود
 کند بروی تا آن مقدار که بیت ادر را از باب لصفا بیند و الا بقدر
 ممکن بر آید الحال اکثر درجات صفا در تحت زمین مانده ببلند
 شدن زمین اگر کسی بر درجه اول می ایستد بیت ادر را میتواند دید
 و حاجت بصعود نیست بعد استقبال بیت کند و دستها را بر
 کتفها بر دارد و باطنهاش بجانب آسمان کرده مثل حالت دعای
 حمد و ثنا و تکبیر سه بار سه بار بگوید و تهلیل گوید و صلوات بر نبی
 صلی الله علیه و سلم فرستد و دعا کند از برای خود و سایرین
 و تکرار کند ذکر را با همراهی تکبیر و قیام طویل کند و در نزول تعجیل
 نکند که از جمله مقامات اجابت دعاست بعد از آن نزول کند
 متوجه بجانب مروه شده با دعا و ذکر یا هستک برود و در میان
 میلین خضرین سعی سخت کند بعد از یا هستکار و آن شود تا
 آید و در آنجا هر چه در صفا کرده بود بکند بعد از آن نزول کند از
 بجانب صفا که این شروع در شوط دوم است بهین طریق هفت شوط میکند

ابتداءً صفا و انتهاً بروه و سعی بین میلین از رمل بالا و از دوین
 پایان باشد و این سعی بین میلین سنت است که اگر ترک کند و یا در جمیع
 سرعت کند سهل و واجب ادامی باید ولیکن ترک سنت موجب است
 میشود حاجی تلبیه میگوید در سعی بعد از طواف قدم یا طواف
 نفل معتبر و اگر از جهت از وحام از سر بین میلین عاجز آید
 کند تا فرج یافته سعی کند و الا خود را به سائی مانند کند و اگر حیوان
 سوار باشد او را حرکت دهد و احترام از کند از اذیت دیگر و از
 عرضه کردن خود از برای اذی **شرائط صحت سعی**
 و آن هفت است اول بودن سعی میانه صفا و مروه خواه بفعال و
 خواه بفعال غیر که او غیر علمه باشد اگر چه امر نکرده یا مریض باشد
 یا صحیح با مراد او را سعی کنند صحیح باشد نیابت کس را جایز است
 مگر سعی علمه را شرط ثانی اینکه سعی بعد از طوافی کامل یا بعد از کثرت
 آن باشد و اگر سعی پیش کند صحیح نیست سوم تقدیم احرام است
 بر سعی اگر حاجی سعی را قبل از وقوف بعرفات کند و جو و احرام
 در حالت سعی شرط است و اگر سعی را بعد از وقوف کند بقا حرام
 در زمان سعی شرط نیست و سنت هم نیست بلکه بعد از هر حلق
 و طواف است و اگر سعی عمره باشد و جو و احرام در حالت سعی
 شرط نیست ولیکن واجب است که اگر قبل از سهو حلق کند
 دم واجبست چهارم ابتدا کردن عمره صفا و اگر ابتدا از مروه کند

شرط نیست هر دو
 کسب را با هم

بعد از فراغ سعی مباحات سعی کلام و اکل و شرب بیرون
 رفتن از وی برای ادای نماز فرض یا جنازه مکر و ماتن آن
 رکوب بیعذر و تفویق کثیر میان اشواط و بیع و شرا و کلامی که
 او بر مشغول سازد و ترک صعود و ترک سعی بین اهلین و تا خیر سعی
 از وقتش و کشف عورت معلوم کرد و که فارغ از سعی اگر
 قارن یا متمتع یا مفرد حج باشد در رکعت اقامت کند در احرام قصر حلق
 نکند و لباس نپوشد و هر وقت که خواهد طواف نفل کند بی رمل
 و ضبط باع و بسعی و دو رکعت نماز خواند در عقب هر طواف و
 تلبیه را ترک نکند در مسجد و در بیرون ولیکن در مسجد و در حال طواف
 آواز خود را به تلبیه بلند نکند و عمره نکند ما دم که در رکعت
 و اگر کند سعی باشد دوم واجب شود و اگر فارغ از سعی متمتع باشد
 سوق بدی ناکرده یا مفرد بعمره باشد حلال است او را حلق کردن
 و از احرام بر آمدن و قطع کند تلبیه را نزد شروع در طواف عمره
 و او حلال است بعد از حلق و اگر او متمتع نباشد عمره میکند
 قبل از اشرع هر وقت که خواهد و بسیار کردن عمره ففضل
 و مکروه است عمره در اشرع هر یک که می باشد یا آفاقی ساکن
 بکده یا داخل میقات باشد و متمتع بسوی آفاق نبراید و الا متمتع
 او باطل میشود **فصل** چون روز هفتم ذی الحج باشد
 سنت آنکه امام خطبه خواند بعد از ظهر یک خطبه بیامده تکبیر

و تلبیہ گوید و در خطبہ تعلیم مناسک کند و در حج رخصتہ سنوکت
 اولش بعین دوشن و عرفات مثل جموعہ قبل از جمع میان ظهر
 و عصر سوشن در منی روز یازدهم ہر کہ ہم اینہا یک خطبہ پڑھت
 در میانہ مگر خطبہ روز عرفہ و ہر کہ ہم اینہا بعد از نماز ظہر است
فصل حاجی مکہ سے نوع است یا مکہ صلی است اورا
 حج فراوت پس یا آفاقی کہ بعبرہ داخل مکہ شدہ متمتع باشد یا نہ
 سوق ہدی کردہ یا نہ از عمرہ اش حلال شدہ یا نہ حکم این حکم
 ملی است کہ اورا غیر فراوت نیست یا آفاقی کہ داخل شدہ است بکہ
 حج پس و محتاج تجدید احرام نیست یا میقاتی است پس اورا
 حاجتی بکہ دراید مثل ملی است در احرام بستن از حرم و اگر بقصد
 حج در آمدہ باشد احرام حج تنہا بند و از حل فضل متمتع و غیر
 تعجیل احرام است بعد از دخول اشہرج چون احرام حج را
 از مکہ در روز ترویہ یا پیشتر ارادہ کند غسل کند و خوشبو یا استعمال
 کند بغدہ و داخل مسجد شود و طواف کند اگر قادر باشد بعد و
 رکعت نماز خواند پس احرام بند و بعدہ اگر خواہد کہ سورا تقم
 کند طواف کند ناقلہ در بالا گذشت کہ از جملہ شرائط سعی است
 پیش از روی طواف کردن پس در عقب طواف بار علی و این
 سعی میکنند این جائز بہمت این ہا کہ گفتہ است فضل تاخیر سعی
 از برہی شروع از خلاف امام شافعی رحمہ اللہ کہ نزد ایشان ملی را

و غیرہ
 و غیرہ

تقدیم سعی بر طواف زیارت دست نیست و اما قارن بالاتفاق
 افضل تقدیم است **فصل** چون روز ترویج که هشتم
 ذی الحجه است باشد امام با همراه حجاج بعد از طلوع شمس از مکه
 بسوی منی روان شود و گذاردن ظهر و عصر و شام و خفتن
 و بامداد را اینها همست و بقولی مستحب و چون روز نهم
 صبح بدم نماز بامداد را خوانده در ننگ کند تا آفتاب بر جبل ثبیر که
 در پہلوی مسجد خیف جبل کبیر است در رفتن بسوی عرفات است
 راست میماند طلوع کند بعد متوجه شود بسوی عرفات با استکمال
 و وقار تکبیه و تهلیل و تکبیر کویان با درود بر حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم و اگر پیشتر رود جائز است با اسات و مستحب است
 رفتن از طریق ضب که اسم جبل در برابر مسجد خیف و عود کردن
 از راه تنگی که در زمانهای اخیر راه همین گردیده و چون بنظرش
 بر جبل رحمت که در عرفات است افتد تسبیح و تهلیل و تکبیر مستغفا
 کنان دعا کند و تکبیه گوید تا آنکه داخل عرفات شود تا اول رحمت
 تکبیه گوید و چون داخل عرفات شود بهر جا که خواهد نزول کند
 و قریب جبل الرحمة افضل است و در ننگ کند و بیرون نبراید
 و مشغول بدعا و تکبیه درود و ذکر باشد و چون و ال آفتاب
 محقق شود غسل کند و یا وضو و غسل افضل است و اکل و شرب
 پیش از نذوال کند و از جمیع علایق فارغ شده بقلبش توجه بر

خلاق کند **فصل** چون زوال شود بی تاخیر بمسجد
 رود و امام عظم بمنبر براید و نشیند و مؤذن اذان گوید در
 پیش او قبل از خطبه مثل جمعه بعد از امام برخاسته و خطبه بخواند
 بحد و ثنا و تلبیه و تهلیل و تکبیر و درود و مردم را و عطا گوید
 و مناسک را تعلیم کند از وقوف بعرفه و مزدلفه و جمع در میان
 دو نماز و رمی و فوج و حلق و طواف زیارت و سایر مناسک
 تا خطبه نائثه است تعلیم دهد و مؤذن اقامت کند پس بگذارو
 با قوم ظهر را باز اقامت کند و گذار و امام با مردم عصر را در وقت
 ظهر و قرائت راسترا کند در هر دو نماز بسنن و تطوع یا بچیز دیگر
 شروع کردن مکروه است و اگر به یکی ازینها مشغول شود بعد از
 بیعذرا عاده کند اذان و اقامت را برای عصر و اگر تاخیر از امام
 واقع شود مقتدی را اشتغال بسنت یا تطوع مکروه نیست
 اگر امام مقیم باشد تمام میکند نماز را و مقتدیان مسافر هم باشند
 و اگر مسافر بود قصر کند و تمام کند مقتدیان مقیم و بعد از سلام
 گوید اتموا صلاتکم فانما قوم سفر یا گوید فانی مسافر و اگر خطبه
 خواند قبل از زوال یا بخواند صلا جمع صحیح است و او ایست
 و جمعه صحیح نیست در عرفه شرا الط جواز جمع ششست
 اول تقدم احرام حج بر هر دو نماز ثانی تقدم ظهر بر عصر ثالث
 زمان که روز عرفه است رابع مکان که عرفه و قریب بر خاس

جماعت در هر دو نماز ساوس امام عظیم یانائب و اگر کسی از هر نماز
 یک رکعت را با امام در یابد جائز است جمع کردن او **فصل**
در صفت و قوف چون فارغ شود از جمع بموقف بی
 توقف همراه مردم برود و تا خیرلی حاجت مکروه است پس
 وقوف کند سواره که افضل است و الا قائم بعده قاعد و الا
 مضطج و قوف کند بقرب جبل الرحمة نزد سنگهای بسیار و برود
 قبله در پشت امام بعده از زمین وی یا بر روی یا از شمال او
 دستها را برداشته و کشاده با تکبیر و تهلیل و تسبیح و تلبیه حمد
 و ذرود و دعا و استغفار از برای خود و والدین و اقارب
 و احباب و جمیع مؤمنین و مؤمنات و در دعا جود جهد کند و جا
 را قوی دارد و در جبر افراط نکند و تکرار کند در دعا سه بار استفتاح
 کند تجمید و تجمید و تسبیح و ختم کند باینها و باین و در ساعت
 تلبیه گوید در شان دعا و جهد کند که از چشمهایش قطره باراید که علما
 اجابت است باید که با طهارت باشد و دور باشد از حرم
 در اکل و شرب و لبس و رکوب و نظر و کلام و جهد کند که موقف
 نبی صلی الله علیه و سلم را در یابد بعضی گفته است که جا بر کشاده
 بلند نزد سنگهای بسیار بزرگ نزدیک جبل الرحمة بجاییکه جبل از
 زمین تو بقبله استقبال کنی و بنا مربع از بسیار تو اندکی باشد
 از عقب آن موقف اگر ظفر یافتی بموقف شریفیها و الا وقت

کن میان جبل و بنا بر جمیع سنگها و مکانها در میان آنها وصل
 شرائط صحت و قوف پنج است اول اسلام ثانی احرام صحیح
 صحیح فوت نشده ثالث مکان رابع وقت که او از زوال
 آفتاب روز عرفه و آخرش طلوع صبح صادق روز نحر خامس بودن
 حاجی بعرفه در وقتش اگر چه بلیغ باشد به نیت و بی نیت خواه عذرا
 داند یا نداند بیدار باشد یا نائم عاقل باشد یا مجنون باهوش و بیوش
 و مست و هوشیار و اگر چه بی وقوف کذر و بطوع و یا بکره و بی
 طهارت و جنب حائض و نفسا باشد تم خواه در روز و خواه در شب
 اما قدر مفروض از وقوف لمح فلیله است و اما قدر واجب قوف
 کردن است از زوال تا غروب کسی که از روز و قوف کند و اگر در خواب
 او در عرفات بشب باشد در حق او واجب نیست و اما سنتها
 و قوف غسل و خطبه بعد از زوال قبل از صلاه و جمع و توجیب
 و قوف بعد از جمع بی تاخیر و افاضه مع الامام و افاضه فرحال
 بعد از وقوف جز از شب و اما مستحبات او بسیار کبیه گفتن
 و دعا و ذکر و استغفار و تضرع و خشوع و تقوی رجاء و قوف
 بقرب امام و در پشت او بودن و رکوب و نزول با مردم و
 توجه بقبله و آماده شدن بوقوف قبل از زوال و نیت و رفع
 یدین از برای دعا و تکرار دعا سه بار و افتتاح و ختم دعا بحد
 صلوات و طهارت و صوم کسر که قوی باشد و فطر ضعیف را طهور

و ظهور شمس مگر بعد و ترک مخصوصه اکثر از اعمال خیر اما مگر و
 و قوف بتاخیر موقوف فتن بعد از جمع و و قوف بعونه و نزول
 در طریق و خطبه قبل از زوال و و قوف مع الغفلة و تاخیر افاضه
 بعد الغروب و توجه قبل الغروب اگر چه از حد و عرفه تجاوز نکند
 و اشراع در سیر که باید نمودی شود و فرود آمدن از عرفه قبل از غروب
 حرام است اگر از حد و عرفه بیرون آید بعد از غروب چیزی بر
 وی لازم نیست و اگر قبل از غروب از حد و عرفه تجاوز کند بر وی
 دم واجب شود پس اگر عود نکند و یا عود کند بعد از غروب دم قسط
 نشود و اگر پیش از غروب بحد عرفه باز در آید و بعد از غروب بر آید
 بقول صحیح دم ساقط شود و اگر اشتراک با او بگزید و از عرفه بیرون
 کند پیش از غروب دم لازم است و همچنین اگر خود اشتراک بگزید و حاجت
 برای گرفتن از زمین عرفه بر آید حد و عرفه حد اول
 براه شرق منتهی شود و ثانی منتهی میشود بطرف قمار کوهی که در
 زمین عرفات است و ثالث تابستانها که قریب قریه عرفات است
 رابع منتهی میشود بطن عرنه و بطن عرنه غربی مسجد که در جمع
 میکنند عصر را با ظهر عرنه و مسجد از عرفه نیست و بعضی شافعیه
 گفته که صدر مسجد در وادع عرنه است تا سنگها و آخر بار او از
 عرفه است **مگر** بلال ذوالحجه معلوم نشود و در
 القعه را سی روز تمام کرده و قوف کنند بعد از ظهر و شبها و

کواهیها که آنروز و قوف زدیم بوده و قوف ایشان صحیح است و شهادت
 مردود است و اگر و قوف در روز ترویبه و یا یازدهم بوده صحیح
 و قوف و اگر کواهی دهند در شب عرفه که این شب شبیم است پس
 اگر از شب چیزی مانده که امام با عامه ناس و یا با اکثر و قوف کردن
 آنها ممکن است لازم است و قوف کردن و اگر و قوف نکنند حج اشیا
 فوت میشود و الا عمل نکنند باین شهادت و اگر شهود و قوف کنند
 بعد از رو شهادت ایشان جائز نیست و قوف آنها و اگر شهادت
 دهد شهود بر رؤیت بلال در اول ذی الحجه و رأی قاضی آنکه شهادت
 آنها قبول نکند تا جماعت کثیره شهادت دهد بر همین رأی گذرد
 درست و شهود و قوف کنند محسوب است **فصل در**
نزول از عرفات چون آفتاب فرورد و افاضه کند
 امام با مردم باتمسک و وقار و اگر فرجه یابد اسراع کند باین
 غیر و سنجب از راهها زمین که میان دو کوه است گذرد و بر امام
 تقدم بکند مگر نزول خوف از دحام یا با او علقی باشد و چون تقدم
 کند از حدود عرفه تجاوز نکند باین نیست و اگر با امام ثابت باشد
 افضل است و اگر اندک درنگ کند بعد از غروب افاضه امام
 جائز است و اگر امام تاخیر کند پیش از روی نزول کند و سنجب
 در حالت سیر آنکه ملبی و مکبیر و مهتلل و مستغفر و داعی و مصلی
 و ذاکر کثیر و باکی باشد تا بمزدلفه داخل شود و مغرب و عشاء و عرفات

و در راه مزدلفه بخواند و بر کاری دیگر مشغول نشود تا بمزدلفه آید
 و چون بمزدلفه رسد پیاده داخل شود و غسل کند اگر میسر شود
 و بنزد یک جبل قرچ از زمین طریق فرود آید و نزول در طریق مکره
فصل مستحب تعجیل مغرب و عشا که قبل از
فراوردن بار خود بخواند شتر بار را چوکانیده و پایهای آنها را
بسته و چون وقت عشا در آید مؤذن اذان گوید و اقامت کند
امام نماز شام را با جماعت در وقت عشا ادا کند و بعده عشا
به اذان و با اقامت ادا کند و در میان سنت نافله و بجزئی
دیگر مشغول نشود و اگر مشغول شود عاده اقامت بر عشا کند
نه عاده اذان و مغرب را ادا نیت کند و جماعت درین
جمع سنت مؤکده است و شرط نیست • و شر الط این جمع
احرام حج است و تقدیم و قوف بعرفه و زمان که لیله نحر است
و مکان که مزدلفه است و وقت که وقت نماز خفتن است و اگر
مغرب را بیرون مزدلفه خواند قبل از وقت عشا جایز نیست
اعاده در مزدلفه در وقت عشا لازم است تا فجر را و اگر اعاده
نکرد و فجر طلوع کرد آنچه خوانده بود جایز میگرد و این جمع واجب است
و جمع عرفات سنت و درین جمع سلطان یا نائب و شرط
نیست و نه جماعت و خطبه سنون نیست و با اقامت واحده
و جمع عرفات بدو اقامت است **فصل بیوته**

جمع

بزولفہ سنت مؤکدہ است تا فجر لائق حیاد این شب نماز و تلاوت
 و تضرع و دعاست مثل عرفات اگر میسر شود زیرا کہ این شب شرف
 زمان و مکان را جامع است و طلب کند از آمدن تقاضا نمودن
 خصم ہارا و سستی نکند کہ اجابت دعا و روقوف صبح این شب
 ہر چیز و در ارضاً خصوم موعودہ است و وقوف بعد از فجر واجب
 حج است و شرائط جمع شرائط صحت این وقوف است اول
 وقت او بعد از صبح صادق روز دہم است و ہر کہ قبل از صبح میزد
 ترک واجب میکند و مبروی واجب میشود و چیز را کہ عذر
 نیست بہانہ میکند اورا از مخلصی نمی بخشد و آخر وقت قوع
 طلوع آفتاب است و بعد از طلوع وقوف کردن اعتبار ندارد و
 مقدار واجب یک لحظہ است و مقدار سنت تا روشنی قریب طلوع
 ایستادن است و رکن آن در زمین مزدلفہ بودن اگر چه بفعال بگیریم
 باشد باین طریقہ کہ کسی اورا با مریانی ہر بردارد و او نامم باشد و یا
 مغر علیہ و یا مجنون و یا سکران نیت کند یا نکند مزدلفہ را و اندیاند
 و مزدلفہ ہر جای او محل وقوف است مگر وادی محسر کہ میان مزدلفہ
 و منی است و حد مزدلفہ بعد از تنگی راہ عرفہ است تا وادی محسر
 و وادی از و خارج است مستحب آنکہ بامداد و تاریکی بگذارد
 با نام و امام و مردم بمشعر حرم بیایند کہ او جبل قریح است بروی
 بنایی است و امام رو بروی قبلہ بایستد و مردم در پشت وی

و دعا کند و تکبیر گوید و تهلیل و حمد و ثنا و درود گوید و تکبیر بسیار
 گوید و دستها را بردارد و کشاده و ذکر کند بسیار و حوائج خود را
 طلب کند از حضرت پروردگار تا وقت اسفار فضل آنکه و قوفش
 بعد از صلاه باشد **فصل** چون از وقوف فارغ شود
 سنت آنکه فاضله کند با امام پیش از طلوع آفتاب و اگر از امام
 تقدم کند یا تا خراجزست و در سیر یا سکینه و وقار باشد و با
 عظمت اذکار و چون بواوی محسر بر سرعت کند در رفتن تا
 مقدار یک انداختن سنگ و اگر بر بالای حیوان باشد او را
 حرکت دهد بعد برای بختی از راه میانه که بجزه عقبه میرسد که
 از مزدلفه هفت سنگ نریزه بردارد و مثل دانه خرما یا باقلا و اگر مفتتا
 سنگ از آنجا بردارد و یا از راه جائزست و بعضی مستحب گفته
 و از هر جا بگیرد جائزست و آن مکان جمره و از مسجد و از مکان
 نجس گرفتن مکروه است و سنگ بزرگ گرفته شکسته ریزه کردن
 مکروه است و هر مکروه جائزست و چون بختی آید روز نحر
 از جمره اولی و ثانیه کند و بسوی جمره عقبه که در طرف مکه است
 و از منی نیست بچیری مشغول نشده هر کند بعد از دخول وقت شر که
 اول فجر است از روی جواز و بعد از طلوع آفتاب است از روی
 احتیاط و بعد از زوال جائز بی کراهت و در شب با کراهت
 مگر زمان وضعیفان را در حالت مرد در میانه و او را با بستنی

منی درین و کعبه ریساک باشد و بجهه روبرو باشد و در کند بهفت
 سنک تکبیر کو بیان بهرمی و دعا کند بگوید بسم الله اکبر رغا
 للشیطان و رضی للرحمن اللهم اجعله حجاباً مبروراً و سعياً مشکوراً
 و ذنباً مغفوراً و تلبیه را با اول مر قطع کند کیفیت در می
 آنکه سنکر نزه را بر پشت ابهام راست خود گذارد و بجهت
 کند و بعضی گفته بدو طرف ابهام و سجده بگیرد و این اصح
 و آسان است و معتاد اکثر همین است و اینهمه میان دو دست
 است و اما جواز مقید بهیتی نیست و وضع حصاً جایز است
 و طرح جائز است ولیکن خلاف سنت است و افضل است
 در جبهه عقبه را کباً و دیگرها را ماشیاً و اگر در کند از بالا عقبه
 جائز و مکروه است و مستحب آنکه میان روبرو جبهه پنج ذراع
 یا زیاده باشد و سنت تکبیر گفتن با هر سنک و اگر تسبیح یا تسبیح
 یا ذکر دیگر کوید مکان تکبیر جائز است و اگر ترک ذکر کند اسات است
 و بدست راست انداختن مستحب است و بعد از این رمی برای دعا
 ایستادن نیست در جمع روزها و درین روز مر جبهه و سطر و اولی
 نیست و تلبیه را در اول سنک انداختن ترک کند در حج صحیح
 و فاسد خواه مفرد باشد یا تمتع یا قارن و اگر حلق کند قبل از مر
 یا طواف کند پیش از مر و حلق و زوج قطع میکند و اگر مر نکند
 تا زوال آفتاب قطع نمیکند تا مر نکند مگر اینکه غروب آفتاب

وضع نهان سنک
 در انداختن آن در
 پیش جبهه
 صحیح است
 و اگر در پشت
 جایز است

در روز خروار و اگر فوج کند پیش از هر پس اگر قارن یا متمتع باشد
 قطع کننده مفرد **صل** چون از رمی فارغ شود روز
 بخراک مفرد باشد فوج کردن باو مستحبست قبل از حلق و اگر قارن
 یا متمتع باشد واجبست فوج بر او اگر قادر بر قیمت آن باشد و آلاؤ
 روز روزه دارد و تقدم فوج بر حلق واجبست بر قارن و متمتع
 افضل آنکه خود فوج کند و اگر بخوبی فوج کردن نتواند حضور او از فوج
 مستحبست و پیش از فوج دعا کند یا بعد از او میانہ تسمیه و فوج
 دعا کردن مکروهست در وقت فوج نیت حاجت نیت نیت
 سابقه کفایت میکند و هر چه مقدار کلان و فریب باشد افضل
 گو سفند پاهای و یا سرا و سیاه و باقی اعضا سفیدست مستحبست
 آنکه محل فوج و خروبر و قبله باشد و چون از فوج فارغ شود
 موی سر برتر باشد قبله رو برو نشسته ابتدا از طرف راست محرم
 کند و دعا کند برای خود و والدین و مشایخ و دفن کند موبهارا
 و پیش از حلق از موی ریش و موی لب ناخن نکیرد و بعد از او
 مستحبست و اگر پیش از حلق ناخنها کوتاه کند یا موی ریش
 را یا خوشبو کند موجب جنایت بر و لازمست سنت حلق
 جمیع سر یا کوتاه کردن جمیع و اگر بر ربع اکتفا کند جائزست مع اگر
 و ربع اقل واجبست و اما تقصیر اقل و می مقدار سر اکتفاست
 از ربع سر و حلق سنونست و حق مردان مکروهست و حق زنان

و تقصیر مباح است بر جال و سنون بلکه وجبت بزنان کسی که
 موی سر ندارد و آستره را بر سر خود رسانیدن و وجبت بر او یا تجب
 و اگر موی سر را بنوره یا بکندن بدست یا بدندان بفعل خود و یا
 دیگر از آنکه کند جائز است و اگر حلق متعذر شود بنا بر علت تقصیر کند
 و اگر تقصیر ممکن نباشد حلق کند و اگر هر دو متعذر باشد از جهت
 علتی در سر هر دو ساقط شود و از احرام می براید و بر و چیزی واجب
 نمیشود و بهتر آنکه حلال شدن را تا آخر ایام نخرناخیزد و اگر
 کسی ببادیه براید و در اینجا آلت حلق یا حلق کننده نیابد کفایت
 او را غیر حلق یا تقصیر و اگر محرم سر خود را یا سر دیگر برایش در
 وقت جواز از احرام بر آمدن بر و چیزی لازم نیست زمان
 حلق حاجی سه روز ایام نحر است و مکان او حرم است اگر
 حلق یا قصر در غیر ایام نحر و یا در غیر حرم کند از احرام سر براید
 لیکن دم و جب میشود و اول وقت صحت حلق در حج طلوع
 فجر یوم نحر است و وقت جوارش با جاب بعد از زمره عقبه است
 و آخر وقت و جب غروب آفتاب است از آخر ایام نحر و در حق
 تملل آخذارد و اول وقت صحت حلق در عمره بعد از اکثر طواف
 اوست و اول وقت حلال او بعد از سعی و در حق محصر بعد از زوج
 هدی و حرم حکم حلق حلال شدن است پس مباح میشود و سبب
 حلق چیزی را یک ممنوع بود بسبب احرام غیر از جماع و دو آن که

حل اینها موقوف بطواف زیارت بعد از حلق است طواف
 زیارت چون در روز نحر از رمی و ذبح و حلق فارغ شود
 افضل آنکه در همین روز اول طواف فرض حج را کند و الا در روز
 و الا در سوم و یا در شبهای اینها و چون داخل مسجد شود و طواف
 بر مل و بی سعی کند اگر پیشتر کرده باشد اینها را و الا رمل و سعی میکند
 و اگر پیشتر سعی کرده است و رمل نکرده رمل ساقط شود و وضطباع
 مطلقا ساقط است و سقوط سعی و رمل در صورتیکه رمل را در طواف
 کامل کرده باشد و اگر در طواف قدوم با جنابت یا با حدث رمل
 کرده و بعد سعی کرده در حدث اعاده هر دو مستحبست و در جنابت
 و جنابت اعاده سعی و سنت اعاده رمل و باین طواف که بعد از
 حلقست زنها بر محرم حلال میباشد و این طواف فرض حجست
 چهار شوط آن سه شوط واجبست و اول وقت طواف زیارت
 طلوع صبح صادق روز دهمست و آخر ندارد و هر وقت طواف کند
 از فرض حساب میباشد و در سه روز ایم نحر واجبست و اگر ازین ^{روز}
 تاخیر کند واجب شود شرائط صحت طواف اسلامست
 و تقدم احرم و وقوف و نیت و اتيان اکثر آن و زمان که بوم
 نحر تا آخر عمر و مکان که داخل مسجد در اطراف بیت است و بودن
 بنفس خود اگر چه کسی او را بر داشته باشد و نیابت جائز نیست مگر
 مفر علییه باشد قبل از احرام و اما عقل و بلوغ و حریت شرط نیست

و واجبات آن در بالا مذکور شد و اما ترتیب این و میان
 رمی و حلق سنت و مر این طواف را مفید نیست و فوت هم نیست
 قبل از حیات و بدل از و کفایه نمیکند مگر آنکه حاجت بعد از وقوف بعرفه
 کرده باشد و وصیت کند با تمام حج پس بدنه واجب میشود از برای
 طواف زیارت و حج او جایز باشد و چون از طواف فارغ شود
 بمنی باز گردد و نماز ظهر را در منی بگذارد و شب در مکه و یا در راه
 خواب نکند و سنت در منی شبها بودن است و چون روز یازدهم
 شود امام خطبه خواند یک خطبه و تعلیم کند بمردم حکام مرا و اول
 از منی را و باقی مناسک را و این خطبه سنت است چنانچه گذشت
 و در منی نماز جمعه میخوانند اگر در آنجا امیر مکه یا امیر حجاز باشد میگویم
 مگر که او را عامل مکه کرده باشند یا آنکه امیر موسم از اهل مکه باشند یا
 رمی چهارست سه روز ایم نخست و سه روز ایام ششم
 و این شش در ضمن آن چهارست یوم اول نحر خاص است که در روز
 در حجره عقبه است پس و دو روز بعد از وی نحر و تشریق است که
 رمی چهار ثلث درین دو روز واجب است و روز چهارم تشریق خاص است
 که در چهار ثلث واجب است بر سببیکه توقف کند در آن روز
 وقت حجره عقبه مذکور شد و وقت مرد در روز میان
 از زوال است و جایز نیست پیش از وی نزد جمه و وظایر
 همین و متون و شروح برین و علی القاری صریح کرده که صحیح این

و روایتهای دیگر که برخلاف صحیح است عمل کردن فتوی دادند و در وقت
 و بگردار جهال و علمای سبیل مغرور نباید بودن و وقت مسنون درین
 دو روز از زوال تا غروب آفتاب است و از غروب تا طلوع وقت مکروه
 و صبح روز چهارم طلوع کند وقت ادافوت شود و وقت قضا باقی
 تا آخر ایام تشریق و چون از وقتش تاخیر کند برو قضا و جزا لازم
 و وقت فوت میشود بغروب روز چهارم و وقت مرز روز چهارم
 از فجر تا غروب است ولیکن قبل از زوال مکروه است و بعد مسنون
 و اگر مرز نکند روز اول یا ثانی یا ثالث در شب هر کدام آن روزها
 مر کند و چیزی بروی نیست بجز اسائت اگر بعبدا باشد و اگر در ^{شها}
 برای روز آینده مر کند حساب نیست زیرا که شبها تابع روزها گذشت
 در حج و اگر در شب هر روز می نماند در روز دیگر مر کند قضا و کفایت
 لازم است و اگر مر همه روزها بر روز چهارم تاخیر کند در آن روز ^{حج}
 راقضا کند با یک جزا و اگر قضا نکند حتی آفتاب فرود و وقت قضا
 شود و چون روز دوم بخراید که او را یوم قر میگویند که روز
 قر است صلاة ظهر را خوانده ابتدا میکنند بر هر صوره اولی که قریب
 مسجد حقیقت از پایان منی که طرف راه مکه است میآید و ببلندی
 میبراید تا آنقدر طرف چپ و از طرف راست او اندک باشد
 و روبروی قبله بایستد و میان خود و میان سنگریزهای مجتمعه
 پنج گز یا زیاده بماند و مر کند بدست راست هفت سنگ مثل آنچه

و کسی که در این وقت
 قیام کند و در این وقت
 زوال را در این وقت
 میکند آن وقت
 در حج

حج

مذکور شد در حجره عقبه و بعد از تمام هر پیشتر گذرد و وقت کرده
 رو برو قبله حمد گوید و تکبیر و تهلیل و تسبیح و درود گفته دعا کند
 دستها را برداشته و کشاده با حضور قلب و خشوع و تضرع و استغفا
 و مقدار قرات سوره بقره یا قدر سه حزب یا بست آیت توفیق
 کرده دعا کند و استغفار برای خود و پدر و مادر خویش و اقربا و یار
 و آشنا و سایر مسلمین و بعد بجزه وسط آید و در آنجا کارهاییکه
 در اولی کرده بکند مگر تقدم که ممکن نیست و حجره را بجانب رست کند از
 و بجانب یسار میل کند بعد بجزه عقبه آید و در بران کند مثل آنچه
 مذکور شد در سابق و گفته اند حجره عقبه را سواره و دیگر را پیاده
 انداختن افضل است **و چون رومی نایب** کند و آن روز را
 یوم نفا اول گویند که درین روز از منی بکند رود به کراهِت جائز است
 و افضل روز چهارم نیز بایستد و هر کند و اگر اقامت نکند پیش از
 غروب نزول کند که تا غروب بماند مگر دره باشد رفتن او به رومی
 رابع و اگر چه چیزی لازم نیست و بعضی گفته اند که بعد از غروب
 نزد در یوم رابع توقف کند و واجب شود و وقت آن بعد از
 زوال است و اگر پیش از زوال مر کند جائز است با کراهِت و نزد
 اما مین جائز نیست دلیل بایران فعل پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 و اگر چیزی از حصی زیاده ماند بکسیکه احتیاج دارد بدهد و الا
 در موضع ظاهر بر تاید و دفن کردن آن اعتباری ندارد و انداختن ^{خدا}

بر جبهه مکروه است بشرطی اول آنکه حصی بجزه یا تویب
 آن واقع شود و اگر دور افتد مقدار سه ذراع جائز نیست و اگر
 سنگریزه بر شاخص باند کفایه میکند و اگر بر قبه شاخص باند ظاهر آنکه
 کفایه نمیکند از جهت بعد دوم رمی است اگر وضع کند جائز نیست
 و اگر طرح کند جائز است با کراهت سوم افتادن سنگریزه در محل
 بفعل مهر پس اگر بر پشت کسی افتد یا بر محملی و در اینجا ایستد و حال
 آنرا پرتاید جائز نیست و اگر سنگ نالیستاده بیفتد به نزوجره کفایه
 میکند و اگر نداند که تحریک حاصل افتاد یا خود بخود احتیاط آنکه اعاد
 کند و همچنین اگر شک واقع شود که در موقعی افتاد یا نه اعاد
 کردن احتیاط است چهارم هفت سنگ جدا جدا انداختن است
 پس اگر هفت سنگ یکبار اندازد از یک سنگ حساب میشود پس
 پنجم آنکه هر کس خود را کند نایب کردن جائز نیست مگر عذر باشد
 پس از طرف مرض یا غم علیه اگر چه به امر غم علیه باشد یا از صبی یا مخزن
 جائز است فضل آنکه سنگها را در دست اینها باند تا خود در کنند
 در حد مرض گفته اند ناز نشسته میخورد ششم سنگریزه از زمین
 زمین باشد مثل سنگ و کلوخ و قطعه خشک لای و کل امرو و نمک
 و سره و کور و وزنج و مردار سنگ و قبضه خاک و سنگها قیمت آنها
 مثل مرد و زبرجد و بلخش و بلور و عقیق و اختلا فوده اند در یاقوت
 و فیروزه فضل از همه سنگ است بذهب و فند و لؤلؤ و عنبر و شب

و بعه که از خبث زمین نیست جائز نیست هفتم وقت هشتم قضا
 کردن است در ایام قضا نهم اتمام عدد دست یا بجا آوردن
 اکثر آن اگر اقل ترک کند جزا آن لازم است و اگر اکثر ترک
 کند کو یا که مرتکب شده است دم و جبت بر او بی دوری کردن درمی
 شرط نیست ولیکن سنت مردوزن در برابر است و دوری
 هیچ جهت شرط نیست وجهها نیکه پیشتر مذکور شد سنت یا حجب
 قیام و استقبال و طهارت و قرب یا بعد شرط نیست و هم
 ترتیب در حجارت بقول بعضی و بقول اکثر سنت پس اگر
 ابتدا کند حجره عقبه بعد از بوسط پس به اولی بعده بیاورد و طی
 و عقبه را عاده کردن و جبت بقول بعضی سنت بقول اکثر
 و همچنین ترک کند اولی را و دوی دیگر را هر چند لازم روی و جوباً
 و استثناً اولی را هر چند دوی دیگر را عاده کند و اگر هر حجره
 سه سه سنگ اندازد اولی را چهار سنگ تمام کند و هر یک از باقیها را
 هفت سنگ اندازد و اگر هر یک را چهار سنگ کرده باشد
 هر یک سه سه اندازد و عاده نکند و اگر از سر گیرد و فضل است
 و اگر چهار ثلاث را انداخت و بعده دید که در دست و چهار سنگ
 و نمیداند که از کدام حجره مانده است باید که آن چهار را برای اندازد
 و دیگرها را عاده کند و اگر سنگها را بقیمانده سه باشد عاده کند
 بهر حجره یکیک و عاده نکند که اکثر را حکم کل است و اگر از هفت

زیاده اندازد مکره است و اما واجبات رمی تقدیم
 او بر حلق است و قضا در وقت مع جابر و مکروهات آن مذکور شد
 ● و چون از منی بکمر روان شود بخصب کب اورا بطح و بجاویب
 گویند و آن موضوع است میان مکه و منی که در میان راه مسجد است
 که دیوارهای آن پست است قریب درختها در آنجا نزول آن
 سنت است اگر چه یکساعت یا وقف کند بر بالای رحله و دعا کند
 آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در آنجا بخواند و چیزی خوابد
 داخل مکه شود و ترک نزول در آن اسات است طواف
 و داع بر حاجی آفاقی مفرد و تمتع و قارن نه بر معتر و نه بر
 اهل مکه و اهل حرم و حل و اهل موافقت و فائت حج و محصر و محزون
 و صبی و حائض و نفسا و واجب نیست بر کسیکه نیت اقامت
 ابدیه کند بکعبه قبل از حلال شدن نفراول از اهل آفاق و شمس الط
 صحت او نیت اهل طواف است نه تعیین آن و بودن او
 بعد از طواف زیارت و آوردن اکثر او و بودن او به بیت
 و وقت او بعد از طواف زیارت و چون بعد از طواف
 زیارت طوافی کند طواف و داع می باشد اگر در اول ایم نخ
 باشد و بعضی افعال حج باقی مانده و آخرند او حتی اگر بعد از
 یکسال هم طواف کند او می باشد نه قضا مستحب آنکه طواف
 او را آخر طوافها کرداند نزد اراده سفر و اگر بعد از طواف اقامت

مقبور از خصب کب

کند مدتی باکی نیست و اعاده کردن افضل است و این طواف و دواع
 بنیت اقامت ساقط نمیشود اگر چه سالها باشد و اگر مکه یا طواف
 آنرا وطن اتخاذ کند ساقط شود اگر نیت کرده باشد استیظانرا
 قبل از حلال شدن نفر اول نه بعد از وی و اگر نیت کند پیش از
 نفر بعد از آن عزم خلاف آن کند واجب نیست بروی طواف
 و دواع مثل مکی که اراده خروج کند از مکه **فصل**
 کسی طواف و دواع ناکرده از مکه برآید واجبست بروی عود
 کردن بی احرام ما دامیکه از میقات تجاوز نکرده و اگر تجاوز
 کرده باشد بازگشتن واجب نیست دوم و حجت و اگر عود کند
 بروی واجب احرام بعمره یا حج بستن و چون رجوع کند ابتدا
 بطواف عمره کند بعده طواف و دواع و چیز از دم و صدقه
 وی لازم نیست بسبب تاخیر و مسی می باشد و اولی آنکه بعد از
 مجاوزت رجوع نکند و دم فرستد که انفع بفقیر است و آستر
 ست باو و اگر زن حائض پاک شود قبل از مفارقت بنیان مکه
 لازمست او را طواف و دواع و اگر بعد از مفارقت پاک شود لازم
 نیست او را طواف و نه عود و اگر پاک شود در اقل از ده روز و
 غسل نکرده وقت صلوة بروی نکند شست حتی بیرون شد از
 مکه براو بازگشتن لازم نیست و اگر بیرون شود در حالت حیض
 و پاک شود پس رجوع کند بکعبه قبل از مجاوزت میقالا لازمست

بروی طواف و نفساً مثل حالت حضرت و طواف و داع نیست بر
 خارج بسوی تنعیم صفت طواف و داع چون داخل مسجد
 شود ابتدا بجز الاسود کند و استلام کند و هفت شوط طواف کند
 بی رمل و بی اضطباع و بی سعی بعد از وی بعده نماز طواف او کند
 بعده بزعم آید و بیاشامد و زعم بر سر و روی و جسد خود بریزد
 اگر میسر شود خود آب بکشد و بیاب کعبه بیاید و عتبه را بوسه کند
 و دعا کند و داخل بیت شود اگر میسر شود بی اذیت و بی پاره ^{و التزام}
 ملتزم کند باین طریقه که سینه و روی راست خود را بر دیوار ^{نمایند}
 وضع کند و دست راست را بسوی سمتانه بردارد و چنگ زند پیش
 بیت الله کیساعتی بتضرع و خشوع و دعا و بکایت کبیر و تهلیل و درود
 و حمد بعد از آن حج الاسود را بوسه کند و باز کرد در ویش ^{نمایند}
 بیت کریم کنان متحسر بر فراق بیت تابیر و ن آید از سفلی مسجد
 از باب عمه و حالت نفساً نزد باب مسجد بایستد و دعا کند بکند
 و مستحب خروج از ثنیه سفلی از سفلی مکه و نزد خروج چیز صد کند
 و سیر کند بسوی مدینه منوره برای زیارت حضرت سرور کائنات صلی
 الله علیه و سلم **فصل** قرآن افضل است از افراد
 تمتع قرآن آن است که جمع کند آفاقی میان حج و عمره خواه متصل
 و خواه منفصل باشد پیش از اکثر طواف عمره و اگر چه از مکه باشد
 و او کند هر دو را در شهر حج و صفت آن است که هر چه نهد

بعمرة و حج از میثاق یا پیش از و گوید اللهم انی اریذ العمره و الحج
 فیسرنی و تقبلها منی نویت العمره و الحج و آخرت بهما
 لله تعالی ببتیک بعمرة و حج تا آخر و تقدم کند عمره را بر حج
 در نیت و در تلبیه و اگر حج را در ذکر تقدم کند جائز است و اگر
 احرم حج را مقدم کند مکروه است و اگر اکتفا کند به نیت و تلبیه
 ذکر حج و عمره نکند جائز است و ذکر کردن مستحب است اگر چه یکبار باشد
 و اگر قرآن او از طرف کس دیگر باشد اللهم انی اریذ العمره
 و الحج عن فلان گوید شرا الط قرآن بهفت است
 اول آنکه احرم حج پیش باشد از طواف عمره یا از اکثر آن دوم
 احرم بستن حج است قبل از افساد عمره سوم برابر عمره طواف کردن
 تمام یا اکثر آنرا پیش از وقوف عرفه و اگر وقوف را پیشتر کند عمره
 او برداشته میشود و قرآنش باطل میگردد و دوم قرآن ساقط
 میشود و اگر اکثر طواف عمره را کرده و وقوف کند آنچه از طواف
 عمره باقی مانده آنرا پیش از طواف زیارت تمام کند چهارم
 نکاه داشتن حج و عمره است از فساد و اگر هر دو را فاسد کند یا
 طریقه که جماع کند پیش از وقوف و پیش از اکثر طواف عرفه
 باطل شود و سوم ساقط و اگر بدی را برابر سبوق کرده آورد و
 او را هر چه بخواهد بکند پنجم آنکه طواف عمره یا اکثر او در شهر حج
 کرده باشد ششم آفاقی بودن شرط است اگر چه حکم باشد مثل آنکه

مکی که پیش از شرح بافاق برآمده باشد مهم حج را فوت نکرد
 و از برای صحت قرآن عدم الایم که نزول بابل خودست شرط نیست
 و احرام از میقات هم برای قرآن شرط نیست و اگر بعد از میقات
 احرام بند و با اسات جائزست و تقدیم احرام عمره بر احرام حج
 هم شرط نیست ولیکن در احوال عمره بر حج پیش از طواف قدم
 اساتست و دم او دم شکرست و اگر احوال عمره بر او بعد از
 شروع در طواف قدم باشد اگر چه یک شوط بود اسات زیاده
 و دم و شب دم شکرست یا دم جبر مختلف نیست و پیمان
 عمره استحبست و همچنین است احوال عمره بعد از طواف قدم
 یا بعد از اکثر او باشد و دم این دم جبرست و قبل شکر و اگر احوال
 عمره را بعد از وقوف عرفه کند قارن نمیشاید و لازمست بر او
 عمره و دم خواه فرض کند یا نکند برابرست که احرام عمره پیش از حلق
 باشد یا بعد از او اگر چه در ایام تشریق باشد **فصل**
 چون قارن دخل شود ابتدا کند بافعال عمره اگر چه او را مورد خر
 کرده باشد پس طواف عمره کند هفت شوط باضطباع و رمل و نماز
 و بعد سعی بیاضفا و مروه کند بعد طواف قدم کند اضطباع
 و رمل میکند اگر سحر القدیم کردن مراد باشد بعد و احرام میباید
 و اگر یکبارہ دو طواف و دو سعی کند اول برای عمره و ثانی
 برای حج میباید اگر چه همچنین نیست نکرده و یا برعکس نیست کرده

یا مطلق طواف نیت کرده یا طواف بکرا از قیام یا نذر یا طواف
افاضه یا وداع نیت کرده ولیکن اینچنین کردن بکراهت است
واجب است هدیه بر قارن و متمتع بشکرانه آنکه حق تعالی او را این
جمع بین دو نسک شهر حج در سفر و احدا داده ادنای هر کس سفت
بقرا از وی افضل و شتر از همه اول و هر چه بزرگتر است او بهتر
و بر قارن و متمتع افضل سوق هدیه است و هر یک از اینها از هدیه
خود میخورد و میخوراند هر که را خواهد و ثلث را صدقه و ثلث را
اکل و ثلث را ذخیره کردن مستحب است و صدقه چیز از آن واجب
نیست بجز زوج ساقط میشود و اگر بعد از زوج زد یا صاحب
بورد غیر آن واجب نیست و شرائط و جویب قدرت
بر هدیه صحت قرآن و تمتع و عقل و بلوغ و حریت و هدیه بحرم
و به ایام نحر مختص است و اول وقت آن طلوع فجر یوم نخست
و آخر آن از روی و جوب غروب شمس از آخر ایام نحر است
و در حق سقوط آخر ندارد و هیچ وقت از زومه ساقط نمیشود و بین
مر و حلق فوج کردن بر قارن و متمتع واجب و در ایام نحر در
سنت و در مکّه و در هر جای حرم جائز و اگر قارن یا متمتع
بمیر و قبل از فوج وصیت بنج بروی واجب است و اگر وصیت نکند
ساقط شود و اگر وارث تبرع کند از وصحت است و اگر از هدیه عاجز
آید باین طریق که در ملک او زیاده از کفاف مقدار چیزی که بخردم را خود

نیست و نه عین دم در ملک است و ده روز روزه دارد و روز
 پیش از حج و هفت روز بعد از وی و شرط صیام سه روز روزه
 داشتن قارن بعد از احرام حج و عمره و بعد از احرام عمره متمتع را
 و این صوم سه روز در شهر حج بودن در کار است و واقع شود پیش از
 روز نحر و نیت کند از شب و عاجز بودن از هدی در ایام نحر و
 بر هدی پیش از ایام نحر و بعد از آنها اعتبار ندارد و اگر سه روز
 روزه دارد و حال آنکه او قادر بر دم بود بعد از آن عاجز شود در
 روز نحر صوم او جائز است و اگر در حالت عدم قدرت روزه
 دارد و بعد از آن در روز نحر غنی شود پس اگر پیش از حلق باشد
 صوم او باطل شود و واجب و اگر بعد از حلق باشد صوم او
 صحیح است و هدی واجب نیست و اگر حلال نشود حتی ایام نحر کند
 پس غنر شود هدی واجب نیست و صوم او کفایه کند و اما صوم
 سبوعه شرط او شب نیت کردن و تقدیم صوم سه روز از او و بعد از
 ایام تشریق و داشتن است و صوم سه راپیا پیش از داشتن مستحب است و آخر آن
 روز عرفه باشد و متابع در وی و در سبوعه شرط نیست لیکن مستحب است
 و صوم سبوعه جائز است بلکه و بعد از رجوع با هاشم و داشتن مستحب است
 و در حد غنی اختلاف است بعضی گفته که قوت یکماه داشته باشد
 و محمد بن مقاتل گفته قوت یکشب و روز داشته و طعام میگذرد و روز است
 مقدار ما هو الواجب و صوم جائز نیست و بعضی گفته که قوت

بکروزه نگاه دارد و بباقی کفارت کند و کاسب نباشد قوت کیمیا
 نگاه دارد **فصل** مراہل مکہ و اہل موقتیت و اہل حل
 و حرم را قرآن نیست کسی ازینہا قرآن کند مسی است و بروی دم
 جہت و رفض عمرہ لازم است اگر رفض کند دم رفض لازم است
 و الا دم جمع و اگر آفاقی در اشہر حج بعمرہ داخل مکہ شود و فاسد کند
 رابعہ احرم بند و از مکہ بعمرہ و حج او پرتاید عمرہ را از بسکہ او می
 شد و اگر درین صورت بسوی آفاق براید و قرآن کند قارن باشد
 و اگر مکی بسوی آفاق براید پیش از اشہر حج قبیل و لو فیہا صحیح است قرآن
 او دم شکر و جہت **فصل** تمتع نفع یافتن است با و اردو
 نسک در اشہر حج در یک از غیر الام صحیح در میان دو نسک تمتع
 افضل است از افراد شرائط او یازده است اول آنکہ طواف کند
 عمرہ را تمام یا اکثر آنرا در اشہر حج دوم آنکہ تقدیم کند احرم عمرہ
 بر حج سوم طواف عمرہ کند کل آنرا یا اکثرش را پیش از احرام حج
 چهارم فاسد ناکردن عمرہ است پنجم فاسد ناکردن حج ششم
 عدم الہام صحیح باہل خود و آن آن است کہ رجوع کند بسوی وطن خود
 از احرام برآمدہ پس اگر حلال شود از احرام عمرہ و رجوع کند باہل
 خود بعدہ حج کند تمتع نمیشود و اگر رجوع کند پیش از طواف یا
 بعد از و پیش از حلق پس عود و حج کند تمتع باشد و این امام فاضل
 دوی رجوع کردن بوطن با احرام و رجوع بسوی داخل میباشند کہ رجوع

بکسرت و بسو خارج میقتا غیر لید او بعضی مثل مکة گفته و بعضی مثل
 خود هفتم آنکه طواف عمره یا اکثرش و حج در یک سفر باشد هشتم
 آنکه ادای فحال عمره و حج در یک سینه باشد اگر طواف عمره را درین
 لحاظ کند و حج را از سال دیگر متمتع نییاشد اگر چه الامم نکند یا محرم باقی
 ماند تا سال دیگر نهم مکة را وطن نکند و هم آنکه بر و حلول نکند شریح
 و حال آنکه او حلال بکسرت یا محرمیکه اکثر طواف عمره را کرده باشد
 حاصلش آنکه اشریح بروی داخل شود و او حلال یا محرم باشد باز
 احرام بعمره بند و از میقات یا احرام نکند و حج کند متمتع نییاشد
 یازدهم آنکه از اهل آفاق باشد معتبر در آفاقی و غیر وی وطن کردن
 مکی مدینه را وطن کند آفاقی است کوفی مکة را وطن کند مکی است و اگر
 کسی را وطن در دو جا باشد مثل مکة و مدینه و اقامت او در هر دو
 برابر باشد او متمتع نیست و اگر اقامتش در یکی بیشتر باشد لائق
 آنکه حکم اکثر را باشد و در خزانه اکل مطلقا متمتع نیست گفته و فصل
 اهل مکة و موقیت و کسی که بینا موقیت و مکة است متمتع نیست و هر که
 ازینها متمتع کند عاصی میباشند و بروی دم جبرست و اگر مکی براید
 بسوی آفاق در شریح یا پیش متمتع نییاشد خواه سوق بدر کرده یا
 نکرده از برای صحت متمتع احرام عمره از میقات شرط نیست نه حرم
 حج از حرم پس اگر احرام بند و بعمره از داخل میقات اگر چه از مکة باشد
 یا احرام کنیج از حل و الامم صحیح نکند متمتع باشد و دم لازم است

از جهت ترک میقات و احرام بعمره در اشهر حج نیز شرط نیست و آنچه
 شرط وقوع اکثر طواف عمره است در اشهر حج و شرط نیست بودن و
 نسک از شخص واحد حتی اگر شخص حج امر کند و دیگر بعمره و تمتع
 اذن بدهند جائز است **فصل** تمتع بر دو نوع است تمتع
 بسوق بدی و تمتع بسوق و اول افضل است و چون احرام بندد
 بتلبیه سوق بدر کند و این سوق افضل است از کشیدن مگر اینکه میز
 بسوق پس میگذرد و تقلید کند بدنه را بقطعه از جلذرا و سوه یا
 نعل بایست درختی و این تقلید افضل است از پوشانیدن جل و پرو
 باشد خوب است و ترک او مضرت است و اشعار جائز است بعضی مکرر
 گفته و بعضی سنت اشعار آنکه بمثل نیره هفل کوبان اشتر را خون کرده
 بان خون کوبان او را بیاید و چون داخل مکه شود طواف و سعی عمره
 کند و در احرام اقامت نماید و اگر حلق کند از احرام بیرون نمیشود و
 لازم است و اگر او را رأی آن پیدا شود که حج نکند جائز است او را حج
 ناکردن و هدیه خود را هر چه خواهد بکند و چیزی بر او لازم نیست و اگر
 اراده کند که بدی خود را فسخ کند و حج کند نمیتواند و اگر او هدیه خود را فسخ
 کرد بعد از حلق با اهل خود بازگشت بعد از حج کرد چیزی بر او لازم نیست
 و اگر رود بسوی غیر اهل خود از آفاق تمتع میباشد بر او و دوم لازم
 بد تطوع و هم حلق قبل از وقت و اما تمتع بی سوق بدر طواف
 سعی عمره میکند و خواهد حلق میکند که مستحب است و اگر نکند جائز است

و در حرم میباید بر تمتع طواف قدم نیست و طواف نفل میکنند
 مقدار که خواهد و عمره نمیکند قبل از حج و در روز ترویبه احرام حج مرنند
 و پیش از او افضل است اگر سوتی هدی کرده باشد محرم بدو احرام می
 باشد در هر جنایت برود و دم لازم میشود و مثل اینست تمتع بر سوت
 هدی که از احرام نبراده است و افضل آنکه احرام بندد از مسجد و از حج تمام
 جائز و از مکة افضل است و از خارج حرم صحیح است ولیکن واجب احرام
 باشد مگر اینکه برای حاجتی نه بقصد حرام به حل براید پس از آنجا احرام بندد
 چیزی بروی لازم نیست بخلاف آنکه خارج شود بحل بقصد حرام بروی
 دم است و اگر عود کند بحرم قبل از وقوف دم ساقط است و اگر خواهد که حج
 را مقدم کند باید که طواف نفل کند زیرا که در بالا مذکور شد که از شرط
 سعی تقدم طواف کامل است یا اکثر آن کسی بسیار ازین شرط غافل
 است و بعضی جمال این طواف طواف حج می انگارند فصل جمع
 میان دو تنک متحد یا زیاده در احرام و در افعال و این مکروه است
 مطلقا و همچنین زیاده کردن احرام عمره با حرام حج در حق آفاقی بخلاف
 اضافه احرام حج با حرام عمره آفاقی را جائز است جمع میان دو حج یا
 در احرام آنکه احرام بندد و بر او برابر یا پی در پی با بقا و وقت وقوف
 بعرفه پس اگر چنین کند بروی جمیع آن لازم است ولیکن بکیر از آنها
 برداشته میشود و اگر احرام با آنها مع باشد و اگر پی در پی باشد ثانی
 برداشته میشود و وقت سیر کردن او بسوی مکة یا وقت شروع در اعمال

مثل طواف و قوف بعرفه و اگر سیر نکند چند روز در اعمال شروع نکند
 پس او محرم است بدوا حرم و بار تکاب جنایت دو جزا لازم است
 و اگر محصر شود دوم لازم است و اگر جماع کند سه دم لازم است
 برای رخصه دو از برای جماع و اگر جماع کند بعد از ارتحال سب
 سیر یا شروع در عمل یک جزا لازم است و چون یک بر داشته شود دوم
 رخصه قضای مرفوض لازم است از سال دیگر با هم بر عمره و اگر
 حج راقوت کند بروی دو حج و یک عمره لازم است و اگر فوت شود بعد
 رخصه دم رخصه لازم و اگر فوت شود پیش از رخصه رظا هر مثل
 اول است و اگر احرام بندد و حج بعرفه در وقت و قوف بر دو
 یک از آنها به فصل و پنجمین است حکم در لیله مزدلفه بعد از قوف پیش
 و اما جمع میان دو حج یا اکثر در فعال آنکه احرام بندد و بی
 بعد از وقت و قوف پس اگر احرام بندد و حج و قوف بعرفه کند بعد از
 احرام بندد و حج دیگر در روز نحر پس اگر بعد از حلق برای اول باشد نه
 لازم است دوم و رخصه لازم نیست و در احرام میماند تا سه
 و او میکند در آن و اگر پیش از حلق باشد حج نانو دم جمع لازم است
 اول را تمام میکند و این دم جمع دم جبریت دوم دیگر لازم است
 خواه حلق اول را بعد از احرام نانو کند یا نکند و اگر حلق کند بعد
 ایام نحر سه دم لازم است و اگر از کسر حج فوت شود پس احرام بندد
 حج دیگر لازم است رخصه این دم و یک عمره و دو حج و با فعال عمره

فوت

از احرام حج فائت میراید جمع میان دو عمره یا زیاده حکم آن
 مثل حکم در جمع حج است در معیت و در تعاقب لزوم و فرض وقت
 و غیر آن از آنچه صورت آن در عمره باشد پس اگر احرام بند و بعمره بکنش
 طواف کند یا طواف تمام کند یا هیچ طواف نکند بعد از آن احرام بند
 بعمره و دیگر پیش از سر اول لازم است فرض ثانیه دوم فرض و قضاء
 مرفوضه و اگر برای اولی طواف سعی کند و با قرعاند با و غیر حلق
 احرام بند و بدگیری لازم است این و فرض نیست و دم جمع لازم است
 و اگر حلق کند برای اول قبل از فراغ از ثانیه دم دیگر لازم است
 و اگر حلق اول بعد از فراغ از ثانیه باشد دم دیگر لازم نیست و اگر
 اولی را فاسد کند بعد از احرام کند ثانیه ثانیه را فرض کند و اول
 تمام کند و اگر عکس این رنیت کند نیت او برفع است و این
 حکم دو حج و کسی احرام بند و نیت نکند چیز معین را پس شروع
 در طواف کند بعد از احرام بند و بعمره فرض کند عمره را
 اضافه عمره حج و یا عکس آن جمع میان هر دو معا آفاقی رهنیت
 و مکرر کرده که اگر جمع کند یکی فرض عمره کند و حج کزد و اما
 اضافه دو قسم است اول اضافه حج بسو عمره که اول احرام بعمره بند
 بعد حج پیش از طواف عمره یا بعد و ثانی اضافه عمره است حج
 که اول احرام حج بند و بعد بعمره پیش از طواف قدم اول آفاقی را
 بکراهت جائز است و مکرر کرده و ثانی مکره است هر دو و اگر

آفاقی حج را بر عمره ادخال کند پیش از طواف کثر عمره او قارن است
 بروی دوم شکر است و اگر ادخال و بعد از طواف کثر عمره در شهر حج
 باشد او مستمع است اگر حج کند آن سال بوالام صحیح و الا مفرد بر
 دولت و اما حکم یک و آنکه در معنی یک است اگر حج را بر عمره ادخال
 کند اگر پیش از طواف باشد عمره را بر نماید و دم رفض بر و لازم است
 و اگر بر دور تمام کند جائز است و دم جمع لازم است و اگر ادخال
 حج را بر عمره بعد از طواف اکثر عمره باشد حج را بر نماید و اگر بعد از
 طواف اقل باشد همچنین است و بر و لازم است دم و حج و عمره
 و اگر قضا کند حج را از همین سال باین طریق که احرام بند و حج بعد از
 فراغ از عمره بر و عمره نیست و اگر بر دور تمام کند جائز است با
 و لازم است دم جمع اگر کوفی با عمره بکند و فاسد کند و تمام کند
 بعد از احرام بند و در مکة بعمه و حج عمره را رفض کند و قضا عمره لازم
 بروی زیرا که مثل یک شد و در حق یکی فرق نیست که جمع کند در شهر حج
 یا در غیر آن پس اگر یک احرام بند و بعمه و اکثر طواف آنرا کند در غیر آن
 حج بعد از احرام بند و حج در غیر آن شرح بروی دوم لازم است اگر یکی احرام
 بند و حج در شهر حج بعد از بعمه رفض عمره لازم است و اگر بر دور کند
 جائز است و لازم است دم و اگر ادخال عمره کند حج پیش از شروع
 در طواف قدوم او قارن است مسی و اگر بعد از شروع در طواف باشد
 یا بعد از تمام طواف و او بکند یا عرفه این نیز قارن مسی است اسرار

مسی که اول از تمام حج
 احرام بعمه است

زیاده تر از اول و مستحب بر او فرض عمره و اگر احرام بند و بعمره در ایام
 و تشریح پیش از حلق رفض و اجبت دوم و قضا نیز و همچنین است بعد از
 حلق و اگر رفض نکند در هر دو صورت کفایت کند دوم جمع لازم است
 و اگر حج فوت شود پس احرام بند و بعمره قبل از حلال شدن بر او لازم است
 رفض عمره **فصل** بر هر که رفض حج لازم شود بروی دوم
 رفض و قضا حج و عمره لازم است و بر هر که لازم شود رفض عمره بروی
 دوم و قضا عمره لازم است و هر که رفض نکند بعد از لزوم رفض لازم است
 بر او دوم جمع و بر هر که رفض لازم شود محتاج است او به نیت رفض
 مگر کسیکه جمع کرده بینا حجتین قبل از فوات وقت و قوف یا میان دو عمره
 پیش از سر اولی پس درین دو صورت یک از آنها برداشته میشود
 از غیر نیت یا بسبب سر بسوی مکه یا بشروع در اعمال حج یا عمره و هر که
 جمع کند بینا دو احرام پس جنایت کند پیش از رفض بروی دو جزا لازم است
 و بعد از رفض یک جزا است و هر دو میگردند و سبب جمع یا نیت
 دوم جبر و کفارت صوم قائم مقام آن نخواهد شد هر چند فقیر باشد و اگر جائز
 نیست نه او را و نه غنی را **فصل** جائز نیست فسخ احرام حج و عمره
 و صحیح نیست احرام حج را احرام عمره گردانیدن در مذمت و امام
 مالک امام شافعی و امام احمد و نزد امام احمد در جائز است و نزد
 داود ظاهر برده و اجبت همچنین جائز نیست فسخ عمره حج و در روایتی
 از امام احمد در این هم جائز است و الله تعالی اعلم **فصل** جنایات

محرم جنایت کند بلا عذر و حجت بر و جزا و گناه و اگر بعد باشد
 یا بغیر عمد گناه نیست و جزا هست و توبه در حال ضرورت و در
 وجوب جزا فرقی نیست میان عام و خاص و مبتدی و عاقل و اگر
 و ناسی عالم و جاهل بطوع و بکره نام و بیدار مست و بهوش یا
 بهوش و باهوش معذور و غیر او غنی و فقیر لفاعل خود یا بفعل دیگر
 پس در جمیع این صور جزا و حجت و این اصل کلی است نزد علما
 در اغلب جنس جنایات هفت نوع است **نوع اول** لباس
 محرم اگر مخیط را پوشد بر وجه معتاد که آن مخیط بوسطه خیاطت
 مشتمل بر بدن باشد و بایستد بر بدن بنفس خود بر و جزا لازم
 و چون پوشد مخیط را با بنوجه بیک روز کامل یا یک شب کامل یا مقدار
 دو اذنه ساعت دم و حجت بر او و از بیک روز و یا از یک شب کم باشد
 صدقه است اگر چه یک ساعت بنجومیه باشد و در کمتر از صدقه یک کف
 از کندم و دو کف از جو و اگر چند روز پوشیده در میان نزع نکرده
 یا جزا نداده است یکدم است و اگر در میان جزا داده باشد دم و دیگر لازم
 و اگر بیک روز پوشد بعد بیرون کند باز پوشد اگر بیرون کردن او بقصد
 ترک پوشیدن بود کفارت دیگر لازم است و آلا نه و اگر لباسها جمع
 کند و همه را پوشد بیک روز یا چند روزی یکدم است اگر سبب پوشیدن بیک چیز
 باشد و اگر سبب متعدد باشد چنانچه مضطر شود پوشیدن بیک شو و او
 پوشد و توبه پس اگر هر دو را در موضع ضرورت پوشد کفارت واحده است

و اگر بر دو موضع پوشیدگی موضع ضرورت و دیگر غیر ضرورت چنانچه
 مضطر بلبس عمامه شود پس عمامه و قمیص پوشد بر دو کفارت
 کفارت ضرورت که در و مخیرت مییادم یا شش مسکین اطعام
 دادن و یا سه روز روزه داشتن و یکی کفارت اختیار که درین مخیرت
 اگر کسی تب نوبتی دارد در روزهای تب لباس میپوشد نه در نوبت عدم
 تب پس مادم که تب هست بروی یک کفارت است یا دشمن او را
 کند از برای قتل محتاج بلبس شده لباس پوشد در وقتیکه بر عدو برسد
 و چون رجوع کند او یا عدو لباس بیرون میکند و یا نمیکند یا عدو رجوع
 نمیکند ولیکن وقتی میپوشد و وقتی نمیپوشد یا با او ضرورت دیگر است
 که بر آن در روز میپوشد نه در شب یا بعکس این از جهت سردی یا گرمی
 دیگر یا نزع میکند با وجود استغنا از و و علت لازم باشد پس مادم که
 عذر با قوت لبس متحد است و کفارت واحد با تخیرت و اگر عذر
 شود بقیین و لباس را بیرون کند و یا نکند و عذر دیگر پیدا شود و یا نشود
 و استمرار کند بر دو کفارت دیگر لازم است و اگر زوال عذر مشکوک باشد
 و استمرار باشد بلبس بر دو کفارت واحد و اگر طیدن را اگر کند
 بروم است و در کمتر از یک روز قصد است و اگر قبا و مانند او را بقیین
 اندازد و نکند م لازم است اگر چه دستها در آستینها ندارد و نخیست
 اگر نکند و دستها در آستینها داخل کند و اگر تکرر و داخل بدین آستینها
 ناکرده بر خود القا کند مکرر شود بلزوم م کسب بسیار بر همین لزوم م

نظر کرده که اہت را منظور ناکرده جامہ ہا را بر بالای خود می اندازند حتی
 باید کرد و بگردان بعضی معروفین بعد مغزور نباید بود اگر غیر از سوال
 لباسی ندارد پس اورا نادانیدہ پوشد برود دست اگر شق او ممکن
 نباشد پوشیدن سوال شق ناکرودہ جائزست و قمیص یا بشق لبس
 جائز نیست مگر بعد از اگر بستہ کند چیزی از جسد خود را غیر بر روی
 چیزی بر و لازم نیست ولیکن مکروہ است بعد از بر زنیاس
 محیط چیز لازم نیست **تشمیم** چیز اکاہی متعدد میشود کفارت
 دادن میان دو لبس کہ اول پوشد بعدہ کفارت دہد و مداومت
 کند بر لبس و متعدد میشود و سبب با تمار بعد از سوال عذر و
 بحدوث عذر دیگر و لبس محیط مصبوح بطیب و متحد میشود جزا بعد
 لبس با تہا و سبب و بعدم عزم بر ترک نزد کشیدن لباس و جمع کل
 لباس و مجلس یا در روز و حکم شب مثل حکم روزست در جمیع مذکور است
فصل اگر جمیع سرا یا جمیع رو یا تہ کنند محیط یا بغیر او
 یکروز و یا یکشب یا مقدار دو از وہ ساعت بروی دست و در کمتر
 از روز صدقہ و ربع سر روی مثل کل است و اگر اقل از ربع سر روی
 را پوشد بر وقت است و اگر بر سرش بردارد چیز را کہ از وقت غلطیہ
 کردہ میشود جزا لازمست و اگر از ان چیز قصد غلطیہ کردہ نمیشود مثل
 طشت و تنگ بار یا جوال پر یا جام یا سنک یا کلخ یا مس یا این
 یا شیشہ یا چوب و مانند اینها باکی نیست و چیز لازم نیست و اگر

و اگر به لای پوشد جز لازم و اگر بجنا غلیظ پوشد و جز لازم است یکی
 برای تغطیه و دیگر برای لوی و اگر حنا تنگ باشد بر تغطیه چیزی لازم نیست
 و اگر صمغ و گل خیر و مانند آنرا در حصول موثر کند تا آنکه مثل نمده شود جز
 لازم است و بر زینکه نقاب پوشد بکروزوم لازم است و در کمتر از
صدت فصل اگر مسخر پوشد بکروزوم کامل یا مقدار آن روی
 دم است و در اقل صدقه و اگر پوشد خفین را بعد از بریدن از اسفل
 پایچما از موضع تسمه نعل چیزی بر روی لازم نیست و اگر پوشد
 نعلین یا بد جا زست بیرون ناکردن آن از پار و جا زست
 بس آن با وجود نعلین **نوع دوم** از جنایت استعمال خوشبو
 و خوشبو آن است که بوزندید داشته باشد و از و طیب است میکنند
 چون مشک کافور و عنبر و عود و غالیه که مجموع آن چهار است
 و صندل و گل سرخ و ورس و زعفران و عصفرو حنا و گل خیر و کافور
 و بنفشه و یاسمین و زنبق و کلاب و ریحان و زکس و نسرن و زیت
 خالص روغن کنجد و گل خیر و استعمال خوشبو آنکه خوشبو را بید
 و یا بلباس چسپاند و اما بوز کردن خوشبوی و فواکه خوشبو استعمال است
 بسبب بوز کردن چیزی واجب نمیشود ولیکن مکروه است محرم خود
 مرد خواه زن اگر یک عضو کامل را خوشبو یا بالدم واجب است و کمتر
 از عضو صدق است و عضو مثل سر و ریش و مولد است و پای و ران
 و بازو و مانند اینهاست اگر خوشبو یا کمتر باشد معتبر عضو است و اگر

صمغ و عنبر و یاسمین

بسیار باشد معتبر خوشبوست نه عضو بسیار و آنست که از کلاب
 دو کف و از غالیه یک کف و از مشک نیز یک کف باشد پس اگر
 بخوشبو قلیل عضو کامل را خوشبو کند و لازم و بطیب کثیر کم از یک
 عضو را خوشبو کند نیز دم لازمست و اگر طیب قلیل را یکم از عضو
 بروصدت و اگر جمیع اعضا را در یک مجلس طیب یکدمست
 و اگر در چند مجلس کند از برابر عضو مصلحت است و اگر موضع متفرقه
 را خوشبو کند جمع کرده میشود اگر یک عضو سرد دم لازمست و اگر
 اگر لبره خوشبو کحل کند بسیار و یا زیاد دم لازم و الا صدقه و اگر
 خوشبو نباشد باکی نیست اگر طیب کثیر را ناچخته اکل کند کثیر آنست که
 با کثرت و با نشن بچسبدم واجبست و در اقل صدقه است و اگر با طعام چخته
 بخورد چیزی لازم نیست خواه بود موجود باشد یا نباشد لیکن اگر بوش
 موجود باشد مکروهست و اگر خلط کند طیب بجزیر که ناچخته خورده میشود
 مثل عفران یا نمک پس غالب معتبرست و اگر طیب بمش و خلط
 کند اگر طیب غالبست در وی دمست و اگر مغلوبست در وی
 صدقه است مگر اینکه چند بار شرب کرده باشد در دمست غلبه
 آنست که رائحه طیب از آن چیز مخلوط موجود شود و ذوق سلیم
 او را کند طیب غالبست و الا مغلوب اگر دو کند بطیب باید و یک
 در و طیبست و در اجزای جرحت بچسبده صدقه کند و اگر چند بار کند دم لازمست
 مادامیکه جرحت با قرست یک کفارت کافرت اگر چه دو اگر شود

و همچنین اگر جراحت دیگر برآید قبل از به شدن اول و دو کند او را با هم اول
 یکفارت کفایه میکند و اگر اول به شود بعد دو کند تا زرابر و دو کفارت
 بقا طیب بدن شرط نیست از برای لزوم جزا و در لباس شرط نیست اگر
 بدن او طیب کثیر رسد و لازم است اگر چه به توقف شسته باشد لائق
 آنکه دیگر را امر کند که آنرا بشوید و اگر بجا رسد و او را از آنکه چیزی لازم نیست
 اگر چه بسیار باشد و اگر بگردد رنگ کند بروی دست و در کتف
فصل اگر لباس خود را خوشبو کند اگر مقدار یک وجب یک وجب باشد
 و بگردد در صدقه و الا مقدار یک کف است و اگر بشود
 لباس رنگ کرده رنگ سیر به عصفریا و رس یا زعفران بگردد بروی دست
 و در اقل صدقه و اگر از خوشبو بیست اند بسیار بجا آمدن متعلق
 شود بروی دست و اگر کم باشد صدقه است اگر خانه بخور کرده در آن
 و بجا آمدن او بپوشان آن زنده چیزی لازم نیست و اگر جامه را بخور کند و بجا بوی
 بسیار پیوندد بروی دست و در قلیل صدقه و فرق میان قلیل
 و کثیر بوی دست و اگر عرف نباشد رأی صاحب بیت و اگر لباسها
 ریش از احم بخور کرده و پوشیده باشد بعد احم بند و باکی
 نیست و اگر طیب از عضوی بعضوی دیگر انتقال کند جزا لازم نیست
 و اگر طیب کثیر از مشک یا کافور یا عنبر یا یک یا زنبق یا رند
 دم لازم است و در قلیل صدقه و اگر سرو یا ریش و یا دست خود را به
 حنا خفیف رنگ کند یک دم لازم است و اگر حناتنه دار باشد دو دم

یکی برای طیب و دیگری برای پوشیدن کردن در حق مرد و بزرگ یکدم است
بس از برابر طیب و این در صورتیکه مقدار یکروز باشد و در کم از آن صدقه
ست اگر سرش را بوسه زد کند یکروز اگر تنه دار باشد دست و در کم
از روز صدقه است و اگر تنگ باشد چیزی لازم نیست و نزد بعضی مردم
بعضی دیگر صدقه است و بعضی گفته اند اگر خوف کشتن حیوانات باشد چیزی طعام
بدهد اگر سر خود را بکل چیزی بشوید با دو دست نزد امام عظیم رحمه الله
و نزد امامین صدقه است و اگر شتر سر حال شود دو دست اگر سر گاو
را با شانه نیکه در رو طیب بشوید اگر او را هر که بیند ایشان گوید صدقه
و اگر طیب بدو دست اگر بز رو چوب یا بصابون یا بسدر و مانند اینها
شش بشوید چیزی لازم نیست **فصل** اگر کسی وضو کامل را
روغن خوشبو انداخته باله بروی او دست و در او قل صدقه است
و اگر روغن مالده که در روی طیب نداخته مثل زیت خالص روغن
کنجد بسیار کند و دست و در کم صدقه و اگر استعمال اینها بر او خوردن
و در او کردن باشد چیزی لازم نیست و اگر بسمن یا بچربی و یا بدنبه
بدن را روغن کند یا اینها را اکل کند چیزی بر او لازم نیست و در میان
مرد و زن و میان عامد و ناسی و مکره و طالع و قاصد و غیره و فرقی
نیست در باب طیب و اگر محرم محرمی را یا حلالی را خوشبو کند بر
چیزی لازم نیست اگر چه مباح نیست بر او بر مفعول جزا و جبت
نوع سوم حلق و از آله شعرو چیدن ناخن است اگر جمیع سر یا چانه

یا چنانکه آنرا بر او می‌دهند و جهت و در قیل از ربع صدت و اگر مو پیر
 کسی خشک شده باشد اگر موها را باقی بچنانکه سر رسد بر او دست
 و الا صدت و اگر جمیع ریشها چنانکه آنرا بر او می‌دهند بر او دست
 و در کم از آن صدت و اگر کجیه کسی خفیف باشد اگر مقدار ربع کامل کجیه باشد
 بر او دست و الا صدت و در حلق سرور شین و لطین کل بدن در مجلس
 و دست و در حلق سرور چهار مجلس در هر یک ربع باشد چنانکه دست و اگر
 سر را تراشد و دم کند بعد از ریش را تراشد در آن مجلس دم بگیرد لازم است
 اگر از هر جای سر اندک اندک تراشد که مجموع مقدار ربع باشد دست
 و در از آن مو خواه کل خواه بعضی صدت و در حلق کردن جمیع دست
 و در بعضی آن صدت و در حلق مواضع حجامت دست و در از آن مو پیر
 دست و در اقل صدت و در حلق سینه یا ساق یا زانو یا ران یا بازو یا
 عاتق دست یا صدت و حکم تقصیر مثل حکم حلق است و در سقوط موی
 از سر و ریش کف از طعام است یا پرچه نان یا خرما یا برابره مو و اگر موی
 غلامان بز بسوزد بر او صدت بعد از از او شدن و در تخمین موها
 از بیماری چیزی نیست و در از آن مو یک رویده و در بیرون کردن جلدی
 از سر یا مویش چیزی نیست و در از آن زیاد از سه مو سر صدت
 و در تراشیدن محرم سر دیگر را خواه محرم خواه حلال باشد صدت
 و در حلق حلال محرم را چیزی نیست و بقول بعضی صدت و در انداختن
 موی محرم یا حلال یا چیدن ناخن او صدت و بقول دیگر در انداختن موی

حلال و ناخن او چیزی از طعام است **فصل** در کوتاه کردن ناخنهای
 دودست و دو پای ناخنهای یک دست یا یک پاوم واحد است و در گرفتن
 ناخنها کم از یک دست قدرت بهتر ناخن نصف صاع مگر اینکه مجموع یک
 دم رسد از چیزی کم کند و در گرفتن ناخن هر دست و هر پای در مجلس
 اربعه چهارم لازم است و اگر پنج ناخن یک دست را بگیرد بعد از ناخنهای
 دست دیگر یا پای را بگیرد اگر در یک مجلس باشد یکم است و اگر مجلس
 متعدد دم نیز متعدد است و در قطع ناخن شکسته چیزی نیست
فصل در قطع کفیکه در روی ناخنهاست چیزی لازم نیست
 در همین انواع ثلاثه جنایت مذکور از دم و صدقه اگر از کتاب
 مخلوط در حالت اختیار باشد و اما در حالت عذر باشد جانی مخیر
 نیاصدق و صیام و دم و از جمله عذرهاست تب سردی شدید گرمی
 شدید و جرحت و در سرد و در شقیقه دوم علت و نه عارض
 بتلف شرط نیست بلکه وجود عذراتع کافست پس اگر از کتاب
 مخلوط کند بغیر عذر پس واجب عین دم است یا صدقه جائز نیست
 بجای دم طعام و نه صیام و نه جار صدقه صیام و اگر نیابد در روز
 میماند و اگر جنایتها را بعد کرده باشد مخیر است اگر خواهد بزوج میکند
 و اگر خواهد برشش مسکین هر یک نصف صاع کندم میدهد و اگر خود
 سه روز روزه میدارد اگر وجب دم باشد و اگر وجب صدقه باشد
 مخیر است میان صوم و صدقه و هر صدقه که در باب جنایت احرام

مذکور شد از غیر تقدیر مراد نصف صاع کندم است یا صاع از عمر یا جو
 مگر صدقه در شستن شبش و جرا و از آله موها بر قلیل و پوشیدن کم از
 ساعت نجوم و مانند این مراد از وی صدقه قلیله است و مراد از آنجا
 جزا در تعدد جنایت در صورتیکه جنس واحد باشد پس لباس پوشیدن
 یک جنس و خوشبو یک جنس و یک و ناخن چیدن جنس و یک است اگر همه را
 در مجلس واحد کند از برابر جنس جزای علی حده است و بعد تقاضا اعظم
 نوع چهارم در جماع و در هر آن جماع اغلظ جنایات است
 که حج بوسیله آن فاسد میشود و جماع ملاقات دوختن و غایب شدن
 حشفه است شرطها از برای مفسد بودن جماع پنج است یکی
 بودن آن در قبل یا در برت بوسیله و طرد در آن و مساک و معانقه
 و مباشره فاسد نمیشود دوم جماع در آدمیست بوسیله جماع حیوان
 فاسد نمیشود سوم آنکه پیش از وقوف باشد در حج و پیش از اکثر طواف
 در عمره چهارم ملاقات دوختن پنجم آنکه منیاد و فرج چیزیکه حرمت
 را منع میکند حاصل نباشد و از مجنون و صبی جماع میشد و حج آنها فاسد
 میکنند لیکن بر اینها جزا و قضا لازم نیست و در قضایان و مردان
 افتراق لازم نیست مگر اینکه خوف کنند از جماع افتراق مستحب است
 نزد احرام چون حج را فاسد کند بجماع پیش از وقوف لازم نیست بر
 شاة و انا حرام نمیتواند بر آمدن و حج فاسد را مثل حج صحیح عام
 میکند و اگر ارتکاب جنایت کند جزا لازم است و قضا میکند حج را برسد

آینده و عمره نیست بروی اگر مفرد باشد از جهت عدم فوت حج و قارن
 جماع کند پیش از وقوف پیش از طواف کثر عمره فاسد شود حج و عمره
 و هر دو را تمام میکند بروی دو شاة و قضا هر دو لازم است دوم
 قرآن ساقط و اگر جماع کند بعد از طواف اکثر عمره یا کل آن فاسد
 شود حج او نه عمره اش و دوم قرآن ساقط است و برود دوم
 یکی برای فساد حج و دیگری برای جماع در حرم عمره و قضا حج لازم
 بس و اگر جماع کند بعد از طواف عمره و بعد از وقوف فاسد میشود
 حج و نه عمره او و دوم قرآن ساقط نیست و اگر طواف نکند برای
 عمره و جماع کند بعد از وقوف لازم است بروی بدنه از برای حج و
 کوسفند از برای رفض عمره و قضا عمره و اگر جماع قارن بعد از
 طواف زیارت و پیش از حلق باشد بروی دو شاة است و اگر
 جماع چند بار واقع شود قبل از وقوف در یک مجلس یا کزین یا بازنها
 برود یکیم است و اگر مجلس مختلف شود از برای هر مجلس دم علی وجه
 و اگر در مجلس دیگر جماع کند و نیت کند رفض فاسد را برود یکیم است
 و اینچنین جماع متعدد شود بقصد رفض یکیم است اگر چه در چند
 یا با چند زن باشد و در جماع بعد از وقوف پیش از حلق و پیش از
 طواف زیارت کل یا اکثرش فساد حج نیست و بدنه است و اگر بعد از کل
 یا اکثر طواف زیارت و پیش از حلق باشد برود شاة است و اگر
 بعد از حلق هم باشد بروی چیزی لازم نیست اگر چه سوخته باشد

اگر جماع کند پیش از حلق و طواف با جماع کند بی قصد فرض و یک مجلس باشد
 یکبند است و اگر در دو مجلس باشد برابر اول بند است و برابر شایسته
 و اگر قارن جماع کند یکبار بعد از حلق قبل از طواف بروی شایسته
 و قبل گفته بند **مشرطاً** بند جماع چهارم است اول آنکه جماع بعد از
 وقوف باشد و ثانی آنکه پیش از حلق و طواف زیارت باشد
 ثالث عقل رابع بلوغ اگر طواف زیارت را کند در حالت جنابت
 بعد جماع کند بعد اعاده طواف کند بطهارت برود مست
 و اگر طواف زیارت را یا اکثرش را بطهارت کند یا چهار شوط او را
 با طهارت کند بعد و طر کند لازم نیست چیزی خواه اعاده کند
 یا نکند اگر کند چهار شوط طواف زیارت را در درون جیم یا این را
 در طواف عمره کند بعد جماع کند عمره او فاسد شود و قضا او شایسته
 لازم است و در حج بند است کسیکه از و حج فوت شود جماع کند
 بر و لازم است در احرام خود بودن و دم و قضا فائت بر و است
 و قضا عمره که از وی حلال شده لازم نیست و اگر فوت حج از قارن
 واقع شود و طواف عمره کند و برای فائت طواف نکند و جماع
 کند بر و و کفارت و همچنین است اگر جماع کند قارن بعد از طواف
 دو عمره لیکن حلق نمیکند و اگر قارن در حین فوت حج گمان کند که
 باطل شد پس طواف عمره و سعی را کرد و سرتبر بشید و جماع کرد بعد از
 چند بار بروی از برای حلق دووم است و از برای جماع نیز دووم است

بسیار زیرا که او جماع کرده بقصد رض کسی بکج یا عمره احرام بندد و
جماع کند بعد احرام بندد بیکری و نیت کند قضا اول را بروست
تام کردن اول و احرام بشانی صحیح نیست و نیت او تاثیر ندارد
و عبد جماع کند میکند و بر احرام خود بروی بدی و حج است غیر حجه
الاسلام بعد از او شدن **فصل** اگر جماع کند در ماه و در فرج
قبل از وقوف یا بعد از او یا مباشرت یا معاقله کند یا بوسه یا مساس
کند شهوت انزال شود یا نشود بروی دم است و حج فاسد نمیشود
و اگر زن خود را در حالت وداع بوسه کند اگر قصد شهوت کند فیه
لازم است و الا لا و اگر گوید هیچ چیز نکردم چیزی واجب است اگر
کند بسو فرج امرأه و انزال شود یا تفکر کند یا احتلام و انزال شود
چیزی لازم نیست و در قضا شهوت بکف انزال شود دوم است و الا لا
نوع خامس در جنایات در فعال حج اگر طواف
زیارت کند در حالت جنابت و یا حیض و یا نفاس یا اکثر طواف
بر روی بدن است و طواف باین حال در حق حلال شدن معتبر باشد
و عاصی میکند و لازم است بروی با طهارت اعاده کردن پس اگر
اعاده کند بدنه ساقط شود و اگر باهل خود رجوع کرده باشد خود
واجب است با حرم خود اگر از میقتا بیرون نکند شسته باشد و الا حرام
جدید لازم است و چون با حرم جدید عود کند با حرم عمره اول طواف
عمره کند بعد طواف زیارت و اگر عود نکند و بدنه فرشته کفایت

قصه
م

کند اگر عاده او در ایام نحر باشد چیزی بر روی نیست و در ما بعد ایام نحر
 باشد بدنه ساقط است و شاة لازم است از جهت تاخیر اگر کند اقل
 طواف زیارت را بجنابت از برای هر شوط صدقه نصف صاع و اگر
 عاده کند ساقط است و اگر کل طواف زیارت یا اکثر او را ترک
 کرده باهل خود رجوع کند بر و لازم است عود کردن بان احرام
 و طواف کردن و بدل کفایه نمیکند صلا اگر عاده کند طواف را که
 بجنابت کرده بود معتبر اول است و شاة جابر آن اگر کند کل طواف
 زیارت یا اکثر او را بطهارت بر روی شاة است و عاده مستحب است
 و بعضی واجب گفته پس اگر عاده کند م ساقط است خواه عاده
 در ایام نحر باشد یا بعد آن برای تاخیر چیزی نیست و بعضی گفته م م و
 بعضی گفته صدقه و اگر کند اقل طواف زیارت بی طهارت بر روی
 صدقه برابر هر شوط و اگر ترک کند اقل او را یا کند کل آن را سواره یا
 بروشته شده نشسته از غیر عذر یا برهنه یا معکوس یا در درون حطیم
 بر روی دم است و عاده کند م ساقط است و اگر باهل خود رفته
 باشد دم را بفرستد و اگر عود را اختیار کند احرام جدید لازم است
 اگر از میقات گذشته باشد تاخیر کند طواف زیارت را کل یا اکثر آن
 از ایام نحر دم لازم است و در تاخیر اقل صدقه است و اگر طواف زیارت
 بجنابت کند و طواف وداع را با طهارت در ایام نحر بر روی دم است
 از برای طواف وداع اگر طواف دیگر نکرده باشد طواف وداع او بطواف زیارت

انتقال کرده و اگر طواف کند از برای زیارت ثانیاً در ایام حج خیر
بروی لازم نیست زیرا که این طواف زیارت بطواف صدر انتقال
کرد و اگر از برای صدر طواف کند بعد از ایام خیر و دومست
یکم برای ترک صدر و دیگر برای تأخیر طواف زیارت و اگر
طواف کند از برای صدر ثانیاً دم صدر ساقط شود و اگر طواف
زیارت را بطهارت کند و صدر را با طهارت در ایام حج صدر زیارت
انتقال کرد و چون طواف کند بعد بروی خیر نیست و الا بروی
دومست یا برای ترک صدر یا برای طواف زیارت بی طهارت
اگر طواف زیارت را بطهارت و صدر را با جنابت کند بروی
دومست و اگر ترک کند اکثر طواف زیارت را بعد طواف
کند از برای صدر طواف زیارت او را از طواف صدکامل کرده میشود
و بروی دومست یکی برای تأخیر زیارت و دیگری برای ترک اکثر
صدر و اگر کند اقل را از هر دو کامل کرده میشود زیارت را از صدر
نظر کرده میشود و در باقی از زیارت اگر باقی باشد بر تمام
طواف زیارت فرضست و دم نائب آن نمیشود و بروی دومست برای
تأخیر و اگر باقی اقل باشد بروی دومست بترک اقل و قصدست برای
تأخیر و دومست بترک صدر **فصل** طالع هر شود حاضر و آخرایم
خروج ممکن باشد کردن کل طواف زیارت یا اکثر آن قبل از خروج طواف
نگرد بروی تأخیرست و اگر ممکن باشد او را اقل که سه شوطست و

و طواف نکرد بروی چیزی نیست و اگر حیض بنید در وقتیکه چهار شوط
 طواف کردن را قادر بود و نکرد لازمست دم تاخیر و اگر حیض بنید در
 حالتیکه بسه شوط قادرست و نکرد چیز لازم نیست اگر دم او منقطع
 شد و یا نشد پس غسل کرد و یا نکرد و طواف کرد بعد دم او عود کرد
 و رایم عادتش طوفش صحیحست و بدنه لازمست و عاصیه باشد
 و اعاده با طهارت لازمست اگر اعاده کند آنچه و همیشه بود
 ساقط شود اگر طواف صدر را جمیعش یا اکثرش را ترک کند بروی
 شاقهست و مادام که بکدهست مامورست بطواف آن و اگر سه شوط
 ترک کند از برای هر شوط یک قصدست و اگر کند طواف صدر را بجنابت
 بر و دمست و اگر با طهارت کرده باشد بر و قصدست هر شوط
 اگر طواف قدم را بجنابت کند بروی دمست و بعضی گفته صدقه
 و اگر با طهارت کند بروی قصدست از برای هر شوط اگر مجموع بیکدم برسد
 کم کند از روی هر چه خواهد و اگر کل طواف قدم را ترک کند بر و چیزی
 نیست و اگر با طهارت اعاده کند در جنابت یا حدث ساقط شود
 از روی جزا و حکم هر طواف تطوع حکم طواف قدمست طواف عمره را
 بجنابت و یا با حیض و نفاس و یا بی طهارت کند خواه جمعیست را
 و خواه بعضی را اگر چه بکیشوط باشد بر و شاقهست و بدنه را در طواف
 عمره مدخل نیست و نه صدقرا و در ترک اقل طواف عمره اگر چه یک
 شوطست دمست و با اعاده ساقط میشود و در ترک کل یا اکثر اعاده

واجبست بدل کفایه نمیکند اگر قارن طواف قدم و عمره را و عیبارا
 بی طهارت کند اعاده میکند طواف عمره را پیش از روزه و چیزی
 برو نیست و اگر اعاده نکند حتی که دمید شود فوج یوم بخروم لازمست
 بر طواف عمره بی طهارت و اعاده کند مل را در طواف یارت
 وسی کند بعد از او برو وجه استحب و اگر اعاده نکند اینهارا در حدث
 چیزی نیست و در جنابت اعاده سعی نکند دمست و اگر طواف عمره را
 بی طهارت کرد بعد سعی کرد بروی دمست اگر اعاده نکند طواف را
 برای ترک اعاده سعی چیزی لازم نیست و اگر اعاده طواف کند
 نه سعی بروی چیزی نه و بعضی گفته دمست اگر کسی را بر بدن خود و یا به
 جامه نجاست زیاده از قدر در هم باشد و او طواف فرض یا واجب
 یا نقل یا با نخال کند مکروهست و بر چیزی لازم نیست و بعضی
 گفته دم لازمست مگر که از جامه آنچه عورت راستر میکند ظاهر
 باشد و باقر نجس بر چیزی نیست و در ترک نماز طواف چیزی
 نیست و ساقط نمیشود و هر وقت خواند او میباید و در
 ترک سحرش یا اکثرش دمست و حج او تمام و اگر ترکش بعد
 باشد بر چیزی نیست و در ترک اقل بر هر شوط صدقهست
 و در سواره جمیعش یا اکثرش را یا بر دهمشته بیعذر دمست
 نه در عذر و در اقل صدقهست بر شوط و سعی پیش از طواف
 اعتبار ندارد و اگر اعاده نکند بروی دمست و سعی را ترک کرد

کرده بوطن خود رود و اگر عود کند احرام جدید لازم است و اعاده کند
 دم ساقط شود و در ترک صعو و صفا و مروه سوا کراهت چیزی نیست
 و در تاخیر سزا ایام نخ و پنچین در تاخیر سعه عمره چیزی نیست برای
 تاخیر و در سعی بحد مروه نرسد که مقدار ثلث باقی ماند هفت بار پن
 کند بر صدقه است از برای هر شوط و بقول دم اگر طواف حج
 کند و جماع کند بعد سعی کند کفایه میکند و در ترک وقوف مزدلفه
 بعذر دم است نه با عذر و در ترک بیتوته مزدلفه کراهت است بس
 و در فوت وقوف آن با حصاد دم است و در فوج و مهار و حج
 و عمره را بیرون حرم فوج کند دیگر در حرم لازم است و در تاخیر
 قارن و متمتع فوج را از ایام نخ و دم است و در تاخیر حلق از ایام نخ
 و در حلق بیرون حرم دم است اگر مفرد یا غیر او حلق کند پیش از
 مر یا قارن و متمتع حلق کند پیش از فوج یا فوج کند پیش از مر و بی
 دم است و در طواف پیش از مر و حلق کراهت است بس و در ترک
 مریک و فکل آن یا اکثر آن که اکثرش در روز اول چهار است و در روز
 بای دیگر یازده است و در تاخیر هر روز بر روز دیگر دم است و در
 تابش کراهت است و در ترک و تاخیر اقل بر سنگ صدقه است
 اگر مجموع بقدر دم رسد چیزی از دم کند و در ترک مرجع ایام دم
 و در بدائع گفته در ترک چیزی از وجبها بعد چیزی لازم
 نیست و بعضی از علما در هر وجب ن گفته بلکه گفته دم واجب است

تأخیر

در ترک واجباً مطلقاً مگر در وحی که نصّ اروضه در سقوط موم که
 آن ترک و قوف مزولفه و تاخیر طواف زیارت از وقتش و ترک
 صدر حائض و نفساً و ترک مشروط طواف و سر و ترک حلق از جهت
 علتی درست نوع ساوس و جزای صید است صید
 حیوان متنفر بقنا تشن یا بپا و متوحش باشد در اصل خلقت
 اگر چه ثانی حال بر دم نس کیر و و کوسفند و مانند آن اگر از مردم
 کزید و وحشی کرد و او صید است صید بزرگه توالد او در خشک باشد
 خواه زندگانه او در خشک باشد یا در دریا بر محرم حرم است در حل و
 حرم مگر چیزهایی که شرح استنا کرده خواه ماکول اللحم باشد یا نباشد
 و صید بزرگه توالد او در بکست حلال است محرم و غیر محرم را
 اگر محرم قتل کند صید را بروی قیمت آن لازم است و اگر بزند بزرگه
 آهویی و از شکم پرتاید بچه مرده را بعده آهویی بر بروی قیمت هر دو
 لازم است و اگر نمیرد قیمت نقصان او و قیمت جنین است لازم است
 اگر محرم و ح کت نقصان قیمت آن لازم و اگر بمیرد از جرح او قیمت
 تمام لازم است و بعد از جرح غائب شود بعده او را مرده یا بد
 سبب دیگر بروی ضمان جرح است و اگر مردن او بسبب جرح
 یا سبب آن معلوم نشود جمیع قیمت آن لازم است و اگر نمیرد
 و به شود و اثر نماید بجز ضمان نمیشود و اگر اثر بر باقی ماند نقصان
 آن ضمان میشود و اگر معلوم نشود که او مرده یا نیک است یا نه

برو قیمتت و اگر پاپها صید برو یا پرهارا یا قنات او شکند
 بحالی شود که کرخیته نتواند برود و لازمست قیمت کامل آن اگر
 جرح کند و جزا جرح بد بعد بکشد جزا دیگر لازمست و اگر
 جزا جرح را ادا نکرده گشته است جزا واحدست و اگر جرح کند
 و اثر آن ماند یا مور او را بکند و نر وید نقصان او را ضامن شود
 و اگر بر دصوف او را یابد و شمشیر او را قیمت صوف و لیس لازم
 است و اگر گزیند صید را پس هم بر و بسبی از سباب ضامن میشود
 و اگر گزیند صید را پس او بکشد صید دیگر ضامن میشود و هر
 و اگر تیرانداز و بصید و از وی بصیدی دیگر کند و هر دو را بکشد
 جزای هر دو لازمست و اگر سهم مضطرب شده بر بعضی با چوب
 افتد و هر سه را تلف کند ضامن میشود و هر سه و اگر محرم بچوپا
 سوار شود یا او را براند یا بکشد پس تلف کند حیوان بکشت
 یا گزیند یا بهرم یا بسر کین یا بشاشه خود ضامن میشود و اگر
 حیوان گزید و تلف کند ضامن نیست **فصل دوم**
 یا زیاده شریک شوند در جنایت بر صید بر هر یک از آنها کاملست و
 بر حلالها جزا واحد و اگر شریک شوند یکی محرم و دیگر حلال محرم
 جزا کاملست و بر حلال نصف و اگر دو قارن شریک شود بر
 دو و جزاست و اگر شریکها قارن و مفرد و حلال باشند قارن
 دو جزا و بر مفرد یک و بر حلال ثلث جزاست اگر بیفید شکند

صید را

قیمت بیضیه لازمست مادام که فاسد نشود و اگر از بیضیه چوچه قیمت
 براید قیمت چوچه زنده لازمست و اگر بیضیه صید را در تحت مرغ خانه
 گذارد پس فاسد شود جزا لازمست و اگر از آن بیضیه چوچه براید و
 پریده رو و چیزی لازم نیست و اگر از بالای بیضیه صید را ببرند
 پس فاسد شود ضامن شود اگر محرم صید بگیرد مالک آن نمیشود و اگر
 آن وجهت خواه در دستش باشد یا در قفسیکه با اوست یا در خان
 اش اگر ارسال نکند و هلاک شود جزای آن لازمست خواه محرم باشد
 و خواه حلال و اگر ارسال کند محرم دیگر از دست او برود چوچه
 نیست و اگر بکشد بر هر یک جزا کاملست و آخذ بر قاتل رجوع
 میکند و بعد از ارسال صید را در دست کسی بنید از او گرفته نمیتواند
 اگر صید را در حل بگیرد در حالت حلالا بعد با حرام دراید ملک او
 اگر در حالت احرام بستش باشد ارسال بر وجهی کند که ملک ضامن
 نشود با بنظر لقیه که در خانه خود ارسال کند و در آنرا ببیند و اگر بگیرد
 دست او پیش از ارسال جزا لازمست اگر صید در حالت احرام
 در خانه اش و یا در قفس باشد ارسال لازم نیست و اگر کسر او را از
 دستش ارسال کند ارسال کننده ضامن قیمت آن میشود و اگر بعد از
 حلال شدن در دست یک بنید از دست او گرفته میتواند حلالی
 صید حرم را بگیرد و حلالی دیگر او را بکشد بر هر یک جزا کاملست آخذ
 بر قاتل رجوع میکند اگر بخرد محرم صید را ارسال کند در صحنه در شهر

و اگر صید حرم را بگیرد و در حل سر دهد پس کسر او را بکشد بر آن خد خد لازم
 است و اگر نکشد هم از جزا بری نمیشود و دلالت کردن محرم کسی را
 بر صید حرم است پس اگر دلالت کرد و او کشت بر هر دو جزا کمال
 اگر دال با حرام باقر باشد تا قتل در صید نکند بخته باشد و مدلول
 نمیدانسته باشد صید را و نه میدیده باشد و تصدیق کند دال را
 در دلالت و در لزوم جزا بر دال محرم بودن مدلول شرط نیست
 بیع محرم صید را در حل و حرم جائز نیست و بیع و شراکت
 حلال در حرم و اگر هلاک شود صید در دست مشتری اگر هر دو محرم
 یا حلال در حرم هر یک جزا لازم است و اگر در حل باشند جزا بر محرم
 مشتری برای بائع ضمانت است و اگر بجز محرم پس هلاک شود
 بر موهوبه جزا صید است و ضمانت بر ارض صاحبش بنا بر فساد است
 و اگر اکل کند بروی جزا ثالث است و بر او هب یک جزا و اگر صید را
 از حرم بر آورده فروشد بیع باطل است و آنچه صید حل را بجم آورده
 بعد بر آورده فروشد اگر محرم حلال را بیع صید کلیل کند جایز است
 لیکن تسلیم میکند بعد از خروج بجل و اگر در حلال بیع و شراکت کند
 صید را در حل بعد از حرام بندند یا یکی از آنها احرام بندد پیش شتری
 بصید عیبی را رجوع بنقصان میکند و نمیتواند کرد و اگر دو
 حلال صید را بفروشد بعد از حرام بندد یکی از آنها قبل از قبض
 بیع فسخ یافت صید حرم بر محرم و حلال حرام است محرم

و آنچه پیشین فرموده است در حرم حرام است
 و اگر در حلال بیع و شراکت کند جایز است

صید حرم را بکشد خزای آن یک است و بر جلال قاتل آن هم یک است
 و اگر تلف کند صید مملوک تعلیم یافته را قیمت صید معلم لازم است
 بر مالک آن و برای حرم جزا صید معلم اگر کشد صید پیرا که بعضی
 پایمالش در حرم است بروی جزا لازم است و اگر ایستادن صید
 در محل و سراود حرم باشد چیزی لازم نیست و اگر در محل خواب کرده
 به پهلوی و یک جزا و در حرم باشد او از صید حرم است و اگر باشد
 بر شاخ آویزان در حرم و اصل شجر در محل است ضامن میشود اگر
 آهویی را از حرم بیرون کند پس بزاید بعد بمیرد مادر و بچه آن
 هر دو لازم است اگر جزا مادر را داده باشد بعد تولد کند جزا
 اولاد لازم نیست اگر از حرم بصید حل مکنند و بچین از حل بصید
 مکنند ضامن میشود و اگر مکنند صید پیرا در محل و او گریز و تیرا و
 حرم برسد ضامن میشود و اگر مری و صید در محل باشند میان برود
 چیزی از حرم باشد و تیرا از آنجا گذرد چیزی لازم نیست
 در کشتن جزا اگر چه بچرخ کردن باشد بپا و بسته باشد چیزی
 اندک صدقت مگر آنکه از بسیار رسد راه کند و بعد از ضمان او
 بخورد چیزی نیست و فوختن پیش از ضمان مکروه است در
 کشتن شبش صدقت مثل بر چیه از نان و در و و سیب
 و در زیاده از سه نصف صاع است جا بر بافتن و پختن و
 آن بقصد قتل و پرتافتن و امر کردن کسر القتل آن و هر و اشارت

در حکم قتل است و اگر کسی بی هر یک شد چیزی لازم نیست کشتن
 صید حمله کرده و درنده و رک و سگ کزنده و غیر آن و کلخات و فراغ
 نجاست و مار و کژدم و موش و پشه و کبک و کنه و زنبور و وزغ
 و جبیند باز زمین چیزی نیست و محرم را جائز است ذبح اشتر و کاه
 و کوسفند و مرغ خانگی و مرغ آب زری بیدیکه ذبیح محرم صید ^{مطلقاً}
 و ذبیح حلال در حرم صید پرامیته است حلال نیست اکل او به پس
 و اگر اکل کند محرم بر دست قیمت خورده خود و اگر غیر ذاب بخورد
 بر دست شغفاریت لبس و اگر حلال بخورد از صید یک در حرم ذبح
 کرده بود بعد از زمان صید بر چیزی برابر اکل نیست مگر استغفا
 جائز است بر محرم اکل صید یکه او را صید کرده حلال ذبح کرده ^{اولاً}
 و امر و اعانت و اشارت او نوع هفتم در اشجار حرم اشجار
 چهار نوع است نوع اول او را مردم رویانیده و او از جنس آنکه
 او را مردم میرویانند چون زرع است دوم آنکه از جنس نیست
 ولیکن مردم رویانیده اند مانند خار سوم آنکه از آن جنس است
 و خود بخورد و روید باشد چهارم از آن جنس نیست و خود روید
 قسم اول قطعش جائز و جزا غیر لازم است و قسم رابع قطعش
 و قطعش ممنوع است مگر ایس باشد یا اذخر و اگر قطع کند خشیش
 حرم قتمیش لازم است و اگر مملوک کسر باشد دو قیمت لازم است
 قیمت برای حق شمع و قیمت برای مالک آن اگر دختر غبطه اگر کما او

در حل

اورا آب نمیدهد بریدن او باکی نیست و اگر درخت را بکنند پس قیمت
 او را بدهد بعد بنشانند پس برود بعد قلع کند چیز نیست بروی
 و اگر شیش را مثلش در مکان او براید ضمان ساقط شود و آلا لا
 شجره که اصل وی در حل و شاخه را در حرم است از شجر حرم است و اگر
 بعضی مثلش در حل و بعضی در حرم از شجر حرم است اگر برای نان بختن یا
 یا خیمه زدن جای بکند یا آتش فروزد یا راه رود او و یا چارپا را
 و چیز از شیش کند شود چیزی لازم نیست و در گرفتن برگ
 درخت باکی نیست کفارات و جوب آنها برتر است
 فوت نکند که کنه کار میشود و فضل تعجیل است **فصل** اگر
 قیمت شجر بسیار باشد طعام خریده بر فقر اصدد میکند بهر کسین
 مقدار فطره و اگر قلیل باشد از نصف صاع بیک فقیر میدهد
 و اگر خواهد بقیمت کوسفند میخرد و ولح آنرا بر فقر اصدد میکند و فقیر
 واحد جائز است و اگر خواهد بقیمت آن را صد میکند و صوم جائز
 نیست در جزا شجر حرم جزا صد حرم قیمت اوست اگر بدهی رسد
 بدهی میخرد و ذبح کرده تصدق میکند و اگر خواهد طعام خریده صد
 چنانچه گذشت و صوم در صد حرم محرم را جائز است نه حلال را
 قیمت صید چیز که دو کس عادلی که بقیمت صید با صاحب لصارتند
 بان چیز قیمت کنند در محل قتل اگر در وی صید را فروخته شود و آلا در
 مکان اقربان و اگر خواهد محرم از نصف صاع بیک روز ^{مبارک}

و اگر چیزی کم از نصف صاع باقی ماند خواهد آنرا صدقه میکنند یا یک روز
 روزه میدارد و در هدی جائز نیست مگر جائز الاضحیه از دم قرآن
 و تمتع و تطوع اکل کرده میشود نه از دم کفارات اگر بخورد قیمت آن
 لازمست و اجره هزار از وی دادن درست نیست و اگر بدهد
 تاوان آن لازمست و اگر دم رایا صدقه را به فقیر بدهد و فقیر
 خواهد که از آن هدی مقصد رایا اغنیارا و غیر آنها را خوراند جائزست
 در جنابیت **قارن** هر چیزی که در وی بر فرد یکی است بر قارن
 دو جز است مگر در دوازده چیز یکی مجاوزت میقات بی حرم
 دوم قطع شجر حرم سوم نذبح یا بعمه پیاده کرده سوار شود چهارم
 طواف زیارت را با جنابت یا با حدث کند یا طواف عمره را
 اینچنین و اگر طواف بر دورا چنین کرده باشد و جزا لازمست
 پنجم افاضه پیش از امام کند از عرفه ششم ترک وقوف دلفه هفتم
 حلق قبل از زوج هشتم تاخیر حلق از ایام نحر نهم تاخیر زوج از روز
 یازدهم ترک مرجمرات یا زدهم ترک یک از دو عمره دوازدهم ترک طواف
 صدقه **فصل** اگر محرم رخصا حرم رنیت کرده کند گاهایی
 که حلال میکرد از لباس پوشیدن و حلق و جماع و غیر آن از حرم
 نمی براید و لازمست بروی خود کند بجز رو و اجبت دم و جد
 برای جمیع مخطوراتیکه ارتکاب کرده و این نیت رخصا معتبرست
 از کسیکه زعم کرده که باین قصد از احرام براید از جهت بسبب

و اما اگر داند این را که باین قصد از احرام نمیراید معتبر نیست **فصل**
احصار اگر محرم ممنوع شود از حج بسبب شمن یا دیند یا بس
 یا شکستن استخوان ملغ از رفتن یا مرض که بر رفتن زیاده شود
 یا مردن محرم یا شوهر زن یا نابودن اینها در ابتدا احرام زن
 یا بطلان نفقه اگر قادر بر شرب نباشد و یا بطلان رجه و عجز از مشی
 و کم کردن طریق و منع زوج زوجه خود را از حج نفل و منع مولی
 مملوک را و یا عده طلاق و هر واحد اینها پیش از توقف عرفه باشد
 مفروض حج یا عمره یکدم میفرستد و قارن دووم یا قیمت آن تا
 باو هدی بخرد و کسی تعیین کند تا آنکه فحج کند از طرف تعیین کند
 روز حج را تا معلوم شود وقت حلالی او تا در حرم فحج نکند حلال
 و چون فحج کرده شود در حرم حلال میشود و قارن یک بدر فرستد
 تا که حلال شود از احرام حج و باقیماند در احرام عمره حلال نمیشود
 اگر قارن طواف سعی کرده بعد محصر شود پیش از توقف
 او یکدم میفرستد و قضا میکند یک حج و عمره از برای حش و عمره برای
 عمره اش نیست بطواف سعی که برای حج کرده بود حلال نمیشود که
 طواف سعی بعد از فوات واجب میشود اگر محصر اراده حلال شدن
 نکند و صبر کند تا بروشته شدن مانع برود فرستادن **فصل**
 و چون هدی را فرستد واجب نیست برود در مکانش بودن اگر
 عاجز آید از فرستادن بدر با حرام باقر میماند تا یافتن بدر یا بکله

بافعال عمره حلال میشود و از هدی بدل و صوم کفایه نمیکند و چون
 محصر داند که هدی او را در حرم فوج کرده شد و حلال شدن آن خوبت
 میکند او را مخطورات احرام را مثل ناخن چیدن یا مویلب گرفتن
 و حلق و نجسیت اگر کند خوبت بجز فوج از احرام نمیراید و اگر حلال
 شود بمان آنکه هدی فوج کرده شد بحرم بعد از ظاهر شد خلاف آن
 لازمست جزاء مخطورات اگر ارتکاب کند **وصحاص**
 زائل شود پیش از فرستادن هدی یا بعد از او و ممکن باشد یافتن
 حج و هدی متوجه میشود و تحلل جایز نیست و هدی را هر چه خواهد
 و اگر زائل شود احصا بعد از فرستادن در وقتیکه نمیباید نه حج را
 و نه هدی را یا یکی ازین دو میباید پس توجه لازم نیست و جایزست
 حلال شدن هدی لیکن در صورتیکه حج را فقط میباید توجه فصل
 و در و تیر و حجب اگر احصا قارن زائل شود در حالیکه حج و هدی
 را نمیباید توجه لازم نیست اگر خواهد هدی حلال میشود و اگر خواهد
 کرده بافعال عمره حلال میشود که قضا عمره بر او لازم نمیشود اگر زائل
 شود حصار معتمر پیش از فرستادن هدی یا بعد از او در وقتیکه
 میباید توجه کند و الا توجه لازم نیست و در حق معتمر یافتن عمره متصور
 اگر کسی محصر از حج حلال شود بر او قضا حج و عمره است و از قرآن حلال
 شود بروی قضا یک حج و دو عمره است خواهد قرآن قضا کند و خواهد
 و اگر معتمر باشد بر او قضا عمره است و قضا حج نفل از سال دیگر نیست قضا

شرط است و اگر قضا در سال اول باشد یا حج او تجمیع الاکرام نیست شرط نیست

فصل فوات حج محرم را بعد از بیعذرو قوف عرفات

اگر چه زمان اندک باشد محرم میسر نشود و اوفات حج است بروی لازم

که حلال شود با فعال عمره از روی صورت که طواف وسیع است حلق یا

کند اگر مفرد باشد قضا میکند حج را بر و عمره نیست و نه دم و نه طواف

صدر و اگر فارغ باشد و طواف عمره اش پیش از فوت کرده باشد

و مثل مفرد است و اگر طواف عمره را نکرده باشد پیش پس طواف کند برای

عمره وسیع کند بعد برای فوات حج طواف وسیع کند و حلق و دم و ن

نیست و قضا حج کند پس و اگر متمتع باشد متمتعش باطل شد و دم

و اگر هر را برابر آورده باشد او را هر چه خواهد میکند و بر و قضا حج

و پس اگر جماع کند فوات حج پیش از طوافش بر و لازم نیست

قضا عمره که حلال شده بود بواسطه او زیرا که این فعال عمره است

نه حقیقت آن اگر فوات حلال نشود تا سال دیگر و حج کند آن حج

صحیح نیست حجش اگر کسی حج احرام بند و طواف تمام و سعی

کند بعد از حجش فوت شود بر و لازم است افعال عمره را کرده حلال

شدن و طواف قدم و سر کرده او کفایت نمکند در حلال شدن

فصل حج از طرف دیگری پس

حج واجب شود بروی دلی تاخیر حج برای دور راه بمیرد لازم

نیست وصیت حج کردن و اگر تاخیر کند و عاجز شود از حج کرد

بنفس خود بروی وجهت حج کنانیدن شرط حج بدل
 بستت اول فرض شدن حج بر آمر اگر فقیر بدل کند بعد غنی شود
 آن بدل اورا کفایت نمیکند دوم دوم عجزست از وقت انجام
 آمدن پس اگر عذر او زائل شود و وجهت بروی بنفس خود حج کردن
 و حج بدل او نفل میباشد سوم وجود عذر قبل از حج کنانیدن
 چهارم امر آمر پنجم اجزه را شرط نکردن ششم حج کردن
 بمال آمر اگر مأمور بمال خود حج کند تبرعاً جائز نیست مگر اینکه بعضی
 از مال مأمور کم از نصف صرف شود جائزست و اگر وارث
 بمال خود از وی حج کند تا آنکه صرف خود را از ترکه گیرد جائزست
 و آلا جائزند هفتم حج را سواره کند اگر ثلث مال برسد و اگر
 پیاده حج کند و مؤنت کرار نگاه دارد درست نیست و اگر ثلث
 مال بگردن کفایت نکند پیاده حج کند جائزست هشتم
 حج را از وطن آمر کند اگر در ثلث کنجایش باشد و آلا از جای
 کنجایش او و اگر ممکن نباشد از هیچ مکان و وصیت باطل میشود
 اگر حاجی در راه بمیرد و وصیت بچ کند از وطن او حج کنند
 و همچنین اگر بدل کننده در راه بمیرد حج کنند از وطن آمر و زو
 اما بین از مکان موت هر کدام اینها و اگر وطن ندارد بدل
 از مکان موتست و اگر وصیت کند بچ کردن از غیر بلد خود از
 آنجا حج کنند میشود و چون حج وجهت از بلد آمر و صرح حج کنند

از غیر بلبدا و ضامن میشود مگر اینکه آن بلبدا بلبدا امر قریب باشد که
 رفتن و آمدن کم از یک روز باشد نه نیت است بدل و بلبدا
 نیز کوید بهتر و اگر تمام او را فراموش کند و نیت کند از طرف امر
 صحیح است و هم احرام بستن است از میقات امر اگر چه کند
 و حج کند از مکة جائز نیست و ضامن میشود و نفقه را زیرا که امر
 متضمن احرام از میقات است و این مأمور مخالفت امر او کرد و بازم
 حج کردن مأمور است بنفس خود اگر مأمور بدیکر بدید جائز نیست
 مگر باذن امر یا گفته باشد او را اِضْمَعْ مَا شِئْتَ و و از دم
 فاسد ناکردن مأمور حج را نیز در مخالفت ناکردن چهارم
 احرام بستن بیک حج و اگر احرام بدو حج بندد یکی از برای امر
 و دیگر بر او خود جائز نیست و اگر حج خود را رفض کند جائز نیست
 پانزدهم احرام بستن است برای یکتن برابر و و زیاده جائز
 و اگر از طرف پدر و مادر نیت کند بامر آنها حج از خود اوست و
 مزاور است اختیار که ثواب آنها با آنها یا بیک از آنها کند جائز
 شانزدهم سلام امر و مأمور است هفدهم عقل هر دو هر دو
 امتیاز کردن مأمور اعمال متعلقه حج را پس صبر غیر مینمیرا حج
 کننیدن صحیح نیست نوزدهم فوت ناکردن حج اگر فوت
 از قصور مأمور باشد ضامن میشود و نفقه را و اگر بافت سماوات
 فوت شود ضامن نیست بیستم حج کردن مأمور یک معین گشته بلبدا

بیست و نهم احرام بستن
 بیست و دهم احرام بستن
 بیست و نهم احرام بستن

که گفته است از طرف من فلا فی حج کند نه غیر او و اگر کسی تعیین
 نکرده و ورثه جمع شده یکی را حج کنند جایز است و این بیت
 شرائط و حج فرض است اما در حج نفل شرط اسلام و عقل و تمیز و
 نیت و عده اجاره است بس و مأمور را پیشتر حج کردن شرط است
 و لیکن افضل است و بدل کردن زن و عهده و امه باذن مولی جایز
 با کراهت و اگر حج کند کسی را که حج کند و مقیم بکعبه باشد جایز است
 و افضل عود او بسویر بلد آمرست و اگر امر کند حج مسال و او اول
 نکرده سال دیگر کند جایز است و اگر وصیت کند حج کند نیت
 و چیزی دیگر نکوید وصی را جایز که از وی حج کند مگر اینکه وصی
 وارث باشد یا دفع کند مال را بوارث دیگر تا حج کند از او جایز
 نیست مگر اینکه اجازت بدهد باقی ورثه اگر کبار باشند و اگر
 کوید بوصی دفع کن مال را بیکه از من حج میکنند جایز نیست
 وصی را حج کردن بنفس خود اگر کسی وصیت کند که از مال من
 حج کنند از ثلث مال حج کنند می شود و اگر کوید از ثلث مال من
 حج کنند یک حج و ثلث مال بچندین حج میرسد یک حج کنند
 زیاده بر ورثه رد کرده میشود و اگر صرح نکند بیک حج مقدار چند
 حج که میرسد کنند می شود و همچنین است در صورتیکه کوید هزار
 تن حج کنند بعد وصی مخیر که چند حج را در یک سال میکنند و یا در
 سال یک حج و اول افضل است اگر ورثه مال قسمت کنند و مقدراً

نفقه حج را بیرون کنند پس هلاک شود نفقه حج در دست وصی
 یا حاجی قسمت بطل شده وصیت و حج میکنند از ثلث باقرت حج
 حاصل شود یا مال جمیعش نیست شود مثلاً میت را چها هزار تنگه
 باشد و وصی هزار تنگه را بحاجی بدهد پس هلاک شود و دفع کند بحاجی
 قدر کفایه را از ثلث باقی یا کل آنرا که هزار است و این نیز هلاک شود
 دفع میکند از ثلث باقره بعد از خری تا آنکه باقی نماند از ثلث چیزی که
 بحج رساند پس باطل میشود وصیت **صل** مراد بنفقه چیزی
 محتاج الیه است از طعام و شراب لباس سواری و ابزار ورود و اجاره
 منزل و محمل و مشک و مطهره و سایر آلات و روغن چراغ و روغن
 و صابون یا اشنان و اجره نگاهبان و حلاق و حمام و آور امید
 نفقه خود را با رفیقان خلط کردن و مال را نزد کسی و بیعت ماندن
 و آمر با مور توسعه کردن بهتر است مامور بر خادم خود از مال آن نفقه
 کرده نمیتواند مگر اینکه او از جمله کسانی که خود خدمت نمیکند و
 راه نفقه میکنند بی اسراف و بی تنگی در رفتن و آمدن تا بلدیت
 اگر سلوک کند راه دور از راه معتاد اگر حج از آن میرفته باشد
 مثل بغدادی که کوفه را گذشته براه بصره رود نفقه او در مال است
 و الا در مال خود اگر در بلده اقامت کند بانتظار قافلہ نفقه در مال
 میت هر مقدار یک اقامت کند و اگر اقامتش بعد از خروج قافلہ
 نفقه در مال حاجی است و همچنین است اگر اقامت کند در مکه بعد از فراغ

از حج و اگر ای رجوع وطن کند بعد از اقامت مکہ نفقہ او رجوع میکند
 بکالمیت و اگر مکہ را وطن اتحا ذ کند بعد رجوع را قصد کند نفقہ
 او خود نمیکند بکالمیت اگر اقامت کند در مکہ بی نیت اقامت
 اگر اقامتش عادت قافله باشد نفقہ او ساقط نمیشود و الا ساقط
 اگر دخول او بکلمه پیش از ذوالحجہ باشد نفقہ در مال خود اوست
 و اگر عشر ذوالحجہ دخل شود در مال میت و اگر از مکہ بدت سفر براید
 بر ارحاجت خود نفقہ ساقط است تا رجوع بکلمه و آنچه زیاده از
 نفقہ را بعد از رجوع رو میکند بورشه مگر اینکه ورثه تبرع کنند یا
 با وصیت کرده باشد پس زائد مامور را میباشد و اگر مامور
 شرط کند که زائد او را باشد شرط او باطل است و رد واجب
 امر الائق آنکه تفویض کند امر را بسور مامور و گوید از من چنان
 بچه کیف باشد خواه افراد خواه قران خواه تمتع و ترا و کیل کردم
 بخشیدن زائد بنفس خود یا قبض کردن آن بر خود پس او را
 بنفس خود بخشید پس اگر قریب مردن باشد گوید باقروصیت
 اگر کسی تعیین نکند میگوید مروصی را آنچه باقی میماند از نفقہ
 بره او را بهر که خواهی و اگر مطلق کند و گوید باقرفقہ مرا مورا
 وصیت باطل است و اگر چنان تعیین کند صحیح است و صحیح میت
 یا وارث را میرسد مال را از مامور رد کرده بگیرند پیش از حرام
 بعد رد کردن اگر از خیانت بود نفقہ رجوع در مال مامور و الا مال

اگر مامور کوید از حج ممنوع شدم و تکذیب کنی و ارث یا وصی قول اول
 تصدیق کرده نیشود و ضمان میشود مگر اینکه مانع امر ظاهر باشد که
 شهادت دهد بر صدق او و اگر کوید حج کردم و تکذیب کنی قول
 قول مامور است باین بین و بینہ اینها که او در یوم نحر در شہر دیگر بود
 قبول نیست مگر اقامت بینہ کنند بر اینکه او اقرار کرده بعزم حج
فصل جمیع و ما متعلقہ حج و احرام بر مامور است مگر در
احصا کہ بر امر است مامور حج کند اصل حج از امر واقع میشود و بعضی
 گفته از مامور و امر را ثواب نفقت و ساقط میشود از امر
 فرض بالاجماع نہ از مامور خواہ بموفقت ادا کند و خواہ بخلقت
 و خواہ بروی حج فرض شدہ باشد یا نہ و در حج نفل از مامور میشود
 و امر را ثواب نفقت بالاتفاق **فصل عمرہ**
 سنت مؤکدہ است و حج صغیر مستطیع را و احکام
 احرام او احکام احرام حج است من جمیع الوجوہ وقت او
 جمع نیست لیکن در روز عرفہ و بیچ روز بعد از او مرکبہ است
 و صحیح است فرائض او طواف نیت و احرام است و واجب
 اوسعی و حلق است یا تقصیر اگر ادا عمرہ کہ احرام او پیش از عرفہ
 بودہ در ایام منہیہ کند باکی نیست ولیکن تاخیرش مستحب است
 و اگر احرام عمرہ در ایام منہیہ بندد و اگر چه بعد از حلق حج باشد
 او را بر فرض عمرہ امر کرده میشود و اگر فرض نکرده گذرد و صحیح است

و بروی او نیست و مکروه است عمره کردن در شهر حج یا بابل مکه
 و کسانیکه مقیم اند بکعبه و در داخل میقاتند اگر آن سال حج کنند و اهل
 اوقات عمره شهر رمضان است که یک عمره در آن برابر یک حج است
 و اکثر عمره مستحب است نه مکروه در روایات آمده هفت طواف
 یک عمره است و سه عمره یک حج و در روایتی دو عمره یک حج است و اهل
 میقاتهای عمره کسی را که در مکه است تنعیم است و جواز
 نذر کند مطلق یا معلق به حج لازم است و فایز اگر چه صد حج گوید
 و هر سالی حج میکند و باقی وصیت میکند و اگر گوید بر من است
 مشی بسوز بیت الله یا کعبه یا مکه یا زیارت بیت یا گوید بر من است
 احرام و اجبت بر در حج یا عمره و اگر گوید بر من است مشی یا رفتن یا
 خروج یا سفر یا آمدن یا رکوب یا بار بستن بسو حرم یا مسجد حرام
 یا صفا یا مروه یا مقام ابراهیم یا حجر اسود یا رکن یا استار کعبه یا باب
 او یا میزاب او یا عظیم یا عرفات یا مزدلفه یا اسطوانه بیت یا خرم
 یا مسجد رسول صلا الله علیه و سلم یا بیت المقدس یا مسجد دیگر لازم نیست
 چیزی کسی بر خود واجب ندانند حج ماشی یا مشی میکند تا طواف زیارت
 و در عمره تا حلق و اگر سوار شود در جمع یا در اکثر بعد و بعد از
 لازم است و در اقل صدقه اگر نذر کرد و نماز در مکانی و گذارد
 مکانی کمتر از وی در فضل کفایه میکند فضل اما اگر مسجد حرام
 بعد از مسجد النبی صلی الله علیه و سلم پس مسجد نبوی است

پس مسجد قبا پس جامع پس مسجد محله **فصل** بی بی و نوع است
دم شکر که دم تمسج و قران و تطلوع است که خوردن صاحبش
و خوراندن اغنیا جائز است و دم جبر که ماسوا و مذکورت
است که خوردن خود و خوراندن اغنیا جائز نیست و هدی
تطلوع را پیش از وصول بحرم کلمش جائز نیست حشیش و غنیا را
و صحیح است شرکت در ابل و بقرة تا هفت کس و کس غلط کند
و هر یک هدی آن دیگر را فوج کند کفایه میکند و هر یک هدی خود را از
آن دیگر میگیرد و مستحب است صدقه کردن خطام و جلهار هدی
و نفوذند و اگر فروشد من آنرا صدقه کند بر پدر سوار نشود
و از موی و شیر بدفع نگیرد و اگر بضرورت شود ضامن شود
نقصا حاصل بر کوکب یا بجل متاع بر فقرا و هدی در راه مانده شود
که پلاک او قریب نکند و خون او را بکوبانش مالده آنکه او را
فقا خوردن اغنیا اگر واجب باشد دیگر را بدل او کند و در هر نقل
فصل افضل اعمال نزد اصحاب مابعد از ایمان است
بعده زکاة پس صوم پس حج پس جهاد است و قوف بوم
جمعه فضیلت دارد و بر دیگر با هفتاد و در حج کفارت صفای
میشود بال حرم حج کند فرض از وسافت حج او مقبول است
و کنه کار است محرم بمیر و تهنیز و تکفین مثل حلال کرده میشود
مجاورت مکة مکرمه بقول امین مکروه نیست و بقول امام اعظم

مسائل

علیهم مکروه است نه مجاوره مدینه منوره و جای از علمای مجاورت
 مدینه منوره را از مجاورت مکه معظمه افضل گفته اگر چه ثواب عمل
 در مکه بسیار هم باشد حد و حرم از طریق مدینه منوره
 بعد تنعیم سه میل است و از طریق جعرانه هفت میل و از طریق جد
 و سه میل و از راه طائف هفت و از راه عراق هم هفت میل است
 اگر کسی جنابت کند در غیر حرم بعد پناه برد بجم با و توضیح کرده
 نمیشود و لکن تحقیق کرده میشود با و تا بیرون آید تا اجزای جزا
 بروکنند و اگر جنابت را در حرم کند اقامت حد برود کرده میشود
 باکی نیست بدخول اهل ذمه مسجد حرام باکی نیست باخراج تراب
 حرم و احجار و شجار خشک و را و آب زرم را مستحب بسیار
 آتش میدن زرم نظر در زرم عبادت و غسل و وضو با و بروم
 تبرک جائز است استعمال نکند او را مگر بچیز طاهر استنجا نکند با و
 آجاره بیوت مکه در موسم مکروه است و بیع او نیز و قیل جائز عمل
 بر این است در اوقات مکروه نماز در مکه هم مکروه است امر پویش
 کعبه بسلطان است خواهد فروخته نمون او را بخانه صرف میکند
 و خواهد کسی و یا فقرا میدهد و در خریدن از آنها باکی نیست
 از خوشبویی حرم گرفتن جائز نیست و خود طیبی بیارد و بخانه مسح
 کرده بگیرد و دخول بیت الله مستحب با و اب و بی ایزار کسی و
 باشد که اماکن اجابت دعا محل طواف و ملتزم و شکر میزند

درون خانه نرود مزم خلف مقام صفا مرده مسعر عرفه
 مزدلفه منی حبرات دیدن بیت الله حطیم حجر الاسود رکن یابی
فصل موعظی که رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز
 خوانده اند خلف مقام روبروی حجر الاسود بر خاشبه مطاف
 قرب رکن عراقی نزد باب کعبه روبروی بیت الله حطیم میان دو
 رکن نرود رکن شام چنانیکه با عمق پشت باشد مصلی آدم علیه السلام
 که یکطرف رکن یازیست علی قاری گفته که ظاهر آنکه مستحار باشد
مستحبت زیارت بیت سیدتنا خدیجه ضریحه
 تقا عنها و مولد النبی صلی الله علیه وسلم و دارابی بکر ضرایحه
 و مولد علی ضرایحه و دار ارقم و غار جبل ثور و غار جبل حرا
 و مسجد رایه و مسجد جن و مسجد شجره مقابل مسجد جن و مسجد غم
 و مسجد باجیاد و مسجد بر جبل ابوقیس و مسجد بئر طور و مسجد
 عقبه و مسجد حوانه و مسجد عائشه ضرایحه تقا عنها تنعیم و مسجد
 کنش منی و مسجد از زمین موقف بعرفات و مسجد خیف و غار
 و لرسلات **فصل** مستحبت زیارت اهل بیت
 نیت کند در زیارت صحابه تابعین و اولیائی که در انجا مدفون
 گشته اند بر سبیل اجمال در مکه قبر صحابه با معروف نیست لکن
 بعضی صالحین در منام دیده است قبر خدیجه ضرایحه عنهارانز که
 قبر فضیل عیاض حماد تقا و قبر منسوب باین عمر ضرایحه عنده

عنہا صحیح نیست و همچنین قبر عبد اللہ بن الزبیر ضریحاً عنہما و از
 تابعین کہ در مکہ وفات کرده اند عطا و سفیان ابن عیینہ و فی فضل
 ابن عباس است ضریحاً علیہم تمام شد مناسک پنجہ ہجرت و اولی الامر
 زیارت حضرت سید المرسلین علیہ فضل الصلوٰات و اکل
 التحیات باجماع مسلمانین از اعظم قربات و فضل طاعات
 و نیکوترین وسیلہ برائیل درجات نزدیکتر بہ واجبات
 کہ سیکہ اورا وسعت و اشتقاق حصول این اشرف سعادت باشد
 و ترک آن غفلت عظیمہ و جفوت کبیرہ و منشا طعن و مہمت
 جمیع مکونات است و حسب بود کہ آداب زیارت را بیان کنیم
 لیکن از آنجا کہ مقصود فائدہ رسانیدن باہل ولایت کہ از وہم و
 غیبہ عاجز ہستند بود و طریقہ زیارت در کتاب جذب العلو کہ فایز
 براتم وجہ مطلوب بود و نسخہ ہارا و در مملکت بحد کثرت موجود بان کتفا
 واقع شد الحمد للہ اولاً و آخراً و لصلوٰة و سلام علی سولہ العار و باطناً
 و ظاہراً و علی آلہ و صحبہ جمعین تم ہجرت و اولی فی

۱۳۲۰

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقصد ثانی در زیارت مدینه مقدسه مقدمه
 در بیان حکم زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
 و فضیلت آن بدان ارشاد که الله تعالی سواد ابریل
 که زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم افضل
 صلاة و اکملها باجماع علماء دین قولا و فعلا از افضل
 سنن و اوکده استجابات و بعضی از علماء مالکیه رحمه الله
 بوجوب آن رفته و اکثر علماء بر آنند که سنت زیارت
 بعد از ادای حج فرض است مگر آنکه مدینه در راه حج افتد
 تقدیر اولی تقدیم زیارت بود بر حج و احادیث در فضیلت
 زیارت بطرق متعدده ورود یافته چنانچه فرمود نبی علیه
 من زار قبری و جبت له شفاعتی و مانا که مراد شفاعت خاص
 که موجب حصول مراتب مخصوصه و رفع درجات فیعده کرد که

کرد که وصول بدان با وجود کثرت اعمال میسر نباشد چنانچه
 بعضی اصحاب که بیک نظر بجمال شریفی مشرف شده بفضل
 خاص ممتاز گشتند و مؤید این معنی است آنچه در حدیث دیگر
 آمده که من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زار فی حیدة
 و در حقیقت اثر زیارت قبر شریف حصول مرتبه صحبت مغفورت
 یا مراد وقوع شفاعت در حق زوار حقا و وجوبا و در غیر این
 مرجو و محتمل چنانکه حدیث من جاء زائرا لا لعلمه حاجته الا زیارة
 کان حقا علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامة مثبت است
 یا این کلام اشارت و بشارت است بموت زوار قبر شریف
 بروین اسلام و کنایت از حسن خاتمه که استحقاق شفاعت
 لازم آن و متفرع بر آن است فافهم و در حدیث دیگر آمده که
 من حج البیت ولم یزر فی فقد جفانی و این وعید است بر ترک
 و تقصیر در احراز این فضیلت از جهت حرص و شفقت آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم بر امت در ادراک سعادات و تحصیل فضائل
 و کمالات و در حدیث آمده که هر که زیارت کند مرا بشم من اورا
 شفیع و شهید گفته اند که شفیع نسبت بعاصیان است و شهید یعنی
 گواه برای طایعان و نیز آمده من زارنی مستحراً کان فی جوار یوم
 القیامة و من مات فی احد الحرمین بعثه الله تقا من الامنین
 یوم القیامة و نیز آمده من حج الی مکه ثم قصدنی فی مسجد کتبت له

تعمیر

حجتان مبرورتان و چون در احیث دیگر ثابت شده است که
 جزای حج مبرور دخول جنت تمام مضمون این حدیث کریمت
 مشحون راجع بوجوب شفاعت کرد و مرزائرا و احادیث دیگر بالفاظ
 مختلفه در معانی مذکوره ورود یافته است و الله الموفق بحقیقت
 وجود قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعیین محل و علم
 امت بآن و تیسر طریق وصول بدان رحمتی خاص و فضیله مخصوص
 از حضرت رب الارباب تعالی شأنه باین امت مرحومه مغفوره رحمتی
 و باعث حصول امن و سلامت از نزول عذاب و ورود عقاب بحکم
 ثبوت حیات حقیقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول حق سبحانه
 و تعالی و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم ناظر است بآنکه گفته که
 اگر فرضاً قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آسمان بود مردم
 تمنای وصول بدان کردند و نیز بعضی از مشایخ طریقت منوّه اند که
 و نعمت است که بشبه مردم راجع است و دست امکان ایشان
 بدان و ایشان آن را نمیشناسند و قدر آنرا نمیدانند کی قرآن
 مجید که بواسطه حضرت حق تعالی بدان متکلم است مردم از آن غافل
 و دیگر وجود شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم در پیش منوّه صاحب
 و موجود است و باین سعادت نمیرسند **باب اول**
 در قصد زیارت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و المکمل
 التحیات چون از حج فارغ شد و طواف و ادعای بجا آورد و توجه نماید

مطهره کرد و آداب سفر آنچه مقرر است بجا آرد و در سلوک این
 طریق آنچه از شرائط و آداب است رعایت آن اهم و اول است
 اخلاص نیت و صدق طوئیت که مدار ثواب و جزای عمل
 بران است فمن كان هجرة الى الله ورسوله الحديث و نیت
 در زیارت رسول الله ﷺ و سلم تقرب الی الله و توسل ببرکات
 عزت اوست و کدم تقرب و توسل بالاترازین باشد که بجای
 رسالت متصل و بنور قرب وی متصور کرد و نظر بحقیقت اینجا
 وسیله عین مقصود است شعرات ارادتی و انت و سبب
 فیما جذا انت الوسيلة و المقصد و گفته اند که با وجود قصد
 زیارت آن سرور علیه السلام غم حضور مسجد شریف نیز کنند که قصد
 آن و در شد حال بسوی وی و نماز گذاردن در وی احادیث
 بسیار وارد شده است و نظر بحقیقت مشارکت قصد ترک
 بمسجد شریف منافی اخلاص و تجرید نیت تخلیص قصد همت زیارت
 آنحضرت نمیت بلکه از مهمات و متعلقات آن است و باید که
 در سلوک این طریق دائم الاشواق و کثیر الاستیاق و دو دویم
 الحضور حسن الاخلاق و ملازم آداب و در تزکیه نفس و تصفیه
 قلب و تصفیل مرآت شهود و بکوشش تا متهیی العکاس الوار
 مسمی و قابل تجلیات صمدی کرد و پیت سعد حجاب
 تو آینه صاف دارم ز کار خور و گنجا بد جمال و ست و باید

بعد از ادای فریض و سنن و تب عمده عبادت و طاعات
 و مشاغل اشتغال بصلوات و سلام بر حضرت سیدانام باشد
 صلوات الله علیه و سلم بنعت شوق و غرام و طهارت و لطافت
 تمام و عددی معین در این باب معتبر نیست چندان گوید که
 انوار وی مستغرق و بزرگ آن منصب و متلون کرد و ایم
 سبیل اتصال و استغراق رطب اللسان و طیب الجنان
 بود خصوصاً در اوقات متبرکه و احوال زاکیه در خیرت که
 پروردگار تعالی و تقدس طائفه از ملائکه خلق فرموده که
 تحف صلوات را از قاصدان زیارت بحضرت نبوت میرسانند
 و میگویند یا رسول الله فلان ابن فلان زیارت شریف آید
 و این تحفه را تقدیم مینماید شعر لک البشارة فاطم علیک
 لقد ذکرته علی ما فیک من عوج بیت جان میدهم
 در آرزو ای قاصد آخرباز کو و مجلس آن نازنین جزو کار ما میرود
 و پاید که مساجد و آثار نبویه را صلی الله علیه و سلم که در آنها
 طریق معروف و مأثورند تتبع نماید و زیارت آنها را از لوازم
 وقت و بسیار سعادت شمارد بیت یافتم در کدر خاک
 کف پایش را چون عالم رخ خود بر اثر پایش را
 بعد الجیب واره و نوات مراحل و شطت دیاره و فلق ظم
 من الزمان بطلان ان لم تره فمذه اثاره و چون شایده

اعلام و رؤیا آکام آن نماید و ظائف خضوع و خشوع و دوری
 شوق و ذوق قوی و تازه گرداند و عظم مایکون لشوق
 یوماً : اذ اذنت الخیم من الخیم : بیت و عده وصل
 چون شود نزدیک : آتش شوق تیزتر گردد و زخمیست که
 چون قاصد زیارت بعت صدق و محبت قریب بدین
 منوره برسد ملائکه رحمت با هدایای خیر و برکت با استقبال
 وی می آیند و اطباق انوار حضور و سرور نشان وقت وی
 میکنند و انواع بشارات سعادات بوی میرسانند و ذوق
 و سروری که در باطن طالب در آن وقت پیدا گردد و اثر ظهور
 آن نورست بیت هر دم از دل سروری تازه سر بر میزند
 غالباً روز وصال باین نزدیک آمده است و عده در حصول
 این سعادت حفظ قلب و خشوع باطن است با حفظ جوارح از
 معاصی و آثام و استعمال لسان با موافات قلب بصلاة برسد
 کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیات و در اشخاصی طریق
 جبلت قریب بدین منوره که آنرا جبل مفرح خوانند چنانکه
 بروی بر این دیده بحال جهان آرای مدینه طیبه و مشاهد
 اقباب و عمارات آن علی الاجمال منور گردد و اینجا بعضی
 از فقها میگویند که بر آمدن بر جبل بعت است چه بهترین کائنات
 علیه الصلوات و التسلیات در قدم بدین آنرا کرده و خلف

تمکین و ادب و قار و انکساست و حق آن است که اگر این صعو
 موجب تأذی و ایند انکرد و مردم را در توهم و جوب سنیت ^{نیندازد}
 منع آن وجهی ندارد چه آن موجب از دیار شوق قوت جاو
 محبت و باعث تحریک سواکن قلب از علاج مکنون خاطر
 شعر قرب الدیار نیز شوق الواله به لاسیما ان لاح نور
 جمله به او بشر الحادی بان لاح النقا به و بدت علی بعد
 جمله بیت چنین که قص کنان کرم میر و مجنون به مرکز دور
 نکا هوش بحال افتادست به چگونه مجال صبر و طاقت بود شتاقی
 را که بامید قطع مفاوز و بوا در کرده بسر حد قرب منزل وصول
 رسیده باشد و مشاهده دیار و منزل محبوب از دور جلوه
 ظهور نموده بتماشای آن نبراید و دیده بحال نکشاید ولی که
 عاشق صابر بود مگر سنکست به ز عشق تا بصبر بر نزار و سنکست
 و شاید که پیش از وصول بمنزل مقصود یک اجل در رسد باری از
 نظاره آن از دور محروم ماند و حق آن است که این اختلاف
 باختلاف احوال اشخاص است جماعه اهل تمکین حضور را که طینان
 و قرار و سکون و وقار لازم مقام ایشان است حاجت بدین
 نبود بلکه وجود آن از ایشان متعذر است این حال اهل و
 و له و اشتیاق و احتراس است و اصل در این باب قصه و
 عبد القیس است که بقصد ملازمت شریف آمدند چون نظر ایشان

بر جمال با کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم افتاد و خود را از پشت کعب
 بر زمین زدند و وضو را به آنها نمودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ایشان را از آن منع فرمودند که کو طاق آنم که باین جاؤ به
 شوق به رخسار ترا بنیم و بیاب نکر دم به بخلاف آن مرد که ریس
 و سردار این قوم بود اول بمنزل فرود آمد غسلی تازه کرد و چاک
 پوشید و ساکن آهسته و مطمئن اول بمسجد شریف درآمد و آنحضرت
 مسجد بگذار و پس بتانی و تکبیر و وقار بلا زمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رسید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن فعل از او پرسیدند فرمودند
 إِنَّ فِیْکَ لَخَصَلَتَیْنِ یُحِبُّهُمَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ الْحِلْمَ وَالْاِنَاةَ سَأَلُوا
 النَّفْسَ اِیَّهَا الْاَصْحَابُ : طَرِقَ الْعَشْقَ کُلُّهَا اَدَابٌ : وَ حَوَّنَ
 وَ قَتَ دَرَامِدَ مَدِیْنَةِ مَطْرَهٍ قَرِیْبَ سِدِّ دَاعِیَةِ جَلَالٍ وَ عَظِیْمَ کَرَامَتِ
 سِرِّ زَنَدَانِ مَر کَبِ فَرُو دَآیِدِ وَ تَامَسِجِدِ شَرِیْفِ پَیَادِهٖ رُو دِ بَعْدَ اَزْجَمِ
 وَ شَمَائِیِ کَرِیْمِ مَفْضَلِ مَنَعَمِ وَ صَلَاةِ وَ سَلَامِ بِرَحْضَرَتِ سَیِّدِنَا
 عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ اِیْنِ دَعَا یُجَاوِزُ اللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا حَرَمُ
 رَسُوْلَکَ فَاجْعَلْ لِّیْ وَ قَاۃً مِّنَ النَّارِ وَ اَمَانًا مِّنَ الْعَذَابِ
 وَ سُوْرًا لِّحَسَابِ اللّٰهُمَّ افْتَحْ لِّیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ وَ اَرْزُقْنِیْ
 فِیْ زِیَارَةِ نَبِیْکَ مَا رَزَقْتَهُ اَوْلِیَاَئِکَ وَ اَهْلَ طَاعَتِکَ
 وَ اغْفِرْ لِّیْ وَ اَرْحَمْنِیْ یَا خَیْرَ مَسْئُوْلٍ وَ عَمَدَهُ دَاۤیْنِبَابِ
 اِسْتِغْرَاقِ بَاطِنِ وَ حَضُوْرِ قَلْبِ سَکُوْنِ جَوَارِحِ سِتِّ وَ اِسْتِغْفَالِ

بصلاة و سلام و تصور عظمت و جلالت آن مقام است و از لوازم
این وقت است فرح و سرور و ذوق و شوق و حمد و ثنا بشکر گذار
مشاهده این مقامات شریفه و اقیاب منیفه و حصول مراد و مقصود
بفضل رب و دود سه جزار و سعادت مرحبا یوم و صلوات
بناح من کل میکند امروز بعد از چند سال و باید که برادران
در مدینه مطیبه مطهره غسلی تازه نماید و مسواک و لبی طاهر
و نظیف پوشد و در نظیف و تطهیر ظاهر و باطن باقصی الغایت
بکوشد و بحلم و وقار و خضوع و خشوع و مراقبه و حضور درین بلد
عظیم الشان درآید و در تصور عظمت و کبرای آن مستغرق
گردد که این مکانی است که پروردگار عالم جل جلاله برای خود
اختیار نموده و معظم فتوحات و برکات و انوار که مشرق
و مغرب را در گرفته است از اینجا ظاهر و ناشکرشته و این زمین
است که پی سپر اقدام خیر الانام علیه الصلاة و السلام شده است
بدانکه جناب او حضرت عظیم الایت که ترک حیاط و استیلا
ادب مثل رفع صوت و التفات یمین و شمال و توجه و اشتغال
بغیر سبب ضبط اعمال و سلب احوال است نعوذ بالله من ذلك

و چون در دروازه شهر درآید بگوید بسم الله ماشاء الله
لا قوه الا بالله رب اؤخلى مدخل صدق و اخرج
مخرج صدق و اجعل لی من کدنک سلطاناً نصیراً

حَسْبِيَ اللَّهُ أَمَّا تُوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ حَوْلَ وَقُوَّةُ
 اللَّهُ بِاللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ
 مَشَائِي بِذَلِكَ فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطْرًا وَلَا أَشْرًا وَلَا رِيَاءً
 وَلَا سَمْعَةً مَا خَرَجْتُ إِلَّا اتِّقَاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ
 أَسْأَلُكَ أَنْ تُنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تُعْفِرَ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَغَفِيرُ
 الذُّنُوبِ الْإِلَهِي وَأَيْنَ دَعَا رَوْقَتِ رَفِئِ لِسُوْرِ مَسْجِدِ دَرَمِ
 نُوْقَتِ مَسْتَحْبِبِ وَفَضِيْلَتِ عَظِيْمِ دَارِ دُوَسْبِ اسْتِغْفَارِ طَلَانِكِ
 مَرْدَاغِي رَا وَا قِبَالِ رَبِّ الْعَزَّةِ بُوْجِهِ عَزِيْزِ خُوْدِ بَرُوْسِ وَا پَا يَدِ
 پِيَشِ اَزِ دُخُوْلِ مَسْجِدِ شَرِيْفِ چِيْرِي صَدَقَ كَنْدِ كِهِ دَرِ زَمَانِ اَنْ
 حَضْرَتِ دَرِ صَدْرِ اسْلَامِ بَرِ قَا صِدْ مَلَا زِمَتِ حَضْرَتِ نَبُوْتِ صَلِيْ ا
 عَلَهِ وَا سَلَمِ وَا حُبِّ بِيْ كَمِ وَا سَبْحَانَهُ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا جِئْتُمْ
 الرَّسُوْلَ فَقَدْ مَوَّابِيْنَ يَدِيْ نَحْوِ كِيْمِ صَدَقَةٍ وَا سْتِحْبَابِ رَهْنُوْزِ
 بَاقِي سِتِ دَرِ زِيَارَتِ اَنْحَضْرَتِ صَلِيْ اَسْ عَلَهِ وَا سَلَمِ وَا پَا يَدِ كِهِ
 دَرِ اَمْدَنِ مَسْجِدِ شَرِيْفِ رَا بَقْصِدِ زِيَارَتِ سَيِدِ نَبِيَا صَلِيْ اَسْ عَلَهِ
 وَا سَلَمِ بِرِهْمِهْ كَارِ هَا مَقْدَمِ دَارِ دُوَسْبِ اَزِ وِيْشِ اَزِ وِيْ هِجِ كَارِ رِيْ اَمْقِيْدِ
 مَكْرَانِكِهْ كَارِيْ ضَرُوْرِيْ بَاشَدِ كِهِ مَوْجِبِ شُغْلِ بَاطِنِ وَا بَاعْتِ تَفَرُّقِ
 وَا تَشْوِيْشِ خَا طَرِ كَرُوْدِ وَا چُوْنِ دَرِ اِيْدِ اَزِ تَصَوُّرِ مَتِ وَا رِهْتِ بِلِ
 وَا غُرْتِ اِيْنِ مَكَانِ شَرِيْفِ حَاضِرِ اَبَاشَدِ وَا مِيْنْدِ اَبَشَدِ كِهِ اِيْنِ مَكَانِ
 مَهْبُوْجِيْ وَا مَنَزَلِ رَحْمَتِ وَا مَقَامِ عَزْتِ وَا عَظَمِيْتِ وَا اِيْنِ مَسْجِدِ

خاتم الانبیاء و حضرت حبیب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
 فضل الصلوات و اکل التحیات و آلہ و صحابہ جمیعین و از او
 کہ در در آمدن بدر مسجد شریف اندک توقف کند و بایستد
 چنانکہ برای طلب ن بر در ملوک بایستد و بعضی از علما گفته اند کہ
 این اصل ندارد و اسد علم و در وقت در آمدن اول پیر است
 نہ و این دعا را بخواند کہ در ہر دخول مسجد تحت اعوذ باللہ
 الْعَظِيمِ وَ بِوَجْهِ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللّٰهِ وَ لِاحْوَالِ وَ لِقُوَّةِ اللّٰہِ مَا شَاءَ اللّٰہُ لِقُوَّةِ اللّٰہِ
 بِاَنَّ اللّٰہُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ عَلٰی اٰلِہٖ
 وَ صَحْبِہٖ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيْرًا اللّٰہُمَّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَ اَفْتَحْ لِيْ
 اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ اللّٰہُمَّ وَفَّقْنِيْ وَ اعِنِّيْ عَلٰی كُلِّ مَآرِبٍ
 وَ مَنْ عَلٰی رَحْمَتِكَ الْاَدْبِ اِسْلَامٌ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ
 وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اِسْلَامٌ عَلَيْنَا وَ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ
 این دعا را در در آمدن و بر آمدن مسجد ترک نکند و لیکن در وقت
 بر آمدن گوید و افتح لی ابواب فضلک بجای رحمتک و قل انجی
 درین باب کفایت کند این کلمات اعوذ باللہ بسم اللہ الحمد
 للہ سلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ و بایستد کہ
 دخول او در مسجد شریف در غایت خضوع و خشوع و وقار و سکینہ
 و ہیبت و تعظیم و تادب باین بقعہ شریف و اعتقاد حیات و حضور

انحضرت بود و ملاحظه رویت و استماع وی صلی الله علیه و سلم فعال
 و احوال و اقوال و صوت او را و از جمله آداب دخول مسجد شریف
 آن است که هر وقت که در اید نیت اعتکاف کند چه آن از برای
 احراز فضیلت اعتکاف و کافرت هر چند که زمان لبث قلیل بود
 این ادب را در در آمدن هر مسجد از دست ندهد و بتساہل و تقصیر آن
 راضی نشود که باین عمل پیر ثواب کثیر حاصل کرد و باب دوم
 چون مسجد شریف و اید اول باید که در روضه شریف در اید و روضه
 عبارت است از مابین حجره شریف و منبر منیف و در شان می
 وارد است که روضه من ریاض الجنه و در مصلائی انحضرت صلی الله
 علیه و سلم که منبر است اگر آنجا میسر نکرد و نزدیک آن موضع
 رکعتین تحت مسجد بگذارد و در قرائت آن تطویل نکند قل یا ایها
 الکافرون و قل هو الله احد کفایت و بعد از تحت مسجد شکر باری
 تکبیر بجای آرد که بدین نعمت عظمی مشرف گردانید و مزید نعمت
 و توفیق طاعت و قبول المسائل نماید و یقین داند که این کاپی
 هیچ طالب صدق و فقیر سائل از وی محروم و نا امید باز نکند و شعر
 حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه ۴ اوریج الجار منه غیر محترم ۴
 بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ۴ بدر کاهش بیا و
 هر چه میخواهی تمن کن ۴ و چون از تحت مسجد فارغ شود
 متوجه زیارت کرد و بصریح شریف روی آرد و در غایت ادب

درین مقام منیف و موقف شریف که بی اعانت خاص احد
 مخصوص از حضرت و اہب اعطای اجل جلالہ و عم نوالہ قیام
 و وقوف در ان ممکن و میسر نبود و از خضوع و خشوع و ذلت
 و انکسار و حضور و فرود رفتگی ذرہ نامرعی نکذار و غیر آنکہ از سجده
 کردن و روی بخاک مالیدن و بردیوار شباک شریف بود و ان
 خود را نگاہ دار و بیقین دانند کہ حقیقت ادب رتباع رعیت
 و امثال امر شارع است و ہرچہ خلاف آن است جہل و توہم ہل
 و اگر از غلبہ حال و استیلا شوق ذبی اختیار کی چہ بر سر رزند از
 دائرہ حکم آن بیرون است و لیکن از حیثہ ضبط و ادب بیرون
 نہد کہ بسی محل نازک و مقام بلند است مصحح با خدا دیوانہ
 باش و با مہر پوشیار و بیقین دانند کہ در تمام عمر در ہیچ مقام
 و موقف عالی تر از این نخواہد ایستاد و در مقام سلام
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قیام در ان مقام عزت
 دست راست بردست چپ نہند چنانکہ در وقت نماز و پشت
 بجانب قبلہ در مواجہہ مسماہ فرضہ کہ در دیوار حجرہ شریف
 مقابل وجہ مبارک نشانہ اند و در تحت قندیل کہ از سقف
 منیف معلق است متصل شباک یا دور تر از ان بایستند و بیقین
 دانند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضور و قیام و زیارت
 حاضر و آگاہند و سلام و کلام و یرامی شنوند و اورا بجا سلام

مشرف میگردانند و صورت سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آنست که باواز نرم و خریں نه در غایت بلند و نه در نهایت
 بصفت حیا و انکسار بگوید السلام علیک ایها النبی الکریم و رحمة
 الله وبرکاته سه بار بعد از آن بگوید سلام علیک یا

رسول الله سلام علیک یا نبی الله سلام علیک یا سید المرسلین
 السلام علیک یا خاتم النبیین تا آخر عباراتیکه در رسائل زیارت
 نوشته اند و معلمان زیارت تعلم نمایند و هر چه از کلمات صحیح
 و ثنا باعث محبت و نیاز سر برزند تقصیر نکند و اگر وقت تنگ بود
 بغوت نماز و تکبیر اولی و مانند آن از ضروریات قضا کند بر آن
 قدر که وقت کنجایش داشته باشد و از بعضی ائمّه منقولست که

همین قدر سلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته قضا
 میگردند و غالباً این نیز در صورت ضیق وقت و محال در اوقات
 دیگر در زیارات یومیه خواهد بود و الا غریبی که با دل مشتاق و سینه
 پر از شکایت فراق قطع مفاوز کرده و بعد از عمری بشوق آنحال
 بموقف وصول در حضرت جیب رسیده باشد اقتصاً او بر اینمقدراً
 چه صوت دارد و پیمت طی لسانی از خدا خواهیم روز محدی
 پیش تو تا بیان کنم حال شب راز را و اختیار اکثر علما تطویل
 و تکثیرست چه وقوف درین جناب عظمت و خطاب با حضرت
 عالی مرتبت از عظم سعادات و الذمستلذات است سه حجت

جری حوتہ الجندل اجمعی : فانت ببری من سعاد و مسع : و اگر کسی
 از دوستان دور از حریم وصال تجیت و سلام بر آنحضرت عالی مقام
 وصیت کرده باشد بگوید سلام علیک یا رسول اللہ من فلان بن
 فلان یا بگوید فلان بن فلان یسلم علیک یا رسول اللہ و آنچه
 آن فقیر مستہم منکر البابل از کیفیت احوال خود عرض کرده
 باشد درین وقت یا در وقت دیگر از اوقات جمعیت بعضی رسا
 و بغفلت و تغافل از نیمی از خود رضی نباشد و چون از سلام
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فارغ شود مقدار یک ذراع بجانب
 یمن پست رود و بگوید سلام علیک یا ابا بکر الصدیق یا صوفی
 رسول اللہ و ثانیہ فی الغار جزاک اللہ عن امہ محمد صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم خیرا السلام علیک یا عمر الفاروق الذی
 اعز اللہ بک الاسلام جزاک اللہ عن امہ محمد صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم خیرا السلام علیکم من فلان بن فلان باز همان مکان
 در مواجہہ شریف ایستاده بود بیاید و بر طریق اول عاودہ کند
 و در توسل و تشفع و استدعا و استعانہ و عرض حال و انکسابل و طلب
 و سوال غایت ذلت و استکانت و خضوع و خشوع بجا آرد
 و این آیت بخواند اِنَّ اللّٰهَ وِطَائِكَ لَيُصَلُّونَ عَلٰی النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا بعد از آن
 ہفتاد بار بگوید صلی اللہ علیک یا رسول اللہ یا بگوید

اقدس علیک یا نبی الله و این لفظ اوقفت بنظم قرآن بعد از آن
 بالاتر آید و در میان قبر شریف و سطوانه مستقبل قبله بوجهی که
 پشت بجانب قبر مبارک نشود و بایستد و تحمید و تمجید و دعا و صلوات
 بر سید انبیا صلی الله علیه و سلم مشغول گردد و باز در روضه نقصد
 تبرک بمنبر شریف که در مکان این منبر الان بنا یافته است و مسجد
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنجا بود در آید و دست بر
 بر دروازه و تضرع و الحاح بدهد که دعا درین موضع مستجاب
 و الله المجیب **باب سوم** در اقامت مدینه منوره
 و آداب آن باید که مدت اقامت این بلده مطیبه را غنیمت بداند که
 خلاصه عمر و زندگانی است و باید که همگی حرص و همت بر ملازمت
 مسجد شریف و اعتکاف در وی بر کار و اوقات با انواع خیرات
 و مبرات و صدقات و عبادات و صلوات و صیام و ذکر و تلاوت
 و درود بر حضرت سید الانام و ذوق حضور و فرح و سرور ^{بفضل}
 ملک علام محفوظ و معمور دارد و وشک نیست که طاعت در
 روضه شریف در آنمقدار از مسجد که در زمان نبوت بود پیش از
 زیاده تهاپی که بعد از آن واقع شده افضل و اکمل خواهد بود و استیاض
 و انفراد آن از بقیه مسجد بحس ظاهر و باطن عیان است و باید که
 چون در مسجد شریف بود نظر از حجره شریف بر ندارد و اگر درین
 مسجد بود نظر بر بقع شریف دارد نبعت مهابت و تعظیم و محبت نیاز

بجلس

زیرا که حکم آن در استجاب حکم نظر کردن بجانب کعبه معظمه است و
 نورانی و ذوقی که از نظر کردن بجانب قبله شریف از سواد شهر
 مشتاقان و اولاد و الهان مشتاق میابند تعبیر از آن خرابان
 وقت و حال ممکن نباشد مریض ذوق این می شناسی بخدا پستی
 و پایید که مها اکمن اگر چه یکشب باشد احیاء لیل در مسجد شریف
 از دست ندهد که این شب حکم شب قدر دارد و شعر و کل لیلی
 لیلۃ القدر ان دنت ۴ ما کان یوم اللقا یوم جمعة ۴ و اگر طریقی
 تحصیل آن بخدم و حکام توسل باید کرد و تذلی باید نمود آنرا سعادت
 وقت و شرف روز کار خود داند و خادمان آن جناب عالی را
 بآن نسبت که خدم آن درگاه و حاضران گاه و بیگاه اند شرفی
 باوخ و عظمتی شامخ اعتقاد کند و این ادبی دیگر است از حکم
 آداب اقامت این بلده معظمه در سکنه و اهالی آن از اوانی
 و اعلی همیشه بنظر عزت نگاه کند که بر تقدیر و بهر حال نسبتی
 و اضافتی بآن جناب دارند شعر کفی شرفانی مضاف الیکم
 وانی بکم ادعی و ارعی و عرفی اگر چه بعضی از ایشان متهم بمعاصی
 و منسوب بدعتی نیز باشند متصل بحق اوسع شفاعت
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در جوت شعر رای چون
 کلبا ۴ فمد له من الاحسا ذیلا ۴ فلا موه علی ما کان منه ۴ و قال
 لم مسحت الکلب نیلا ۴ فقال دعوا للملاة ان عینی ۴ راتہ مر۴ فی حی لیلی ۴

بت کین طلسم بسته مولی است این پاسبان کو چو پیل است این
 معرفت ساکنی اکتاف طیبه کلیم الی لقلب من اهل الحیب به
 باید که اجل اعمال و اکل اشغال تو در آن شب شریف که در تمام
 یکشب است اتحاف صلوات بر سید کائنات صلی الله علیه وسلم
 محبت برضی باشد و اگر نوم و نعاس غلبه کند آنرا بتواجده
 تلف دفع کند و حاشا و کلا که خواب را اگر در سر پرده چشم
 مشتاق آن جمال در آنحضرت با مهابت و جلال راه باشد
 کل نوم علی المحب حرم: مع این سخن بیکانه را گوشنار خواب
 قاسم صاحب دولتی که انوار این تجلی بر ناصیه حال در تبار سعاد
 ن دولت و اقبال در یابد آند غمز و کان رماح فراق را فراموش
 رواند اگر از خود خبری داشته باشد بدعای خیر یاد آرد بیت
 و با حبیب نشینی با ده پیانی بیاد و در محبان با ده پیارا و از
 هر آداب اقامت و حضور این بقعه شریف آنست که قلب
 لسانی جوارح از وقت درآمدن در آن مسجد شریف تا هنگام برآمدن
 زهر چه مکروه است و خلاف اولی و فضل نگاه دارد و دایم الاحوال
 صورت ملاحظه آنکه در کدام حضرت حاضر است نصب العین ظاهر
 باطن خود دارد مع اینکه می بینیم به بیداریت یارب یا بخواب
 شو سخن فرخنده الحیب خلوس: یقظه بذه او الامنام و اگر
 بی مزاجم حال و شود که مکالمه و محالست او موجب است حضور افتد

خود را بطائف حیل از دست او خلاص گرداند و اکتفا بکلام موجز که
 حصول مقصود و کفایت کند از واجبات وقت شمارد و باید که
 پیش از در آمدن مسجد شریف در مکانی مخصوص از روضه شریفه سجده
 گسترانیده نگذارد و جای بر مردم تنگ نسازد و اگر حصر
 احراز فضیلت مکان دارد باید که پیشتر از همه بیاید و نشیند و
 همچنین روز جمعه که از یاد او سجاو پاکسترانند و مکانهای شریف اگر
 آرزو نیایند و نشینند چیزی نیست و علماء را در منع و کراهت آن
 مبالغه و سخن بسیار و با جمله هر چه از باب ادب سکینه و وقار
 حضور و خشوع است از دست ندهد پیت حافظ علم ادب و رزق
 در حضرت شاه پادشاه پیر کرانیست ادب لائق خدمت نبودند و باید
 در ختم قرآن در مسجد شریف که محل نزول و مهبط وحی است اگر چه
 یکبار بود تقصیر نکند و اگر حضور کامل است اعتقاد کند که آنجا
 قرائت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده است و چنانچه
 نزد مشایخ اقرار کنند البته اثر تعلیم و تلقین از آنجانب بیاید
 و مطالعہ کتب که مشتمل بر شمائل و فضائل حضرت است
 علمه فضل الصلوات و تسلمات و فضائل مسجد و روضه منزه
 و دیگر اماکن منیفه باشد و دخل تمام دارد و تقویت باعث شود
 حضور زیارت و التزام خدمت و تبرک و تشریف یابن مقامات
 و حضرات و کثرت اشتغال بصلوات بر آنحضرت صلی الله علیه

بخت شوق و حضور از همه اتم و اکمل است باید التوفیق و باید که
 در وقت اقامت این بلده مطیبه در قیام لعبادات و صیام
 هر چه تواند تقصیر نکند خصوصاً در وقتی که هوا گرم بود تا از دریا
 و می از مشقت لاوای مدینه منوره محروم نماند که در حدیث
 آمده است که من صبر علی لاوالمدينة و دخل الجنة و بعد از
 زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم زیارت بقیع
 و قبا و احد و دیگر مقامات و مشاهدات متبرکه که نیز مشرف
 و مستعد کرد و در بیان آن مقامات تفصیل در کتاب جناب لفظ
 لی دیار المحبوب کرده شده است و باید که هر بار مرور او بر ارباب
 سجد شریف واقع شود بهر تقریب که باشد و ضلایه و سلام
 فرستد اگر چه این مرور در یک روز مکرر واقع شود و آورده اند
 بی از سلف بزرگ این ادب از جناب رسالت در مقام تعجب
 شده و هر گاه که در مسجد در آید اول سلام کند بر آنحضرت صلی
 علیه و سلم پس از آن بنشیند و اگر بمواجه شرف آمده یا لقیه
 زیارت بجای آرد و فضل و اکمل باشد و حلال است که حج و اقامت
 آن است که رعایت تعظیم و مهابت و ادا اولوازم محبت
 و استغراق و حضور و شوق و ذوق و طاعت و عبادت و
 وسائر خیرات و مبرات با حفظ قلب و جوارح در ظاهر و باطن
 بجای آرد و حضور این مقام عظیم و فرستد عمر و توفیق الهی

شمار و بیقین دانند که خلاصه عمر و زهد اوقات و افضل حالات
 همین زمان است و یکدم از نسبت توجه و خصوصاً غافل نباشد و از
 تعطش و طلب ترود و طریق ادب فارغ نشیند چنانچه گفته
 ۵ نادیده رخت عمری سودای تو ورزیم : فارغ ز تو چون بام
 اکنون که رخت دیدم : و اگر جاوید عنایت از آنجا نبویست هرگز
 نخواهد گذاشت که نظر بجانب غیر افتد بیت چیرگیه دلم قرار کرد
 بی تو : آتش بمن اندر زن آنم بستان : خاتمہ در
 وواع ازان حضرت عالی و محفل متعالی بعد ازان که
 مدت اقامت تمام شد و آب خور ازان مقام برخواست و بمن
 رجوع بوطن مصر شد شکرانه اتمام این نعمت لازم دانسته متوجه
 وطن مالوف کرد و بر طالب صادق و حبیب که بی نیت صحیح
 و ضرورت تمام برحلت از آن مقام نرس و محل برکات رضی نشود
 یا بکلم شریعت و ادای حقوق اولاد بیرون آید و یا باذن هر عالی
 آن حضرت صلا الله علیه سلم و با شارت صریح مؤکده از آنجا
 تا از آنها نباشد که مدینه مطهره نفر آنها کرده که ان المدینه تنفی
 خبثها کاینفی الکیه خبث الحدید هر و لپیست که عمر بن عبد
 العزیز رضی الله تعالی عنه بیرون آمد از مدینه منوره و میگفت
 می ترسم که ازان خبث نباشم که مدینه نفر آن میکند بیت ضرورت
 و کر نه خدای میداند : که ترک صحبت جانان نه اختیار است : بیت

وری از حضرت تو نجستم با ختیان خود زهرا ز مهر جدا چه در خورست
 دل باید که بوداع مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم نماز و دعا بر مصلی
 حضرت صلی الله علیه وسلم یا در موضعی که قریب آن بود سپرد از بعد از آن
 بر وجه شریف آمده بطریق که ذکر یافت آداب زیارت بجای آورد و برای
 خود هرگز دوست دارد بد آنچه خواهد از سعادت و این دعا کند و
 حضرت عزت رضا و قبول در گاه است دعا نماید و وصول با صلوات
 بر وجه سلامت از آفات و احوال طلبت ارد و این دعا را بخواند
 اللهم اننا نسألك فی سفرنا هذا البر والتقوی ومن عمل ما تحب قری
 اللهم لا تجعل لی هذا آخر العهد ببيتك ومسجد حرمه ویتسه لی العو
 لیه العکوف لیدیه وارزقنی العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ورو
 لی اهلنا سالین غائبین آمین و در وقت وداع این کلمه نیز گوید
 ان عشت رجعت ان شاء الله قفا وان مت استودعتک یا زویدا
 و یعتی عندک یا رسول الله لیوم القیامة و انما قبول و علامت حصول
 مقصود و مامول غلبه بکا و انزعاج به مدخلیت اختیار و علاج
 بداین وقت بلکه کریم در جمیع احوال و اوقات باعث ذوق و نش
 و نشان دولت و اقبال است مشنوی این علم باغ است چشم پر
 ابر گردید باغ خند و شاد و خوش و ذوق خنده دیدار خیره خند و ذوق کریم
 بین که هست این کان قند و روشنی خانه شبی همچو شمع ناکر و باری
 تو همچون شمع و مع تا نکرید بیک خند و چشم تا نکرید طفل کی جوشد لبین

و اگر بکا غلبه نکند و روحی بسیار دورتباکی و خصما بود مقدمات آن کند که
 بکا درین مقام بهر وجه علامت قبول است چنانکه در عرفات و اگر
 اندکی سرشته محبت و علاقه دوستی بجائی پیوسته است حتاج ^{تیا که} حاجت
 نیست بدیت دلی از سنک بیاید بسیر راه و دواعی که محمل کند
 آن لحظه که محمل برود و هم بر حال تحزن و تحسر بر مفارقت این
 حضرت منیفه و مقامات شریفه و فوات دولت وصال و حاجت
 از طلعت آن جمال بی آنکه بیای پس رود از مسجد براید در زیارت
 رسول صلی الله علیه و سلم بیای پس رفتن را در وقت و دواعی از آداب
 نشنوده اند بخلاف و دواعی بیت الله که سنت در آنجا در وقت و دواعی
 بیای پس رفتن است و از صحابه ضراید تعالی عنهم در دواعی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در حال حیات نیز نقل کرده اند و در وقت هر چه ^{توانه}
 در تصدق تقصیر نکند و در برداشتن خاک مدینه و مکه و کشت
 و سفال و احجار بقصد تبرک اختلاف است و بسیار از علمای ^{حنفیه}
 و بعضی از شافعیه تجویز آن کرده اند و اگر از برای هدایا مثل خوا
 و آب زمزم و مانند آن بردارد بهتر باشد و برداشتن آب زمزم
 از سلف منقول و متواتر است و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نیز از مکه می برده اند و آب زمزم فاضلتر است از تمام آبها
 دنیا و بعضی گفته اند فاضلتر است از تمام آبها حتی از آب بهشت
 نیز چه در حدیث صحیح آمده است که قلب شریف نبور ^{صلی الله علیه و سلم}

در لیلة الاسراء آب زمزم شستند و اگر غیروی آبی دیگر ضلعت
و شرفیتر بودی بآن می شستند و در آوردن بدایا و تحف
برای اهل و اولاد و دوستان در قدم از سفر اخبار صحیح و آثار موهبه
ورود یافته است و چون بر بده خود مشرف کرد این عابجوان

اللهم انی اسألك خیرها و خیر اهلها و خیر ما فیها و اعوذ

بک من شرها و شر اهلها و شر ما فیها اللهم اجعل لنا بها

قراراً و رزقاً حسناً و چون در شهر دراید بخواند لا اله الا الله

و حده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر یون

تأیون عابدون ساجدون لرَبنا حامدون لا اله الا الله

صدق وعده و نصر عبده و هنرم الاخراب و حده و غیر

جنده فلاشی بعده و باید که پیش از در آمدن بخانه خیر

و وصول با اهل خود برساند و یکا یک در خانه نهد و شب

نهد و بهترین اوقات برابر در آمدن بخانه چاشت است و سنت

نیز برین است و اگر در آخر روز پیش آمدن شب را بدین جابز

و پیش از آنکه بخانه دراید بمسجد در آمده دو رکعت نماز بگذارد

و دعا کند و شکر نعمت سلامت و وصول و حصول با مولی بجا آورد

و بگوید الحمد لله الذی بنعمته و جلاله تم له صالحات و بهر که پیش

آید مصافحه کند و اگر معانقه کند نیز جابز است ما دم که ملاقی امر

نباشد و اگر مردی عالم یا صالح یا شریف پیش آید تقبیل بدین صورت

و تقبیل بدین صورت
در وقت نماز است

و تقبیل و بان طفل دختر باشد یا پسر و سایر اعضا و اطراف وی
 اگر چه فرزند غیر می باشد نیز رو است و موفق سنت و مردم را
 دعا کند و ایشان نیز از وی التماس کنند که دعای مسافر خصوصاً
 حاج پیش از وصول ببلد و منزل مستجاب و چون در خانه
 در آید دو رکعت نماز و وظیفه شکر و دعا و حمد و ثنای مولی
 و علا و صلاة و سلام بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بجای
 و بعد از دریافت اهل و اولاد بیرون آید و در محل قریب بخانه
 یا غیر آن بنشیند تا مردم بسلام قدم و مبارک باد بر بیدار وی
 بیایند و هر که پیش آید بوجه بشاشت و اکرام و لطف و شفقت
 و ادب و تواضع پیش آید و اگر منگری بیند مثل ضرب پهل و مزه
 چنانکه متعارف اهل روزگار است در وقت قدم منع کند
و خلاصه جمیع مناسک اعمال و فروع
 آنکه بعد از رجوع ازین سفر مبارک عزم بر تجدید توبه و تلازم
 تقوی درست گرداند و در تکمیل و تحصیل محاسن ظاهر و باطن
 اجتهاد نماید زیرا که علامت حج مبرور آن است که بهتر از آنکه
 رفته بود باز گردد و نشان آن حرص بر اتباع سنت مسید است
 صلوات الله علیه و سر وی دل از محبت دنیا و اهل آن و سرگشته
 محبت آخرت و ارباب آن و اجتناب از مصاحبت اهل فسق
 و بدعت و مصاحبان قدیم که نه بر طریقه شرع و سنت است

الخذر کل الخذر از آنکه باز کردن بان کرد و بقیه می نماید
 فان النکتة اشد من المرض و نعوذ بالله من الخویر بعد لکون
 و اگر در بعضی ابواب خیر با پروردگار خود عهدی کرده باشد
 محافظت نفس بر وفای آن عهد و دوام وثبات بر آن لازم
 داند که عمده این کار وثبات و استقامت و وفای عهد مولی است
 تعاشانه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد
 علیه الله فسیؤتیة اجر عظیم و باسد التوفیق و بفضله و کرمه
 اصابت طریق التحقیق این قدر ذکر آداب درین باب است
 و بیان آن با بسط و تفصیل در کتاب جذب لقلوب
 الی دیار المحبوب ذکر یافته و این مجمل نیز از ما بنجاست
 و الله اعلم بالصواب من رساله مناسک الحج

این کتاب در
 شرح و توضیح
 آداب و احوال
 حجاج است

تمام تحریر این رساله متعلقه مناسک حج در سال ۱۳۲۲ و در ماه رجب است

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
۶۱	۲۷	فصل جنایا البانی	فرائض حج
۶۲	۱۸	نوع اول	وجہ حج
۶۵	۲۹	نوع دوم خوشبو	سنتھارا
۶۸	۲۵	نوع سوم در حلق	مکروہات او
۷۱	۳۱	نوع چہم در جماع	اشہج
۷۲	۳۲	نوع ششم جنایا در افعال	صفت احرام
۸۵	۳۳	نوع ششم در صید	محرمات احرام
۸۵	۳۳	نوع ہفتم در شکار	مکروہات و مبایا احرام
۸۸	۳۵	فصل احصار	اداب خول مکہ
۹۵	۳۷	فصل فوت حج	شروع و طواف
۹۵	۳۸	فصل حج پر	نوع طواف اشہج
۹۶	۳۹	فصل عمرہ	وجہ طواف
۹۷	۴۱	فصل نذر و بکی	نماز طواف
۹۸	۴۲	متفرقات	سنن و جنایا او
۹۹	۴۷	حدود حرم	مبایا و مکروہات
۹۹	۴۹	اماکن جابت	و محرمات
	۵۴		سوربیا صفا
	۵۶		شرائط سفر
			وجہ سن او

مقدم و آشتن در آمدن مسجد شریف از همه چیزها	۱۱۱	در زیارت مدینه مقده در بیان حکم زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم	۱۵۲
و دعای یکدیگر وقت در آمدن مسجد شریف	۱۱۲	احادیث وارده در فضیلت زیارت	۱۵۲
منخوانند آدابیکه بعد از آمدن مسجد شریف است	۱۱۳	باب اول در قصد زیارت حضرت سید کائنات علیه السلام	۱۵۳
آداب زیارت روضه مقدمه	۱۱۴	در آداب سفر مدینه لوازم مشاهد اعلام	۱۵۴
طریقہ مسلم و ادب باب سوم در آداب فضیلت احیاء	۱۱۵	در بیان صعود بر جبل مفوح که منظر آفتاب است	۱۵۵
در مسجد شریف خلاصه جمیع آداب	۱۱۷	در بیان کیفیت درآمدن مدینه منوره	۱۵۶
خاتمه در وداع کیفیت درآمدن	۱۱۸	و دعای معینه و دعای یکدیگر در روز	۱۵۷
در بلده خود حکایت جمیع مناسک	۱۲۱	شهر در اید بگوید در بیان صدقه پیش از دخول مسجد	۱۵۸
	۱۲۲		۱۱۱
	۱۲۵		

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد الحمد والبصلاة فهذه جملة متعلقة بمسئلة رمى الجمار بعد يوم النحر
 في خصوص وقته قال في الهداية واذا زالت الشمس من اليوم الثاني
 من ايام النحر رمى الجمار الثلاث بعد الزوال الح ثم قال بعد بيان كيفية
 واذا كان من الغد رمى الجمار الثلاث بعد زوال الشمس كذلك وان
 اراد ان يتجمل النفوس الى مكة وان اراد ان يقيم رمى الجمار الثلاث في
 اليوم الرابع بعد زوال الشمس الح قال في الفتح اذا كان وقت رمى
 في اليوم الثاني لا يدخل الا بعد الزوال ومكذاف اليوم الثالث وفي
 البحر و اشار بقوله بعد الزوال الى اول وقته في ثمانية احر وثلاثة حتى
 لورمى قبل الزوال لا يجوز ثم قال وظاهر الرواية انه لا يدخل وقته من
 الا بعد الزوال انتهى وفي منسك سنان الرومي وقال اصحابنا ان
 وقت اداء رمى الجمار من اليوم الاول والثاني من ايام التشرية من زوال
 الشمس الح ومثله فرعامة المتون وشرح وقال يعني في شرح الجمار
 ان الرمي في ايام التشرية محله بعد الزوال وهو كذلك وقد اتفق عليه
 الاثمه وخالف ابو حنيفة له في اليوم الثالث منها فقال يجوز للمريء

فيه استحسانا وقال ان رمى الصوم الاول من تشریق اواث في قبل الزوال
 اعادة في الثالث يجزيه وقال عطاء وطاوس يجوز في الثالثة قبل
 الزوال انتر فافادان رواية تجوز الامام الرمز قبل الزوال انما هو
 الصوم الثالث من ايام تشریق فقط وقراباب المناسك
 فلا يجوز قبله من المشهور وقال شارح اى عند الجمهور كصاحب الهدية
 وقاضحان والکافی والبدائع وغيرها وقال بعد نقل قول القليل
 وهو خلاف ظاهر الرواية وقال في فصل صفة الربيع الزوال اى على
 لصح من الاقوال وقال في فصل مكروبات الرمي واصلح انه صح
 قبل الزوال فرايو من المتوسطين ويكره في الصوم الرابع عند الامام
 خلافا لما حدث لاصح قبل الزوال في ذلك اليوم ايضا عندهما انتهى
 فافادان مايل من رواية جوازه قبل الزوال فرايو من المتوسطين
 ومن رواية جوازه قبله فرخصه ثالث النحر لمن اراد ان يفر فيه غير
 وخلاف ظ الرواية وخلاف ما في المتن وخلاف الاجماع بعمل
 بواحدة من تلك الروايتين او بها غير جائز ولا يتوهم ان لباب المناسك
 من المتن لانا نقول ليس بومنها لان فيه كثيرا من مسائل الشرح
 وافتوى وانما المتن التي تقدم على الشرح وافتوى هي المتن
 المتقدمة المتكفلة لبيان اقوال الامام كتحفة الطحاوي وكهربي والقدوري
 والحاكم وخرائمه الفقه لا بالليث وامثالها حتى لم يعدوا منها تواتر
 ومختصرا بالخلط قول الامام استحسانات المتخيرين فضلا عن الدرر والفتوى

وبتنوير وفقه كبيداني وفي الدر المختار بالحكم والفتيا بالقول المرجوح جهل
 وخرق للاجماع وكذا العمل بالنفس رد المختار عن اشترى بالية ولا يغير احد
 بما في الخزانة من ان العالم الذي يعرف معنى النصوص الاخبارية هو
 من اهل الدراية يجوز له ان يعمل بها وان كان مخالفا لذهب انتهى
 لان مثل هذا العالم فرز ما نابل فرشته من الازمنة باقية فربما لعنقا
 او في صلبه نعم كثر بين الناس مجرد الدعوى والافتاء بالجهل والخطا
 بل قاصدا خلاف الصحيح معاندا غامضا بصره عن القول بان المفتي لا
 ان يكون مجتهدا ولو فرض وجود علم موصوف بما ذكر فلا يجوز له مخالفة
 المذهب بهنا لكون المذهب فيما نحن لم يرد فخلا نص لا خبر المذكور
 والخزانة انه يجوز له العمل بالنصوص الاخبارية والذي يدعى العلم والاحكام
 يرمى قبل الزوال بجد وتسويل الشيطان بلا سند وهدوء وهو نفس
 الغالبية العناد فاذا لم يصح العمل بالقول المرجوح فكيف يعمل بالقول
 الغير الصحيح والافتاء والعمل به اقبح كل قبح وضلال وضلال جهل
 عن طريق اعني الصحيح لصرح وقد تقررت كتبنا انه لا يعدل عن ظاهر
 الرواية الا اذا صح خلافه في كتاب مشهور تلقته الفحول بالقبول كالبينة
 والكافر وفيما نحن منه صح نفس ما في ظاهر الرواية لا خلافا علمائنا
 وهو ايضا مما اتفق عليه اصحابنا في الروايات الظاهرة يفتي بقطعة
 انتهى سيما ان ظاهر الرواية دليله ظاهر قال العلاء ابن الهمم في
 القدير وجه ظاهر الرواية ان الرمي تعبدى محض لا يدرك بعقل فوجب

في لوائح خلافة
 وعرضها كان العلم
 الرواية فاصح

اتباع لنقل وهو فعله على الصلاة والسلام الرمي فردين اليومين بعد الزوال
 ومال الى قول الامامين في اليوم الرابع بانه لا يجوز الرمي فيه ايضا قبل
 الزوال وقال فرقوية ولا شك ان المعتمد فرعين الوقت للرمي
 في اليوم الاول من اول النهار وفيما بعده بعد الزوال ليس الا فعله
 على الصلاة والسلام كذلك مع انه غير معقول لبعث فلا يدخل وقته قبل
 الوقت الذي فعله فيه على الصلاة والسلام كما لا يفعل فرغية ذلك المكان
 الذي رمي فيه على الصلاة والسلام وانما رمي على السلام في اليوم الرابع بعد
 الزوال فلا يرم قبله وبهذا الوجه يندفع المذكور لا يخففه لو قرير بطريق
 القياس على اليوم الاول الا اذا قرير بطريق الدلالة اهـ والمذكور لا يخففه
 انه لا يظهر اثر التخفيف في اليوم الرابع بطريق الترك فلان يظهر اثره
 في جوازه في الاوقات اولى واليوم الثالث ذوال الثالث لم يظهر ذلك
 فلا يظهر مذاق ان الصحابة رضى الله عنهم جميعين ايضا فهموا من فعله
 على الصلاة والسلام ان وقت الرمي في ايام بقرين بعد الزوال ويدل
 عليه ما رواه البخاري وابوداود عنه عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا
 نحمين فاذا زالت الشمس مينا وحينئذ خلافه يشبه خلاف الاجماع
 فما فعله كثير من الناس من الرمي قبل الزوال فهو خطأ موجب للدم ومحل
 لانكار والدم لكونه مخالفا لصحيح الرواية وبظاهر الرواية والمتمون
 والاجماع ولا يسوغ الاعتراض بما للعلماء بكل قول يوجد في كتب غير ملتفت
 اليها هو الصحيح والاصوب والمعتمد في الكتب المشهورة المعتمدة بها وتعمل

فمنه انما هو في اول وقت من اليوم الاول
 في يوم الرابع بعد الزوال
 في يوم الرابع بعد الزوال
 في يوم الرابع بعد الزوال

الذي نقل القول الضعيف والغیر الصحيح انما نقله للاحتراز عنه لا
 ليأخذه كل من سمعه وان لم يكن قصد ذلك كان اللائق ترك ذكره
 لتلايغته به الجبال وقول القليل من المناسك ههنا مثل ما قيل لو مرت
 الريح بين السجدين جازت الصلاة فاغتر به كثير من المصلين اخذوا
 به وصاروا من اسرق السارقين مع انه فرق كثير من القليلين لان
 الوظيفة اى فريضة السجدة وهى وضع الجبهة تادى ههنا كى الوظيفة
 فيما نحن فيه اى وجوب الرمرهنا لاتادى ومثله ايضا ما قيل فرجوا
 المرو را امام المصل بلا اثم فيه بكة مخالفا للمتون والشروح والاحاديث
 وشروحا قاطبة مستدلا بحديث لا يدل على مدعاه ولا يقاوم ما
 فى الصحاح فوافق هذا القول طبع من يميل الى الابهون وترك ما فيه
 الاجر الخليل الحسن فتجاسروا على المرو امام المصل وانكروا قبح هذا
 الامر الخليل بل اعتقدوا انه جميل وانه عليه التعويل بهذا وعلى تقدير التمثل
 من عدم صحة تلك الرواية مما شاة لصاحب القليل لا شك فكراته الى
 قبل الزوال على ما فرقتب المذهب وفر الباب وشرحه فرتعداوا
 الرمي قال وقبله الرمي قبل الزوال فرسائر الايام اركا فى بعض الروايات
 الضعيفة والصحيح انه لا يصح الخ فكيف يرتكب مكرهه عنده من
 كان يريد الحج المبرور سيما كان حجة نفلا وان كان مراد التفرج
 والعبور لا الثواب ولا الحج المبرور فالاحرى بحاله ان لا يوى الحج
 سوا لبس لبس الاحرم حيا من ملام الاله وتباعدا عن كثرة الجبال

ولنفور

بجدال وإكلام ويخرج إلى عرفات وقت شأ من الليل والأيام وينزل
مرفة حيث تشتهي نفسه وهو اه ورفع منه قبل الغروب فإرأ عن
رحمة الجالبة للرحمة ولا ينزل بمشعر الحرام أولاً فرجة فيه ولا له مرم
يأتي قبل الناس منى ويأخذ مكاناً تسمى ولا يشتغل بالمر وغيره وغير
نه قبل لكل مستحجلاً إلى غير خيره لكن هذا للجبال لا لمن سم بالعلم
لما يقتدر به الجمل مستدين بان العلم الفلان فعل هذا ولا وجه
ن اعتذر بالرحمة لان الرحمة قبل الزوال أكثر منها بعد الزوال
لان نبي الرحمة عليه الصلاة والسلام لم يخص احد بالرمي قبل الزوال
النهار وانما خص للرعاة بالرمي في الليالي الالية مع انه عليه السلام
ان خص لضعفة اهل في الدفع من مزدلفة لكثرة الزحام وقت
السفار فذلك الزمان لوقوف الكل بمزدلفة من الفجر إلى المساء
في هذه الايام لثمة لنفوس الاكثرين من مزدلفة الموعودة لاجابة
لدعاء قبل وقت الوقوف من بعد العشاء ونصف الليل مع الرحمة
لكذلك الرحمة والنفس من منى قبل الزوال اكثر منها والنفس بعد الزوال
لا تشهد به اشارة لكثرة الرغبين إلى الراحة التي كين للكرامة
بموان الجمار قائلين رجماً للشيطان وخر به وليس ابليس وخيله
فذلك الوقت من الرمي بل راكبون على اعناقهم وضاحكون على
اخلاقهم يسوقونهم إلى اسواقهم وشبهها تم باشواقهم هذا
ولا يقاس ما نحن فيه على الدفع من مزدلفة للضعفة لان تقارب بعض

شروط القياس موكون الال معقول المعنى وقال المحققون امور الحج
 تعبدية محضه لا تدرك بالعقل سيما الرى الى شاخص لظن ان
 الشيطان هناك الحال ان الشيطان يجرى فى الصدور و
 اذا قال المؤذن الله اكبر فغير الى الروحا وله ضراط ويرجع اليه حين
 سكت ويوسوس ولان القياس وظيفة المجتهد ولم ينقل عنه
 انه اجاز الرى قبل الزوال لعذر الزحمة قياسا على تقدم الضعفة
 من مزدلفة لعذر الزحمة وانما اجازته فى اليوم الرابع بطريق لا
 النص لا بالقياس والا يرد عليه ما اوردته ابن الهمام على ما روئى
 وجهه ما روئى عن ابن عباس رضى الله عنهما اذا انتفخ النهار جل النفر
 والصدور والانتفخ الارتفاع فيه ان سنده طلحة بن عمرو وضعفه
 البيهقى وايضا يحتمل ان يكون المراد بالانتفخ الارتفاع الكمال الى
 الانتصاف المتصل بالزوال وقد تقر انه اذا تطرق الاحمال بطل
 وايضا القياس مع الفارق الال لان تقدم لضعفه زمنه صلته
 عليه وسلم كان تخلصا لهم من الزحمة ذلك الزمان وفازنته اخذها
 المناسك من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يغيرها فمن تلك المناسك
 انهم كانوا يدعون باجمعهم من مزدلفة قريبا طلوع الشمس والشك وقوع الزحمة
 فذلك الوقت واما النفر من منى فلم يكن مضيقا لوقت واحد بل موسع
 اليومين واجرائها واما بعد مخالفة كثير من الناس تلك الطريقة فعلة
 وهى الزحمة تفتة الال والرفع على ما مر فالزحمة فى الافار ليست اكثر منها

في الليل والاسحار فلا تخلص لضعفه من الزمته ان كانت نافذة من الزمته وكثر
 نسا زمانا تريد لفرجه والزمته ومعلوم انه لا يعمل لقبول كل كتاب بل لابد
 كتاب معتد مشهور متداول بين اهل المذهب ولا يعمل بما في الكتب المعتمدة الا
 اذا تلقته العلماء بالقبول الا ترى ان العلماء تركوا الاعتقاد ببعض ما في الهداية
 شرقا وغربا لقوله بعدم نقض الوضوء باخراج الدم من لفظه لعصم بن حبه
 وان لعن ابن الهمام وتلمذه اعتقادا سم لم يعتمدوا فتوا الامام ابي الهناخر
 السيد فرج المنقوب انه قال وقد جاء عن الامام بحيفه فرجع لتفاريق انه
 حج الى قول الصالحين بان لشفق بوحمة وعلية الفتوة وتبعه المجلد والشفقة
 حيث قال المحقق وتلميذه بان كلام السيد غير مقبول لانه خلاف الرواية
 الحديث لما في حديث ابن فضيل وان اخرج وقتها حين يغيب الافق غيبوبة
 بسقوط البين الذي يعقب الحجرة والا كان باديا وان فتواه بنا على ظن
 ضعيف انتهى فيستفاد منه ان بعض المشايخ وان قالوا لفتوة عليا ولها
 فيما خالفاه وكان دليل الامام وضحا ومذهبه بتا لا يفتى الى فتواه
 ولا يعمل بها وانه وان وجدت صيغة لفتوة في مكان ولو من اشياخ لم يتم
 قبول قوله للاخرين لاحتمال فتواه على ظن ضعيف ورد لعلامة الكاكي
 صاحب غرر جماعة عن صحابنا من القول بالسيود على الا اسود وعندنا السلام
 حيث قال وعندى الاولى ان لا يسجد لعدم الرواية في المشايخ علماء
 فرج اقدم واعلم منه العلم الخبير حره اعني الحقير اخوند جان الغالب في كتبه
 فوقع لغراغ من هذا الاشياخ مرجع الال في ۱۳۲۲

وهو انه ظن ان دليل الامام
 انما هو الشفق على البياض
 الرقيق ومنه شفقة
 القلب لرقته وحكم
 القلوب كونه اثبات
 بضعف كونه دليل
 اللذة بالفتاوى وسبيل
 الامام ما ينبغي ان يكون
 ابن فرج من اشياخ علماء
 وسواء في ذلك من اشياخ
 وفضل من اشياخ علماء
 والشفق على البياض
 وتعلم من اشياخ علماء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي جعل البيت مشابة للناس وامننا معظما ونشأ حول الحرم
وما يحويه حرما آمنا يا وى اليه الناس محترما وامننا في جنب الحرم الموقوت
من كل جزر وجعلها حول الحرم حمى له صلاة وسلام على سوله الذرارة
الى طرق الرشاد وادب التعظيم صراحة وضمننا وعين الموقيت قائل لا يجازي
احد الموقيت الاحراما وعلى آله واصحابه لذين بلغوا اليها ونينا وسلكوا
الهادى وامننا الموقيت مما يجازيها مفيد ان من احرم من الخدوه
مجما وبعد فقد حدث في عصرنا هذا اي فزاو نحو القرن الثالث عشر
بعض العلماء قول لم يرد فيه رواية من المجتهد ولا اثر معتدا عا فهمه الذرارة
من مرتبة كليفه ولم يكيم منها واحرم من رابع او من خدوه لم يخل
يؤدق لا احرم الواجب عليه الدم وكان اليهود بين المسلمين من الازمنة
قبل حدوث هذا القول وانتشار نسخ ابن عابدين ان يكيم من ذرارة
بعض الراغبين الى افضل المحتاطين في العمل والاخذ بالغرمة ويحرم
الكثيرون من رابع او من خدوه ان سلك طريق ينوع بنا على
المذكور في كتبنا من كان في طريقه ميقاتان فالأفضل ان يكيم من
وان جاوز الى الاقرب جاز وقال ابن امير الحاج الحلبي بل الاحرم

لث في زماننا هو الادل حتى انه تجاوز هو من ذ الخليفة وجرم من رابع
 من مسلك طرق تنوع كثيرهم كانوا يكرهون من محاذير رابع لعدم معلومية
 بحقة ثم ظهر من بعض علماء عصره انه لا يجوز لهم ان يجاوزوا من الخليفة
 مفرغهم فذلك كلام البحر في محل المناظرة بان المحاذرة انما تعتبر عند
 لرو على الموقوت وعبارة الفتح ومن كان في براوج لا يبر لو احد من
 عليه ان يحرم اذا حاذى آخرها ولما كان مفرغهم لا مساس له بمطلبهم
 نيت حال استدلال بان كلام البحر مجرد الاحتمال فمقال المناظرة
 ح ابن حجر من غير نقل من المجتهدين حدث قال في حجه ولعل مرادهم
 لمحاذرة المحاذرة القربة من المسافات والآفاخر الموقوت قون
 لنا نزل باعتبار المحاذرة وقال هذا بعد الكلام بان المدنى والشامى
 لما رين بذ الخليفة لا يجب عليهما الاحرام من ذ الخليفة بل يجب الخجفة
 الخجفة غير معلومة والناس اختلفوا رابع مكان الخجفة ثم ذكره ابن
 بن حجر بانه كيفيكم الاحرام من خليص المحاذير لقرن فاجاب بان المحاذرة
 ناعتبر عند عدم المورد بالموقوت بانه محاذرة خليص لقرن بعبدية
 اعتبر المحاذرة القربة فافاد هو بجوابه الثاني ان المورد بذ الخليفة
 يمنع جواز الاحرام من المحاذرة ان كانت قربة ورد عليه صبا
 لهربانه لافرق من المحاذرة بين القرب والبعيد ثم اني فتشت
 لكتب المعبرة في المذمبت كالهديات والفتح والذخيرة البرهانية ^{المحيط}
 لبرهاني وبسوط الخسر وهرار الدبوسى وشرح معاني الآثار للطحاوى

وجحج لجام محمد ومطوه ولكاني ونوح فند وشرح لبا وب حاشية منسك الفلك
 وارجو العمق وغيره بالتبعي القاصر فما وجدت ما قاله صاحب البحر فشره
 وكان وظيفة اكثر تلك الكتب تحرير المسائل بالتفصل من غير مبالاة بالكره
 ولتطول واظهار القيود والشروط المعتبرة تصرحيا لا اكتفا بما يفهم من
 المختصرة سيما صاحب اللباب فانه ليصح بالشروط والواجبات ولو
 بعض ثم لم يكن كتيفا بصرحيه فضلا عن تلو كيه بل يذكر ما يرفع علمه ثم
 في المحرمات والمكروهات ثم في الجنايات بانه يجب على ترك الواجب الفاعل
 المعلوم مما سبق الاسم والذم الا ترانه ذكر ان من شرائط وجوب
 الاسم و فرع عليه يجب على الكافر الحج وقال بعده ولا يصح ادائه
 ثم قال في شرائط صحته منها الا لا يصح من كافر ثم قال من شرائط وجوبه
 عن الفرض الاسلام فلا يقع حج الكافر عن الفرض ثم قال فيما بعد من
 اسواق الاسلام وقال اول شرط الوقوف للاسلام وكذلك كرايتنا
 من الحج فوافض الحج وفي وجباته وفي سنته وفي شرائط صحته الطواف
 واجباته وفرضه ومثاله كثيرة جدا ومن شارحه كذلك فمستلنا
 مصنفه ولا شارحه ولا غيرهما من اصحاب المطول ان شرط الاحرام من المحاذ
 عدم البر والبيضا ولا قالوا في باب الجنائيات من برهما غير محرم حرم
 المحاذ لم يجز اولم يحل ووجب عليه الدم بل المستفاد من كلام اللباب
 سببه ان شاء الله تعالى وكان من عادة صاحب البحر ولما
 اكتب المعتمد وهناترك تلك لعادة المعتمد فان قيل

لا الفتح وعبارته قدمت وهي هذه ومن كان في براوج لا يمر بوجدهن الموقوت
 عليه ان يحرم اذا حاذى آخرها فهي تقيده ان الاحرام بالمحاذاة مقيد
 عدم المرور على الموقوت قلت هذا التقييد لفظا لبيان صورة نوع الاحرام
 لا يدل على انه شرط شرعي ينتفي بانتفاء الجواز اذ شرط الشرع لا يشترط
 قياسا لاجتهاد بل لا بد من دليل قطعي يفيد فمدعى بشرطه مطالب بالدليل
 ان كان صاحب البحر والفتح والتحليل ولو كان شرطا كان لا نوق بالمطوارة
 لتصح في المكانات فرثنا تعدد شروط الاحرام او بالمشا او الجنايا
 في مسئلة من كان في طريقه ميقاتان بان يقولوا اذا كانت عينين
 وحذوين او الاول حذو واثنا ميقاتا لا يعكس مثلا مع ان صاحب الفتح
 ذكر عبارة صح منه بان قال لو لم يمر باحد من الموقوتات حرم بالموازي
 يدل بمفهومه المخالف عما عدم الجواز بالمرور لان مفهومه المخالف انه
 بر على ميقات لا يجب عليه ان يحرم من المحاذي وعدم الوجوب اعم
 من الجواز وعدمه وعدم الوجوب لا شك فيه لانه لا مر على ميقات فان احرم
 به لم يلزم عليه ان يحرم من المحاذي بل يحرم عليه ان يحرم ثانيا لانه من
 يبل اضافة الاحرام على الاحرام وفيها تفصيل وان لم يحرم منه بعد المرور عليه
 احرم من الحذو وهو الذي قاله صاحب البحر انه لا يعتبر بغيره مذکور المنطوق
 لا مفهومه لان مفهومه عدم وجوب الاحرام من المحاذي بعد المرور على ميقات
 عدم جوازه لان نقیض الوجوب رفع الوجوب لا وجوب الرفع وعلم
 بنقیض كل شیء رفع ذلك الشرفا لنقضنا في الاحكام بما القصيتان

وايضا ليعلم المخالف ان
 مع حكمه كونه تقيدا
 الموقوت والفتح و
 لا يفيد الوجوب
 قوله وعدمه لا يقال
 عدم الاحرام من
 منه وجوبك حرم
 بانقضاء الاحرام
 رفع الوجوب لا
 رفع الوجوب لا

المختلفتان بالاجاب اسلب يتلزم صدق احدهما كذب الاخر براداهة ولا بد
 في المحسورات من اختلافهما في اللمنة بان يكون احدهما كاذب والاخر حقيقي
 لاتناقض بين الجزئيتين لصدقهما معا ولا بين الكليتين كذبهما معا فاما كان
 الموضوع اعم من المحمول لصدق قولنا بعض الحيوان انسان وبعض الحيوان ^{انسان} كاذب
 وكذب قولنا كل حيوان انسان ولا شئ من الحيوان بانسان ومع ذلك لا
 في الوجود من خلاف اللمنة لصدق اللمنتين كذب الضروريتين في مادة الامكان
 فنقيض اللمنة الكلية الضرورية هي لسالبة الجزئية الممكنة مثلا اذا قلنا كل
 انسان حيوان بالضرورة فنقيضه بعض الانسان ليس بحيوان بالامكان ^{العالم}
 ونقض قولنا لس بعض الطائر عتقا بالامكان العام قولنا كل طائر عتق
 بالضرورة ومعنى الامكان العام سلب الضرورة لمصلحة عن الجانب الخالف
 ففي ما نحن فيه ان اولنا الشرطية بالحكمة صالحة كل تارك لمروءة ^{بالضرورة}
 محرم بالمحاذاة بالضرورة فنقضه بعض تارك لمروءة ليس محرم ^{بالضرورة}
 بالامكان العام اى ثبوت الاحرام من المحاذير ليس بضروري تارك لمروءة
 عالمها لان ترك الاحرام من الخذ وضروري للمعا عالمها والامكان
 العام لمقيد بجانب العدم اعم من الممتنع ومن الامكان الخاص لانه ان
 العدم ضروري كما ان الوجود لم يكن ضروريا رجع الى الامكان الخاص
 سلب الضرورة عن الطرف ان كان لعدم ضروريا رجع الى الممتنع وال
 ناول بشرطية بالحكمة فظاهر ان المفهوم المخالف للشرط المودع للمقيد
 والمخالف للجزء لا عليه ان يحرم وليس مغروبه عليه ان لا يحرم وهو

لما جردنا بالفهوم وان لم يستعمل المنطق المعلوم ثم نقول فما معنى المفهوم الموقوت
 بل هو وجوب الاحرام من الحذو وان لم يمر بواحد من الموقوت فهو غير مسلم
 الا لزم وجوب الاحرام من ميقا عليه وان كان بعده مسقا آخر
 ليس كذلك عند علمائنا فانهم جوزوا مجاوزة المسقا الابلع والاحرام
 من الاقرب على ما يجي تفصيله عند الكلام على قول الهداية وفائدة
 لتاقيت هو لفظ او جوازها وقد تقرر كتبنا ان انواع الاحرام ثلثة
 من ايقا ومن المحاذ ومن حلتين لما كان كل واحد من هذه لثثة فصولها
 في البيان فان قالوا ان ميقا احرام منه وان لم يمر به افرصوة عدم المرور
 احرام من المحاذ وفي صوة عدم العلم بالمحاذاة احرام من حلتين فاقول هذه
 شرطتان ان كانت اتفاقيه لا تفدكون لمقدم شرط التثاني شر منها لان
 انما ان المرور باحد الموقوت وفق الاحرام منه وان عدم المرور به في الاحرام
 المحاذ وان عدم العلم وفق الاحرام من حلتين وان كانت الشرطيات لزوما فاقول
 ان كل واحد من التوا الى لازم لمقدمه لمقدمه لزوم ثبوت اللزوم يستلزم
 للزم ووالعكس وانتفا للزم يلزم انتفا اللزوم لا بالعكس فعمل هذا الزم من
 وجوده وبعثا وجود الاحرام منه ومن عدمه لمرور به لزم الاحرام من المحاذ
 ويلزم من انتفا الاحرام من ميقا انتفا لمرور به ومن انتفا الاحرام بالمحاذ انتفا
 عدمه لمرور به ولا يلزم من انتفا عدمه لمرور به انتفا الاحرام فما ذكره
 من قبيل الاستدلال على القصر التالي بهتتنا لقيض المقص وهذا مخالف
 للقاعدة لان المعروف القياس الاستثناء اما استثناء عين المقص فاستحجة

عين لتالي مثل قولك ان كان هذا انسانا فهو حيوان لكنه انسان ينتج
 حيوان وان قلت انه ليس بحيوان ينتج انه ليس بالبسان وقد عرفت
 ان انتفا الملزوم لا يتلزم بها اللام فان الحرارة لازمة للنار فانتفا
 النار لا يتلزم انتفا الحرارة لجواز وجودها بالحركة والشمس فان قلت اللزوم
 غير منحصرة فكون لتالي لازما للمقدم كقولك ان كانت الشمس طالعة فالنار
 موجود بل قد يكون المقدم لازما كقولك ان كان النهار موجودا فالشمس طالعة
 وقد يكون المقدم والتالي لازما امرين ثالث كقولك ان كان النهار موجودا
 فالعلم مضي قلت كلام مع الاستدلال بانه متى ارتفع المقدم ارتفع
 التالي بانه لم لا يجوز ان يكون التالي لازما وعم فلا يرتفع بارتفاع علمه
 ويكفي لي التجويز لكونه مانعا وعلى الاستدلال بحجب بطلان التجويز
 مجرد الاحتمال وايضا ياتي عن كونها لزومته ما هو بسطور الكتب وما
 من ان من كان في طريقه ميقتان الاصل له الاحرام من الابد
 من الاقرب فاذا لم يجب الاحرام بالمرور عليه ينبغي ان يجوز له الاحرام
 من مسقطا عم من ان يكون من الموقفت لظنته التي عينها النبي صلى الله عليه
 علقه الكول مرور الناس غالباً ومن الموطن التي الحقها الفقهاء بلواحد
 وعطوا لها حكم الموقفت من عدم حل التجاوز عنها بلا حرم والاحرام
 يفهم منها انه غير مشروط بعدم المرور على الميقات الكول فكيف
 الاحرام بالمخاذاة سواء كان صلا او فرعاً كما يات في تنبيهه وتعبيره
 ابن العابد بن هبنا خليل بن حيث قال وجوب الاحرام بالمخاذاة

اعتبر عند عدم لزوم على الموقت اما لو مر عليها فلا يجوز له مجازة آخر
 ير عليه منها وان كان يجازي بعده ميقاتا آخره لانه اذا كان جواز
 احرام بالمجازة معتبرا ومشروطا بعدم المور على الموقت فعند عدم
 المور على المقت يتفر المشروط وهو الوجوب لا الجواز فلا يجوز له ان
 يول فلا يجوز بل يجب ان يقول فلا يجب فبقي الاحرام بالمجازة في
 قوة المور على المقت جائزا لا يقال لم يقل هو لا يجوز له الاحرام من
 حاذر بل قال فلا يجوز له مجازة آخر ما يمر عليه منها لانا نقول قوله ان
 ان يجازي بعده ميقاتا آخر فبيد ان احرامه من المور لا يجوز اذ معنى
 انه انه لا يجوز له مجازة آخر ما يمر عليه ان لم يكن يجازي ميقاتا وهذا
 هو قوله وان كان يجازي ميقاتا بعده اى لم يجز مجازة الاخر ^{احرام}
 لاجازي بعده ميقاتا آخر واحرام من حذوه واما ان لم يجازي حاذر
 لم يحرم منه لم يجز مجازته بالطريق الاولى اذ لو لم نقدر لفظ احرام
 ج عما نحن فيه لان الكلام كان فيمن مر على ميقات غير محرم وجرم من حذو
 ها آخر وايضا لو لم نقدر ذلك لان اصل على ظ العبارة لا يجوز له
 تجاوز من آخر الموقت الذي يمر عليه بلا احرام منه وبلا احرام من حذو
 قات آخر وهذا لا شك كونه غير جائز وكونه خارجا عما نحن فيه فرج
 لانه بعد التقدير لا يجوز له مجازة آخر ما يمر عليه بلا احرام وان حاذر
 قاتا آخر واحرام من حذوه اى ان لم يجازي حاذر اى لم يحرم من حذو
 حذو وايضا في كلامه خلل آخر وهو انه ذكر الموقيت لفظ الجمع المعروف باللام

لنفسه لا استغراق فافاد ان من دار على الوقت الختم لم تجزله مجاوزة
 الآخر واما من دار على الاقل من الختم لم يترتب عليه عدم جواز المجاوزة
 وهو مناف للمقصود ولو تكلف اخرج الكلام عن الظاهر قيل ان
 المراد بالجمع ما فوق الواحد وان الاعراب ليس يحصر كان قل احتمالات
 ان من دار على مقفات ثم على مقفات آخر لم تجزله مجاوزة لثابتها
 وان حرم من حد والثالث واما من دار على مقفات ثم لم يجر على مقفات
 آخر بل حاذاه لا لصفة عليه انه آخر ما يجر عليه ذال آخر انما يتحقق بعد الاول
 من التعدد والواحد لا يوصف بالاولية ولا بالآخرة فلم يقيد مدعاها
 من مرتبة الخليفة غير محرم وجرم من حد وبحققة لانها فلا تجوز لصفها
 في افادة مدعاها كلام البحر ثم تستفسر من صاحب البحر ومن تبعه بل
 المراد بالشرط المذكور اى عدم المورد على عين المشاف هو عدم له وركب
 اى في وقت من الاوقات او عدم المورد اى في شئ من الازمنة
 فعلا الاول صدق على من جرم بمباشرة غير محرم ثم حاذ مقفاتا آخر وجرم من
 انه لم يجر على مقفاتا بالجملة حال مباشرة الا حرم كما اذا كان شخص عنده
 يقدر على استعماله فقصده ان يتوضأ به فارق او وقع فيه نجس او منع
 آخر فانه يتيمم حيث انه غير واجد لها حال التيمم وهذا هو المراد لعدم
 التام وعلى الثالث صدق على من جرم بمباشرة حرم منه وانما حرم به لم
 منه وجرم من مكه ووجع بلجنايته ثم رجع اليه ثم قصد مكه ثانيا
 ستة او اثنين وسلك طريقا لغيره في مقفات من الوقت واحدا

لَهُ عِلْمٌ ۖ فَتَقَدَّرَ مِنْهُ كَلِمَتُهُ أَوْ كَلِمَتُهَا
 وَنَادَى زكريا إذا نادى زكراً فقال يا يحيى الخ
 نبيك يا يحيى الخ
 دون الاحرام
 كون معطوفاً على ما سبق
 فنقلوا لا يصلح
 فنقلوا لا يصلح

من محاذر واحد منها انه احرم من الخذ وبدون تحقق شرط اي عدم لهو وعلى
 واحد من الوقت اصلا ومثل هذا الشرط كما وان لا يوجد التميم بان يقي
 شرط صحة التيمم عدم وجود الاصل فينبغي على هذا ان لا يجوز التيمم الا لمن كان
 محبوسا في كف بعيد عن المياه وبجار ولا يصل اليه شر من مطا وهذا ما لم
 به احد ثم ان قول صاحب اللباب وغيره من ان اعيان هذه الوقت ليست
 بشرط بل الوجوب اما عينها او خذوها ولم حلتان من افراد المحاذرة والواقع
 غاية لم تعلم محاذرة اه يفقد ان الاحرام الوجوب نشأوه من اليقات
 المفهوم من الحديث من لفظ لا يجاوز احد المتساويين ما يثباته
 من عين احد الموقيت او من خذوا واحد منها او من حلتان فهذا يقضي
 ان يكون المحاذرة مطلقا اصليا لا خلفا اذ لا يقي عين الوضوء بشرط الصل
 المفروض ما الوضوء او التيمم ولو كان خلفا كان اللازم ان يقول
 اعيان هذه الوقت شرط فان لم توجد يحرم من المحاذرة ولا يحرم من المعلقين
 لا اذ لم تعلم المحاذرة ويؤيد كون كل واحد صليا عبارة تحفة الملوك حلت
 قال في حاشية الاحرام للمدذذ والحلقه الى ان قال ومن جامن غيره هذه هو
 تحفته ما يحاذر احد منها فانه جعل الخذ ومحمولا على المتساوية وردد من افواه
 لا ينجبر ولم يذكر عدم المورد على احد الموقيت وقال لمن جامن غيره وهو
 شامل للمار على وغيره فقول صاحب اللباب وغيره يشير الى ان كراني
 على عدمه وسالم الوقت الحمت او الاربعة ليس للتخصيص بل هو يشير
 الى انها ما بينهما موقيت فانه من جوامع الكلم والايه وهم عدم ايضا فوضع

وان شا احرم من ضو له
 فان اختار واحد منها اذ لا
 الذكوان انتم بركه فالوجوب
 بين احرم شخص من الاحرام
 وبين او امر من الخذ او اولاد
 لابن الامكنة انفسها من الخذ
 الاحرام من نفس احقق شرعا
 لانها لا يجتمع ولا يصدقان
 احرم من احدا الاحرام من الآخر
 فكل واحد من المتساويين ما
 بعدم الاخر مثل هذا الخذ
 اما زوج او فرد فوجوب هذا
 شرط بعدم فردية وبالعكس
 واما ما قالوا ان الاحرام من
 شرط بعدم لهو على واحد من
 الموقيت فنحن لان المناسبي
 لهذا الاحرام ذكر الاحرام لانه
 تردد الواجب بينهما وانما هو
 فليس بوجوب شرطا

من ذواته
 المدعاه او من الوضوء
 من ذواته
 والمدعاه او من الوضوء
 من ذواته
 والمدعاه او من الوضوء
 من ذواته
 والمدعاه او من الوضوء

الحاجة حيث لم يبين فوات من جاز من البلاد الغربية ونحوها لا يثق أهلنا بالفتح
 وقت صدر الحديث لانا نقول كذلك الشام و العراق ويؤيد عدم التخصيص
 ما في الصحيح من انه لما فتح هذا لمصر ان اتوا عمر بن الخطاب عنده فقالوا يا امير المؤمنين
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد لاهل نجد فرنا وهو جوع عن طريقنا وانا
 ان اردنا فواتنا شق علينا قال انظر واحذوها من طريقكم فحذاهم ذات عرق
 وبهذا قال الغزالي والرافعي وشرح السنن وكبر ما في الشافعي شرح البخاري
 والنووي في شرح مسلم ان ذات عرق صلات باجتهاد عمر بن الخطاب عنه وصحت
 الحنفية والحنابلة وجمهور الشافعية انه منصوص عليه بحديث داود واهل
 عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت لاهل عرق
 ذات عرق قال لطبي وصحة الحديث مقال ورد لعيني عليه في عمدة القاري
 واطال وقال العلامة الكمال ابن الهمم في الفتح بعد سرد الاحداث الواردة
 في هذا الباب بيان عليها والحق ان ما ثبت عن عمر رضي الله عنه لغيره لم يبلغه
 النبي صلى الله عليه وسلم ذات عرق فان كانت الاحداث توقيتية فقد وفق
 اجتهاده توقيتية عليه لصلاة و اسلام والا فهو اجتهاد في انتهى كلام الفتح
 بين كيفية الاجتهاد لا هو ولا محشيه المولود الحسن وجه التأييد اذا لم يبلغه
 توقيتية صلى الله عليه وسلم ومع ذلك حكم على الحذو بانه مشافعا علم منه ان عمر رضي الله
 فهم من الحديث ان الامكنة الاربع المذكورة كما انها توقيتية ومحال الاجتهاد
 فكذلك الامكنة المحاذية لها موقيتية ومحال الاحرام باحد طرق الدلالة
 او بالقياس ان كان جعل الامكنة موقيتية معقول المعنى اذ لو فهم تخصيص الامكنة

ان يزيد ميقاتا آخر من غير بلوغ الحديث اليه لعل ذلك مأخذ لفقهاء في جعل
 ميقاتا في بعض الصوفى فتكون ميقاته مدلول الحديث بوجه من اوجوه لانه بدل
 لميقات وما رايته تتبعى القاصد ذكر دليل على كون الحذ وميقاتا فضلا عن شرط
 فلا بد من البحث عنها وتفحص عن لقوا اعدا لاولته فاقول ان كان المقصود
 توقيت المواضع لمعيته هو منع عن مجاوزتها بلا حرم تعظيما لبيت الله على
 قال صاحب الهداية وشرحا وغيرهم مستدلين بحديث رواه ابن ابي شيبة
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تجاوزوا ههنا الا
 باحرام وفي رواية لا يجاوز احد المسقا الا محرما فاستفسر عن معنى المجاوزة فهل هي مقيدة
 بمجاوزة نفس هذه المواضع بالدخول فراعيا انها ثم الخروج من حدها الا انما
 مكة زادها تعظيما كما في قوله تعالى وجاوزنا بني اسرائيل البحر حتى يكون المخرج عن
 بلا احرام انما او محكوما عليه يزوم الجزا لا المجاوزة عن حدوها بلا احرام او هي مطلقة
 شاملة للمجاوزة من عندها ومن محاذيها كما في حديث جزيان مؤمن فان نورك اطفأ
 لهي حتى يترتب على المجاوزة من الحذ وبلا احرام ما يترتب على المجاوزة من عندها لفظ
 هو لثابت وهو الكثرة كما يبق جاوز القوم المنزل الفلاني اذا تعد عنه سوا تجاوز
 عينه كما في الزبانا والاكيل والقلب نحوها او عن حدوها كما في الفرع المقدم
 المؤخر ويطر الحوت والنعيم وغيره وكذلك كتب البحر يقول جاوزنا الشام مشام
 انه لم يره غاية انه تعد عن محاذيه يقول الحاج جاوزنا القدمة وخليصا ولا يخلها
 ولا يراها بل السائر في البلد اذا قال جاوزنا دار فلان ما را من محاذيها قريبا وبعيدا
 لا يكذب فاذا كانت مطلقة فالطلق غير المقيد بحصون ما و غير بانها جمع الافراد

فعنى لا يجاوز احد لهما الا محرمات لا تحقق من احد هيت المجاوزة بلا حرم فمن جاز عن
 عين لهما بلا حرم تحققت المجاوزة بلا حرم لهنت عنها وكذا ان جاوز حد
 واحد من الموقوت تحققت المطلقة وان لم يجاوز شيئا منها صلا او غيره
 واحد لكن بلا حرم ثم مطلقا وارتفع الاثم فيكون كل واحد منهما من افر
 المبع الموضوع له وانما قلنا لمطلق غير المقدر وهو موضوع لقضية الطبيعة
 عن المطلق غير ما يطلو عليه لفظ المجاوزة وهو موضوع لقضية المهرله وهو تحقق
 فرد ما يشفى بانتقار فرد مثل الانسان في خسر وسيل الانسان في خسر فان سلم
 ان الكلام سيق لمنع المجاوزة بلا حرم كان ثبوت لبقائه للحدو لعبارة النص
 والآفاشارته ان قلنا ان عدم مجاوزة الحدو بلا حرم لازم متاخر لعدم
 متقابل حرم وان قلنا انه لازم متقدم له حدث ان عدم تحقق المجاوزة لهن عنها
 موقوف على عدم تحقق كل فرد من افراد هذه الهته كانت ميقاته الحدو فبعضها
 ويحتمل ان يكون عدم مجاوزة الحدو جزئ من عدم المجاوزة من عين لهما
 ومن حذوه على طريقة ما قاله علماء الاصول من ان قوله تعالى للفقراء المهاجرين
 الذين اخرجوا من ديارهم الآية عبارة فرايجاب بهم من لغنية للفقراء المسلوبين
 حيث سيق الكلام له واشارة فزوال ملكهم عما خلفوا في دار الحرب لان الفقراء
 هم الذين لا يملكون شيئا فكونهم بحيث لا يملكون خلفوا في دار الحرب كونهم
 لا يملكون شيئا وعلى طر ما قاله علماء الهيران من ان الامكان لعدم اسلب الضرورة
 عن احد لطرفين جزء من الامكان لخاص اسلب الضرورة عن لطرفين فعدم المجاوزة
 من الحدو جزئ من عدم المجاوزة من مشاها ومن حذوه فيكون عبارة او اشارة

ان يكون بدلالة النص وهي لانه للفظ على الحكم بشرط وجوده في معنى يفهم لغة ان الحكم
 في المنطوق لا جله كدلالة قوله تعالى ولا تقل لها اف على حرمة ان يضرب لاني او فيمن
 علة النهي عن المجاوزة بلا جرم عن استتار ترك التعظيم وهذا المعنى موجود في الحد
 وهذا المعنى يعرفه كل من يفهم اللغة وان لم يكن كذلك فله في وظيفة المجتهد فليكن
 بالقياس هو تعدية حكم الال الى ارفع بعلة متحدة لا يعرفها الا المجتهد فالحكم
 بجاوزة بلا جرم حراما لم يقصد دخول مكة او الحرم وعلته عدم رعاية تعظيم البيت
 وشرط القياس لاربعة ههنا موجودة الاول انه لم يرد نص اخر على تخصيص
 حكم الال به والثاني انه ليس حكم الال معدولا عن سائر القياس لان العادة
 لان قدم الى عظيم شبيها للتعظيم من بعيد ولثالث ان المعدل حكم شرعي ثابت
 سنة من غير تغيير الى فرع هو نظيره ولا نص فيه يدل على الحكم لمعدرا وعلى عدمه
 هذا على فرض ان الحد وغيره دخل في المبدأ بالحدوث والرابع ان هذا القياس
 لا يغير حكم نص في شرطه لتملك طعام الكفارة قياسا على الكسوة لانها تغير حكم
 قوله تعالى فكفارة طعام عشرة مسكين فاذا كانت ميقاتية الحد والقياس
 زعم ان لا يشترط لعدم المورد على المبدأ لان حكم الال غير مشروط بمثل الخفة
 يتقلا لا يجاوزه احد الا محرما سواء من بذر الخليفة مثلا او لا وحذو حصرها
 فلا بد من تعدية حكمها من غير تغيير فاشترط عدم المورد بذر الخليفة كوجوب
 بخفة ميقاتية تغيير حكم الال الغير المشروط بما ذكر في كلام علماءنا رحمهم الله تعالى
 حيث قالوا من كان في طريقه مقفانان ومضلا ان يحرم من الا بعد جازم الا ب
 حتى يحرم من ان يكونا عينين وحذوين ومختلفين لهذا اوردهن حجة كل

على ابن نجيم بانه على مدعاكم لا يلزم لمصر الشامى الاحرام من اربع بل يجوز لها
 الاحرام من خليص مثلا لكونه خذوقن المنازل فانه لو لم يفهم العموم بل فهم انه
 مخصوص بالعينين لم يكن له ان يقول يجوز لها الاحرام من خليص فاجاب عنه
 بجوابين من غير نقل واستناد الى قول علمائنا المجتهدين حيث قال قبل نقل الارب
 المذكور لا يجب المدعى ان يحرم من ميقاته وان كان هو الا فضل وانما يجب
 آخرها ويعلم منه ان الشامى اذا حرمه الخليفة فربما لا يلزمه الاحرام منه ^{الطريق}
 الاولى وانما يجب ان يحرم من الحجفة كما لمصر لكن قيل ان الحجفة قد ثبتت ^{علمها}
 ولم تبق بها الاروم خفية لا يكاد يعرفها الا سكان بعض البوادر ولما ادلت
 اعلم اختار الناس لاحرام من رابع ثم قال بعد كلام ولعلم ارادوا بالحق
 المحاذاة لقربة من ههنا والآخرة الموقيت باعتبار المحاذاة قرن المنازل
 ثم ذكر اعتراض ابن حجر وجوابه بالوجهين الاول بان احرام لمصر والشام
 لم يكن بالمحاذاة وانما هو بالمور على الحجفة وان لم تكن معروفة واحرامهم قبل
 احتياط والمحاذاة انما تعتبر عند عدم المور على الموقيت والثاني ان
 بالمحاذاة المحاذاة القربة ومحاذاة المارين لقرن بعيد لانه بينهم وبينه ^{بعض}
 الجبال والى اعلم بحقيقة حاله اشار بهذا وبقوله لعل ان اعتبار القرب
 المحاذاة ليس في الرواية ولعجب من ابن حجر كيف قنع بهذا الجواب ^{الطريق}
 على اعتباره ولم يورد عليه المحاذاة البعيدة المعبرة نعم صاحب النهر
 ان في وحي معه لان اهل الغرب والسودان والحيش والجزيرة المارين على
 الدخيلين بمصر ولين يكونون في وسط البحر من محاذاة الحجفة اورابع

ومن محاذاة يلمح بالظن والتحسين بينهم وبين واحد من الموقيت نصحا بما بين خلتين قرن
 وذات عرق لا شك باعتبار ملك المحاذاة بذات ان جوابه انما اذا وبمفهومه ان
 لمحاذاة القريبة ولو بعد المور على الميقا معتبرة حيث كان اول كلامه المديني و
 شاملي لما بين عاذر الحليفة و احرام من رابع فخالف جوابه الاول بان المحاذاة
 لا تعتبر عند عدم المور على الموقيت الذي هو مفزعهم و بلجهم وكذا قوله قبل هذا
 ان الموقيت باعتبار المحاذاة قرن لنازل لان معناه عاما فاداه ابن عابد في
 اشية على البحر ان لم يعتبر القرب فالمحاذاة كان آخر الموقيت حذو لقرن و قلنا
 ان الاحرام لا يجب الا من الاخير فلا يجب من الحجفة لعدم كونها آخرة فينا في ما من
 جوابك حرم من الحجفة فقوله آخر الموقيت اذ دخل المحاذاة في الموقيت وجعلها
 اصدق عليه قولهم من كان في طرفة ميقا فان حتى ورد عليه الا عثر الذي
 بان مجرد تكلف في جوابه بما حررتم انه آخر الموقيت لا مطلقا بل فريده الطريق
 الحاصل ان بين جوابي البحر منافية فيسبغى ان يحيل جوابه الاول على منع العموم
 ميقا ان مراد علمائنا بالميقا تين ليس ما فهمت بل مرادهم مخصوصا كما بان
 وحذو بن والاول حذو و انما في عين عاكسة حاصلة ان الاحرام من خلتين بعد المور
 في الحليفة وعلى رابع القائم مقام الحجفة غير معتبر ويحيل جوابه انما على تسليم
 مناقشتي في الاول بان نون الحذو وميقا ان كان بالقبس لزم ان لا يشترط بان
 ان يشمول النص بالطرق المسطورة لعدم الاشتراط بالطرق الاولى والاولى
 بان كون الحذو وميقا تا بوجه آخر و بان اشتراطه بما ذكر حتى يتم مدعاهم بان
 في غير الحليفة السالكين يتبع البحر لا يجوز احرامه من محاذاة الحجفة ان علم

والا من محاذاة رابع واما قول من منع احرام المار على ذر الحليفة من رابع الا اذا
دخل في الحنفية مستندا بان في جوابي البحر ان المحاذاة لا تعتبر بعد لم ولعدين المبقية
زاعما ان الحنفية معلومة لنا قطعا وان من رابع يميز من محاذ الحنفية فرد
باول جوابي البحر فانه صحيح بان الاحرام من رابع ليس احراما بالمحاذاة بل احراما
بالمورد على الحنفية ان لم تكن معروفة الخ قال الزاعم المذكور فينا بان على ان يطرقه
لمسوكه من التقدم بشهادة اقدم من اهالي المدينة البادية كانت الحجاج يرون
الحنفية التي فيها البنا تقدم الباقي الى الان بالمشاهدة قد حجت تلك الطريقة
حاشية القائل فعصرنا بقية خليفين واتخذت الحجاج طريقة اخرى من ضمن
الحنفية انتهى مختصرا جذا كان مكررا اقول بيتا بيتا لصا البحر وحاشية
ان يبنى كلامه بما يختل معناه فان حاصل كلام البحر على ما بناه هذا الزاعم ان
الاحرام الحاصل من رابع هو الاحرام الحاصل بسبب المورد على الحنفية المغايرة لمتبا
من رابع وهذا مما لا يخبر ان ينسب الى عاقل قطعا وهل يقال ان الاكل الحاصل في
البيت هو الاكل الحاصل بالمورد على السوق الغير المعلوم نعم اذا كان المكان
عين الاخر وجزا منه صح ان ينسب الى شاة لواقع في احدهما الى الآخر فمعنى كلام
ان الاحرام من رابع اى انشاؤه منه ليس بسبب محاذاة رابع للحنفية المغايرة لها
كما فهمه المورد بل هو عين الاحرام الحاصل بالمورد على الحنفية وهذا انما يتم باتحاد المكان
ولو حكمنا حيث ان الحنفية جملة واختار الناس للاحرام من رابع فصا كان
عين الحنفية على ما هو في كلام البحر ويجزئه احدهما للآخر على ما قاله الزاعم
المهتم فمعرفة الاماكن فانه صحيح بان رابعها واذن الحنفية وذلك لا قول

قوله احرم لمصر الخ موضوع وقوله لم يكن محمول وكذلك قوله هو المراد على الجففة
 المحل هو اتحاد اتحاد المتغايرين في الوجود ذهنا يعني ان الغير من العقل وجودها
 فلا بد من الاتحاد في الوجود ليصح المحل فلا يتقيد زيد حجرا وعمرو ومن المتغايرين في الوجود
 فلا يتقيد الثابت ثابت لانه غير مفيد لا مال عقد الوضع على عقد المحل والاسم
 ان كلا من الموضوع والمحمول له ذات اي ما صدق عليه من الافراد ووصف اي مفهوم
 والذات الموضوع بوصفه ليس عقد الوضع ووصفه بوصفه المحمول ليس عقد المحل
 وليس معنى قولنا الا انك حيوان ان مفهوم الا انك عين مفهوم الحيوان والا لكانا متزايدا
 ولا ان ذاته ذات لان ذاتيهما واحد وثبوت الشيء لنفسه ضروري فليزوم ضرورة
 ثبوت كل محمول لموضوعه وبطلانه بدیهي ولا ان وصف الموضوع عين ذات
 الموضوع لا متناع اتحاد الجوهر والعرض ولا عكسه كذلك بل معناه ان يصدق عليه
 وصف الموضوع من الذات اي الافراد من زيد وعمرو وبكر وغيرهم صدق عليه و
 المحمول هو في نفسه معناه ان يصدق عليه وصف انشاء الاحرام من احرام زيد وعمرو
 وغيرهما من رابع صدق عليه وصف انشاء الاحرام من الجففة فلو كان الثاني مبائنا لاول
 لا يتصور صحة ذلك القول قطعا فلو كان مراد صاحب البحر ما قاله الراجح كان حتى
 العبارة ان يقول ان احرام لمصر الشامي من رابع ابتداءه بالمحاذاة ثم يصير
 احراما من عين بلقيات لانهم يرون من الجففة لا محالة او يقول ان مرادها هذا
 القول انما يكون مناسبا لو كانت الجففة معلومة لصاحب البحر والمارين الحال انه صرح
 بانها لا يعرفها الا سكان بعض البوادي مع انه لا يتم الا اذا كان له طريق منحصرة بالآفة
 تحت ذلك الشا المحمول الوصف فمع ذلك كان الاطلاق لصاحب البحر وغيره من المفسرين

ان يقولوا ولو فرض سد تلك الطرق المعهودا واخذ الحجاج طريقا اخر لزم لهم
 ان يكرهوا من ذلك خليفة مثلا اولاد يخلوا اميقاتا حتى يكفيهم احرامهم من رابع
 بطريق المحاذاة ولا يضر يلزم على كلام الزعم ان يكون قول البجوج حرام قبل ذلك
 ضائعا فانهم ان خلوا الحجفة خروجين عمدة اليها يقينا فمعنى احتياط وقول
 الحجفة التي فيها البناء الحج لقول النبي وصبوا البحر من مصاع حيث قالوا انها غير
 معروفة ومن ادعى المعرفه تيسرا وتيامن جا باقوال مختلفة لعل البناء حديث
 منهم لان الحجمة تاصلها السيل عام الثمان على ما في الوفا فكلف للبناء عليهم
 البقاء والقدما بالخبرون لم يكونوا موجودين زمان معلومة الحجمة الباقيين الحج الآن
 مثل ذلك البناء على رعمهم مثل ابي الرضا رتن الهند ولكن لم ياقومهم المصنفون ولم يعلموا
 منهم بلا وسطه او بها وان اراد بالقدما الاشياخ فزيد العصر فلا يعتمد على
 قولهم حجة على معرفتهم بان الحجفة علامته في كتاب معتد من جبل او تل فهي موجودة
 طبق ما ذكر او علموا بالالهام والالهام ليس من سباب العلم عند اهل الحج وان
 ادعوا التوارث فالمتوارثون مختلفون فيها فاكثرهم حجة واوفرهم وقوة الاله
 زاده اشيج عبد السلام كان لا يتجاوز عن الاله المربية للقطي وقت الاحرام على
 بين رابع قدريل متوارثا عن آباءه واجداده الذين لهم طرق العلم وعلمهم
 رسوخ الاقدم وهل قدما وكم اقدم وصدق ثبتهم لعربان الذين والعلامة
 القطي العلامة على ان كثير من الخبرين بخبر بالظن والتحسين استنكا فاعن عدم العلم
 عند السالمين كما لا يخفى على من قابل كلامهم بكلام الوافين وقد تشا عن خبر
 ومساجد لعوالي وجبنا كثير من كلام الناس مخالفا للكتب وقد كان فيهم من روي

عصر ابراهيم عباس مع انها مكانات معمورة تترك بها الزوار من القرون العاص
 لا تترانه اشهر بين الناس لان رتبة مدفن ابي ذر ضرابه عنه هي الصفا والحال
 زية نجد على اربعة ايام من المدينة المنورة كما في خلاصة الوفا وغيره باوقالوا تنافطمة
 بنت اسد خارج البقيع وسيدنا علي فر بنح اوور البخارا وسعد بن ابي وقاص ورا
 تم قدوم معاوية بن جبل بن غنيمان وجعفر الصادق في كاشغرا وخرن ضرابه تعاليم
 ومثاله كثيرة مع ان الخبرين بلغوا حد التواتر ابا عن جد فباي دليل حكموا ان
 بالحفة ذلك النبأ المشاهد وان لاطربون القدمة تم عليها دون الحادثة اثبت العرش
 ثم انقش من كلام القدماء لا مجد ووقوله هجرت تلك الطريقة الح فيه انه لو كان
 اسبب في كراهة الوجه لوجه الطريقة لسلوكه بعد ارتفاع اسبب النبي اذ دعوا ان الحجة
 معلومة تختلف بعد اتفاهم على انها على يسار الزاوية مكة فمقدارها بانها
 نصف مرطه اوست ساعات او ثلاث او غير ذلك مخالفين لما نقله ابن عابدين
 عن العلامة القطبي بانها على اليمين قد ريل وعتد عليه عليه السلام فمن بعد الحجة
 غير محرم قبلها وقع الشك في وقوع احرامه من ابيها لاحتمال ان يكون الحجة
 في نفس الامر ما قاله القطبي فوجب عليه عدم ولد اقل صبا للبا والاحوط
 ان يحرم من رابع لعدم اتقن بمكان الحجة وكذا سمعت قول صاحب الحج
 بان احرام من رابع احتياط فاذا احرم من رابع خرج عن عمدة الاحرام
 من مشايخه بيقين هو ان كان رابع جزء من الحجة عما قاله الخليل السميندي
 الملقب مورخ المدينة المنورة وما حولها الذي مسح الاماكن بالذراع حيث
 قال في كتابه الوفا رابع واوون الحجة وكرت الشافعية الاحرام من رابع الاحرام

اول الميثاق وانه من اعمال الجحفة ومتصل بالاتفاق لانس على ذلك لاقبال اذ
 مسيل الماء اعم من ان يكون منها او خارجا عنها لانا نقول المعنى الاصل هو
 ذاك للمعنى المعروف في لغتهم فلو كان مسيل في الماء وفراق القاموس الواو
 مفتح بين جبال او تلال او اكام فيكون رابع بين جبال الجحفة ان كانت لها
 او بين تلالها او اكامها وايضاً في عبارة السمنود كلمة من وج ظاهرها لبعض
 وان كانت للتبيين او الابداء فدلتها على المدعاب الطريق الاو على التزل
 بانها ليست من الجحفة فالجحفة منه على ارض الجحفة لانها كانت منزل بنزول
 اخوة عاد وهم قبيلة كبيرة وفرك العوب ان الجحفة قرية قريبة الى سيف
 اساحله وفر القسطلان الى البحر ستة اميال ومعلوم ان المارين يرون
 متباعدين عن البحر وان لم يكن بعد ثم ستة اميال ليس اقل من خمسة لاشك في
 دخول تلك الطريق من ارض الجحفة لاني مررت بالار عليها وليس المراد بكل متقال
 الابنية فقط بل المراد ارضه وفضل الله الوفا كثير من الحجاج يتجاوزون حول السجدة
 الى جهة المغرب يصعدون البيداء قاله فراحم والخليفة ومعلوم ان الحجاج
 قد يكون مائة الف او اكثر كما في حجة الوداع وحج الخلفاء والملوك المرونية
 واعية فلم يكلفهم احد بالدخول في المسجد والابنية فرم كان احد ^{القديرة} الازمنة
 بل كانوا ينزلون متفرقين يطلبون الظلال ولما عسى سيما فترات الامن
 كان ما ذكرنا معلوما عند الناس علماءهم وعامتهم كان اكثرهم يسمون
 من رابع ولم يكن ينكر عليهم من سمعهم وعرف صنيعهم وكذا من اكرمهم
 من حدور رابع ولم يتكلف واحد منهم فتحصيل حدو الجحفة بجوارهم

بمرورهم من ذلك الخلق ولم يتفتوا الى قول صاحب البحر ومحل المناظرة بان المناظرة
 انما تعتبر عند عدم المورد على الوقت لكونه غير مذکور في الكتب القديمة المعتمدة
 ولقد كتبت قول صاحب البحر بانه غير مسلم الا بعد نقل الرواية وخصه بكتبه علم
 في مقابلة مني بان لخطا و ابن عابد بن قالا ذلك ولم يوجد في كتب المذهب
 يخالف قول صاحب البحر فكيف يقبل المنع لمبنى على مجرد الراي من غير استناد
 الى قول احد من علماء الشرح قلت من اذبالا بيان مني ترقمه اي تراخي
 ترك تقليد المعاصرين رقيت من السما الى العناصر ليس من النظر الاستعارة
 من استعير والاقرض من اجاز الفقيه فالتمس الغير القانع بالبحر بل تنطفي
 نوار عطشة بالقطر واذ لطلب من صاحب البحر عز وكلامه الى الكتب السابقة بل
 يقع بكلام من اخذ منه في الازمنة اللاحقة وقوله لم يوجد له يفهم الاجابة
 التامة بجميع كتب اصحابنا وتصحيح وتفحص الكامل بجميع ما فيها والحال انه ليس الا
 قليل من الكتب وليس مراجعته بالكتب الموجودة في المدينة المنورة مع ان عشرين
 كتب اصحابنا لم يوجد هناك فابن كفاية لهنه احصا الهداية وازين لنهاية ونهاية
 النهاية وغاية لهروجي ومناسكه و ابن مناسك الشلج في سفينة ستمين جزء من كتب
 المتخرن فضلا عن كتب المتقدمين و ابن ماله الطحا وارجح من الفروقة
 ولا نقد على تعدادها الكتب فضلا عن المراجعة وكلامه خارج عن قانون
 المناظرة اذ اللازم عليه اثبات لمقدمته ممنوعه وعدم وجود ما يخالفه
 لا ينفعه اذ لا تأثير في الاثبات وعدم وجود ما يخالفه لا يدل على انه المذهب
 وانما تبسلي في حادثة لم يذكر حكمها الجمود ولا عم فيها ابلو لاني وضع

الشروط والابدال والقيود لهمته ومعالم انه لا يعمل بقول كل كتاب بل بالكتاب
 معتدته اولته الايدي وليس كل ما في الكتب المعتمدة معمولاً به الاثر منهم
 على صاحب اليد انه فوضع كما لا يخفى على المتتبع وقال في الفتح ما يكون في
 زماننا من فتوى المجتهدين ليس بقبول نقل كلام المفتي وطريق نقله لذلك
 عن المجتهد احد الامر ان يكون له سند فيه وياخذ من كتاب له
 الايدى نحو كتب ابن حجر ونحوها انتهى وفي البحر في باب الميثاق عن ابي الهيثم ابي
 نصر انه قال ما صح عن اصحابنا فذلك علم محبوب مرضي به واما افتيا فان
 لا اران لفتي بشي لا يفهمه ولا يحيل افعال الناس فان كانت مسائل قد شتهرت
 وظهرت وانجحت عن اصحابنا رجوت ان يسبح الاتقاد عليها في لنوازل اه وكما
 ليس نقل كلام المفتي فضلاً عن الفتوى على الجواز بل المناظرة والتجوية ومقالة
 ادعى حرمة ما يفعله عامة اهل الافاق الحجاز وسؤال الدليل على المسئلة حيث
 ثبت عن الائمة انهم قالوا لا ياكل لاحد ان ياخذ بقولنا ما لم يعرف من
 قلنا كذا في بيان لفتي ابي الهيثم ثم ان مني ليس مجرد ابل مستند بسند
 اطلاق كتب المتصامة التي وظيفتها الاطالة وعما فرض كون المنع مجرد ابل
 انه لم يقبل ولا يلق لمن منع كلام غير مجتهد بل كلام مجتهد لغيره وطلب الدليل
 انه صاحب ابي ولا يلق لمن طلب الدليل على وجوده تعالى او توحده وصفاته
 انه منكر لذلك قد باحث العلماء في ذلك بالمنع والنقض والمعارة نعم وقع
 لبعض القاصرين من معاصرونا يوسف القراباغي مثل هذا التوهم حيث
 ان المحقق نقل مباحثه ابن سينا وتلميذه بهمنيا فران لشخص متجدد في كل زمان

الموجودين

اولاً و الشيخ قائل بالبقاء و التمكن بالتجدد و لما طال البحث سكت الشيخ فقال ليتمنى
 الا تجيب قال الشيخ الذي يباحثك لم يبق و جاء مكانه شخص آخر فبهت التلمذ فكاتب المحقق
 ما حاله انه كان للتلمذ ان يقول يلزم على شخصك الثاني الجواب انه قال بما قاله
 شخصك الاول كما ان شخصي الثاني قال بما قاله شخصي الاول فان كان شخصك الثاني
 لا يقول بما قاله شخصك الاول لا ابحاثه لكونه موفقاً الى كما ان شخصين باجتهاد
 مسئله من وقام اليوم آخران كل واحد منهما قال بما قاله الاول الا انه مختصر و قال
 ثم ارسلت ما كتبت الى بعض الممتازين بالعلم المعاصر من فلما طالعه شد علي
 في الالكا و جعلني من منكري الحشر و النشر و غيره فرد عليه المحقق و رجع عن حسابه
 عالماً و نقل ما ذكره من البحوثات كثيرا هذا قيل ان الاحرم من الحذر
 خلف الاحرم من ابيها و خلف انا ايضا اليه عند عدم الال قول قد عرفت
 ان الابدال و الاخلاف لا تثبت بالقياس بل لا بد من نص فان لنص فذلك
 و قد بينا ان قولهم و اعني هذه الموقوت ليست بشرط الابطال و بطلان
 ما ذكرته ان بشرط عدم الال حال المباشرة بالخلف لا مطلقاً و يرد عليه ان
 من قصد مكة و لم يمر على ميثقا و احرم من حذو واحد ثم دخل على ميثقا لزمه تحجيد
 الاحرم من ابيها لبطان الخلف عند القدرة على الال قبل العمل كما في التعميم
 و يمكن ان يفهم كون الحذر وصالا لا خلفا مما في النهاية و الكفاية و غيرهما
 قالوا اعلم ان البيت لما كان معظما مشرفا جعل له حصن و هو مكة و حمى و الحرم
 و للحرم حرم و هو لهوقية انتهى و ظاهر ان البيت مشتمل على البيت و حاو له
 من كل جهة و مكة مشتملة بها و الحرم مشتمل بالثلاثة تمتد من كل جهة الى كل

الصغيرة المحيطة بالحرم ولا شك ان الحرم غير مختص بالعلامات الموضوعه والطرق بل
 السطح الممتد من كل جهة قريبا وبعدا ولا يتوهم احد ان الحرم المكانيات المتصلة
 بالعلامات فقط وكل عاقل يفهم ان الاماكن بين العلامات من ارض الحرم مثل
 عند تنعم الى اعلا عند حدة كما حرم لا يقبل صيد ولا يقطع شجرة ثم الحل الصغير
 يتبد من طرف من الحرم كل جهة ينتهي الى الموقت كانها من تحتها شكل والحل الصغير
 بين الحرم والحل الكبير هو جمع الآفاق والموقت لبعض اجزاء الحل الصغير لهذا
 يجوز لاهلها تاخير الاحرام الى قريب من الحرم كما يجوز لاهل الحل الصغير وقال صحابنا
 من الموقت الى اول حد الحرم مكان واحد الا ان الموقت لها حكم صحتها حتى
 الآفاق بان لا يجاوزها بل احرام تعظيما للبيت جلالة كما في الشاهد فتحصل من ذلك
 ان حرم الحرم الى الموقت مثل الحرم محيط بما في جوفه مثل خطوط المنة بين النقاط
 فلما ان النقاط موقت فكل ذلك الخطوط بينها والى الجواز الدخول الى الحرم بلا احرام
 من بين المسقطين ويؤيد كون لكل حرم الحرم ما في البحر العميق امداد وافتاح وغيره
 مما قالوه في حكمه كون الموقت متفاوتة قريبا وبعدا من ان لا يهبط الى البحر الاسود من جهة وضع
 مكانه ايضا طرف الحرم فكل مكان وصل اليه ضوءه صامقانا انتهى معلوم ان الضوء
 لا يكون خطوطا مستقيمة وصلته الى مواضع ختمته او اربعة بل متفرقة متصل
 واحده منسبط وصل الى المواضع المعينة مع ما بينها لا يلق لعل الجبال حجبته
 وصول الضوء الى الجمع لانا نقول على هذا لا يخرج لضوء من مكة بل لا يبلغ الا
 ولما لم تجبه من صوله الى ذوالحليفة والحجفة مثلا لم يمنع من صوله الى الامكنة بينهما
 بخلافها فلا يجاوز من كل واحد بلا احرام والله اعلم بالصواب المتفضل للشواهد الخفية عن



عن الحرم وهو حسي في بوع المرام **مسألة** قال في الهدية
 بعدنيا الموقت وفائدة التوقيت المنع عن التاخير قال فرغ مقتضاها
 ان لا يجوز للمؤذن التاخير عن ذلك الحلقه فان مروره به سابق عاموره بالاخروله
 روى عن جعفر ان عليه ما لكن لظعنه هو الاول لما روي تمام احث من قوله
 صلى الله عليه وسلم من اهل من اتى عليهم من غير اهل من جاوز الى اهلها
 الثاني صان اهلها صامقاته وروى عن عائشة ضراجه عنها انها كانت
 اذا روت ان حج احرمت من ذلك الحلقه واذا ارادت ان تعتم احرمت من الحج معلوم
 ان لا فرق في الميثاق بين الحج والعمرة فلو لم تكن الحجفة ميثاقا لها لما احرمت بالعمرة
 منها فبفعلها يعلم ان المنع من التاخير مقصد بالميثاق الاخير ويحل حدث لا يجاوز
 احد الميثاق الا محامعا ان لم ادر لا يجاوز الموقت لفظ الحديث فروا به ابن
 الجاشيبي عن ابن عباس ضراجه عنها الا باحرم بدل الاحكام وكذلك هو
 الطبراني انتهى ما تعلق الغرض نقله وعمره عن علي بن ابي الحسن البصري
 الكبير في البدر المنير حاشيته فتح القدير بان الاسلام صيرة الميثاق الثاني ميثاقا
 لمن يؤمن الاول ان الحديث صرح في توزيع الموقيت على اهلها والحاج
 باهلها بسبب المهور فالذركون له ميثاق بسبب المهور وهو الذركون لا يكون
 اهل من اما اهل من فقد عين اهل الموقيت فلا يجوز لهم تجاوزها ولا يكون
 الثاني ميثاقا لهم فهذا هو الذي يستفاد من مثل هذا الكلام انتهى اقول
 المنع مكابرة وليسند ساقط لان التوزيع انما يستقر لو لم يكن له عليه لصلاة
 والسلام لمن اتى عليهم معطوف على قوله اهل من اما بعد لعطف فلا يقر التوزيع

فضلا عن الحجر لان لعطف يفيد اشتراك المتعاطفتين فيكون كل من
 ميقاتا لكل واحد منهما بالاشتراك وكون كل واحد مقصودا به لا بطريق الا
 وكلية من نعم من كانت من اهل ميقا آخر سواء اولها بميقا اولها ومن لا
 رصلا وليس مختصا بالثاني اذا لم يخصص قال الامام النووي في شرح مسلم
 في تفسيره اجمل لعطوفه معناه ان ايشام مثلا اذا مر بميقا المدينة فزاد في
 ان يحرم من ميقا المدينة وكذا البقيع من ايشام وقال الطبرسي في البقايا
 فلو جاز الشام من طريق العراق فميقاته ذات عرق وقوله من طريق العراق
 اتفاقا لا يلقى التعميم انما يستفاد اذا لم يكن قوله عليه الصلاة والسلام من
 اهل بلاننا نقول ان القيد لا ياتي من التعميم صلا لان معناه من غير اهل كل واحد
 فان ايشام اذ مر به بالخلفه ليس هو من اهل المدينة لهنورة وان من جماع
 وبلغ ان ذاك الخلفه لاهل المدينة ولمن اتى عليها من غير اهل المدينة سواء كان
 او عراقيا او يمنيا او مغربيا سواء مر بالخلفه مثلا او لا والخلفه لاهل الشام
 عليها من غير اهل الشام سواء كان مدنيا او غيره وكذا البوق ولا يخصص
 غير ما ربه بالخلفه مثلا والعموم مستفاد من لفظ من ومن مكان اخوه
 من جاوز ميقاته غير محرم يرجع الى ميقا او ميقا آخر فيحرم وليس المعز ان
 اتى بهم من مغارون للمدني والشام والعراق واليمن والنجد كما سمعت كما
 النووي وطرا البسي والبقا ثم اورد ثانيا بان صيرورة ايشام الثاني
 له بالجائزة لا يفركون الاول ميقا تاله عند ثبوته فيه فيحرم عليه ان
 الاول والا يكون عاصيا تارك للوجوب وكون ايشام ميقا تاله كمن يحرم

بما وزته بلا احرام عند وصوله اليه لا يرفع هذه لبعضه وحرمة كما لا يخفى والاصل ان
 ان كان في طرفه مقتان يحرم عليه مجاوزة كل منهما بلا احرام لما ان لها هون
 يحرم مجاوزة بلا احرام ففيها الاثم قلت كلامه مأخوذ من كتب الشافعية مني على
 كل الشريعة على اللزوم وقد عرفت حال الحمل المذكور ثم لما سلم كون اثباته ميقانا له مجاوزة
 ليه حكم الحديث لزم عليه ان يقول ان الاول لم يبق ميقانا له ان اعتبر مفهوم ايضا
 حرمة المجاوزة عنه بلا احرام او يقول الاول ايضا مستقاه الا ان الشارع اجاز له
 المجاوزة عنه بلا احرام حيث جعل في بعض مقتاتاه فصا من اهل المقتات في
 ولا به مجاوزة لمقتا الاول بلا احرام اذا مر واثباته وعلى تقدير بقا الاول مقتاتا
 له ايضا فالظاهر من جعل المقتاتين لطائفة الرقيق بهم وتيسير لهم اختيار الاحرام
 من كل واحد منهما لا التكليف بالتزم الاحرام من الابعاد فضل عن الاحرام منها
 كلامه يلزم الجواز ان على من مر بهما بلا احرام بل يلزم ختمه ما على من وقع زوره على
 جمع الموقوت وجاوز عنها بلا احرام وهذا مما لم يقل به احد وقوله والاصل امره
 بفعل عائشة وابن عباس رضي الله عنهما على ما سيجي ثم قال المتضمن لقوله الكلام معنى
 الحديث فنقول ظاهر قوله صلى الله عليه وسلم من لم ين الح ان كل واحد من هذه الموقوت
 لا يله وللما رعله فاذا كان معنى ان قلت ما ذكره يلزم على اهل كل واحد وعلى الما
 رعله ان تجوز له مجاوزة بلا احرام وهذا ويمكن ان يكون معناه ان مجموع هذه
 الموقوت لمجموع اهلها وللما رعلين معنى انه لا يجوز لهما مجاوزة جميعها بلا احرام
 وعلى هذا معنى تيم ما ذكره المحقق لكن لا يخفى ان هذا المعنى بعيد جدا لما ذكره وان لمقتا
 من مقتا بل الجمع بالجمع التوزيع والتقسيم فلعل اصحابنا رحمهم الله تعالى حملوا الحديث

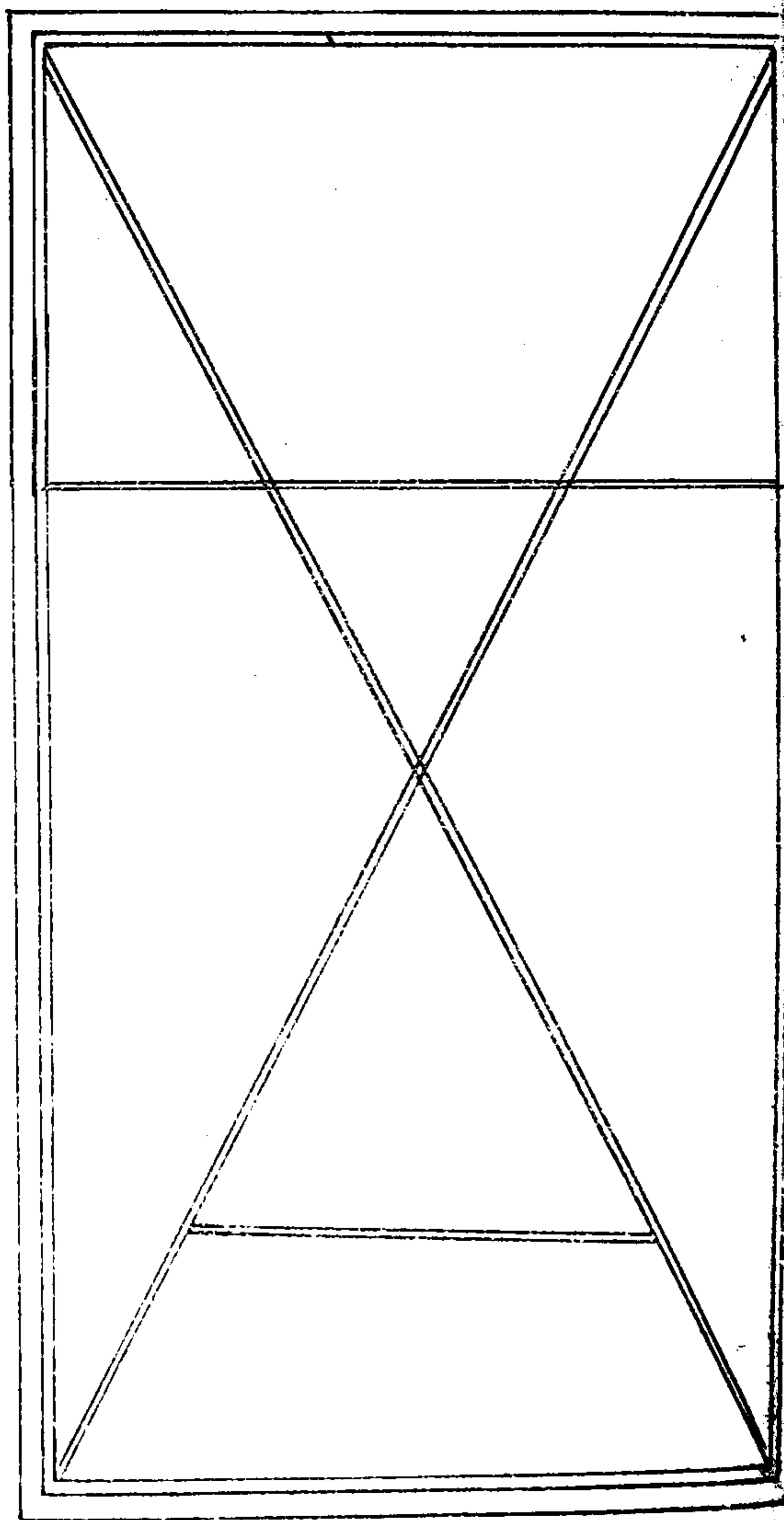
على المعنى الثاني ولو كان بعيد الموقفة ما روى محمد بن موطأ عن النبي صلى الله عليه وسلم
 مرسلًا ومارواه عن ابن عمر رضي الله عنهما من فعله ومارواه المحقق من فعل عائشة رضي الله عنها
 قال محمد بن موطأ خبرنا مالك حدثنا نافع بن ابن عمر حرم من الفروع ثم قال بعد كلام
 واما احرم ابن عمر رضي الله عنه من الفروع وهو دون ذلك الخليفة الى مكة فان اماها
 وقت آخروها هو الجحفة وقد خص لاهل المدينة ان يحرموا من الجحفة لانها وقت من اوقات
 بلغنا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من احب منكم ان يستمتع بشيأ به الى الجحفة فيلعب
 اخبرنا بذلك ابو يوسف عن يحيى بن راشد عن محمد بن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى
 ولا شك ان اصل حجة عند صحابنا وعل الشامي ان من تبعه لاراد ان اصل الشامي
 وكذا الاثران الموقوفان وحمل الحديث على المعنى الثاني وتناول بعيد فهو الى الاول
 الاحوط الاقوال المسئلة وان سلم كونه حجة لا يعارض سند صحيح اقول بعون الله
 تعالى انه فهم من كلام الهداية ان منع التأخير معنى التأخير وليس كذلك معزالتنا
 هو التحديد لازم التحديد المنع عن التقدم والتأخير وهذا الظاهر ليس بما عندنا
 اذ تقدم عليها جائز بالدليل فبقوم فاده المنع عن التأخير وهو معز قول الله
 وسلم لا يجاوز احد المشا الا كما نقوله يلزم على اهل كل واحد من هذه عرف ان الشئ
 اجازة المجاوزة الى الثاني وقوله ويمكن ان يكون معناه الحج هذا معنى قوله صلى الله عليه وسلم
 من اهل المن اتى الحج وهو ليس بعيد وقوله بمعنى انه لا يجوز الحج قد عرفت ان هذا المعنى ليس
 معنى الجزء الاول من الحديث بل هو معنى تمام الحديث لا يجاوز احد الحج وان ارادنا
 معنى لا يجاوز احد المشا الا كما فليس كذلك فان احد انكرة وان افادت العم
 لكونها في سياق النفي لكنها تفيد عموم الافراد على البتة لا الاجتماع مع انها مخصوصة

اتفاقاً في القاصد خول الحرم ولفظ الميثاق المعروف بالام بصيغة المفرد ليس كاستغراق
 في العهد اي لا يجاوز احد ميثاقه وهذا انما تم لو كان لكل احد ميثاق معين بل اشرح
 بكل ميثاق مشتملة كما بين ابله وغيره فبقي ان السلام للجنس فالمعنى لا يجاوز احد
 ميثاق واحد اداكثر بلا احرم وما ذكره المحقق تمام بدون هذا المعنى ثم ان قوله فاذا كان
 مع التاقية ما ذكره في الحرم هو الايراد الذي ذكره صاحب الفتح اول الحاشية فلا فائدة
 في عادته بعد ما اجاب الكمال عنه مستدلاً بأخبار الحديث على ما بيناه ولفعل عائشة رضي
 عنها وقوله التوزيع قد عرفت حاله ثم ان صحابنا رحمهم الله تعالى ما بينه الكمال
 قالوا معنى لا يجاوز احد ميثاق الاحكام لا يجاوز احد الموقوت لا محرم بالحديث بالاشارة
 لما عرفت المعترض والايديم ارتكاب عائشة وابن عمر رضي الله عنهم لمنه عنده وهو محذور
 الميثاق الاول ويذكر في الحديث لم يسل ولم يسل والاشارة مثله في حكم المسند
 ولم يرفع او نقول حملت عائشة وابن عمر رضي الله عنهم الحديث عما حمل عليه صحابنا
 رحمهم الله تعالى وقوله لا يعارض المسند لصحاح نقول المعاصرة انما يتحقق اذا كان نصاً
 في انه لا يجاوز من ميثاقه وليس كذلك على ما بينه المحقق من محل الصحيح بل هو فوق محل
 اصحابه من ثم عاد المعترض اعاد مدعاه اسابق وقال قول المحقق وكما حذر
 لا يجاوز المحكم لا يفهم بلا دليل ولما ورد من الحديث لا يجاوز احد ميثاقه الحرم قد
 عرفت ان اعطف جعل كل موقوت ميثاقاً لكل احد ولم يبق ميثاقاً تختص بها
 مخصوصة ثم قال المعترض قد يقال من كان في طريقه ميثاقان لا يتحقق مجازتهما بل
 مجاوزة الجمع بلا احرم فيبغزان لا ياتم تبرك الاحرام صلا احد الا من مر على جميع الموقوتات
 ولم يحرم وها عادة لا يتحقق صلا فلا يتحقق الا ثم فرح احد عادة بل لا يلزم الا تم

الا بمجازة الجمع من جمع الوقت بل احرم حينئذ ان يكون لاهرم من الموضع وقت واحدا للكفاية
 اقول حال التجاوز من الوقت بل احرم عدم الاحرم من جمع الوقت حال المجاوزة
 فهو رفع للايجاب الكلي اعم من سلب الكفر ومن سلب الجزئي اشتمال لمن على الجمع
 لم يحرم من شيء منها ولم يرد على البعض لو واحد ولم يحرم منه اذ قصد علة لم يحرم
 من جمع الوقت حال المجاوزة سواء تجاوز عن الجمع ولم يحرم او تجاوز عن البعض
 ولم يحرم لان سلب الاقتض وجود الموضوع ولا جواله كما اذ قلت لا يميز بين جمع بل ركبها
 وقوله لا يميز الاشم المجاوزة جمع الناس من جمع الوقت فبان فاعل المجاوز
 ليس جمع الناس بل احدهما على واحد واحد كانه قيل لا يجاوز جمع الوقت
 وعم وكذلك كذا غيرهما فان تجاوزاى احدها كان عنها اشم وان احرم من واحد منها
 وتجاوز ولم يشم والحاصل ان لا يدخل من قصد دخول الحرم ومكة حتى الحرم الذي هو محل
 الصغير الذي بين الحرم والوقت بل احرم سواء على جمع الوقت حتى لا يميز تاركا
 لتعظيم فيا ثم فان احرم من واحد منها وان على اكثر منها حصل وجوب التعظيم المقصود فلا يشم
 وان لم يحرم من واحد منها حتى دخل الحل اخل بالتعظيم فيصير آثما وجانبه خبره اش
 مولانا محدث عصره شيخ عبد الغنى الفاروقى لنعشيد المجدوى وقد مر مراد الحق
 لا يجاوز من الموقفتين ان صادف الموقيت لعين لا يجاوز احد مقيمتها علة هو كان
 واحدا او اثنين او اكثر بل احرم فلا بعد ثم قال المعترض والذريع بقبح هذا الاحتمال
 مسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يهل اهل المدينة من ذوالحجفة الحرفى
 روية اهل المدينة ان يهلوا من ذوالحجفة الحرفى فهذا صحيح في الوجوب وقاطع بانه
 على اهل كل منها ان يحرروا من ميثاقهم انتهى بادي في مختصرات بديع غريب

نسخة من كتاب...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...

الحديث...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...
 نسخة من كتاب...
 من كتاب...



هذه الرسالة متعلمة بل مثل المشيئة بل هو في اولها خاتمة الحمد لله جل جلاله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي امتنع له الضد والمثل بقواطع الحج وسواطع البرهان
والصلاة والسلام على من صلى ظهر لئلا الظل التل وحرنا بالابر والظهر
تبعيد الناعن شدة حر النيران وتبين باقواله لهما وقوه وفعال الواء
اول وقت العصر المثاليان وعلا آله وصحابه الذين سعدوا معراج افضل وتبا
الذين اتبعوهم باحسان وبعد فوزه معروضا عبد غافل عن الجمل
اغروه الجمل الى حفرة تيسر بل السلام افضل الحمد لله جل جلاله الملك الوهاب
الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده وصلى وسلم على من لاني بعده ما قولكم فضلكم في
الحاكم الشرعي المولى من طرف مولانا السلطان الاعظم لتنفيذ الاحكام
الشرعية فربما الله الحزم اذا امر باو الصلاة لعصر فوقت لعصر الثاني
معية الظل مشابه ومنع من ادائها فوقت لعصر الاول وهو مصير الظل
مشبه بعينه الظل الاستواء والمراد انه منع من ادائها جماعة في المسجد الحرام
وحكم بذلك بل يكون حكمه وجب الاتباع ولا يجوز مخالفة على قول الامام
الشافعي ويرفع الخلاف بحكم الحكم الشرعي الحال ما ذكرنا فتونا ما جوزين
الجواب

اللام في هناك هدية للصواب اعلم رحمك الله ان المتأشافية

الشافعية رحمهم الله ذكروا شروط الحكم الحاكم الشرع الذي لا يجوز نقضه ويرتفع
 به الخلاف منها ان يبنى على دعوى وجواب فلو كان بغير سبق دعوى
 لم يكن حكما بل هو افتاء مجرد وهو لا يرفع الخلاف اقول عدم تمامية هذا
 الجواب عن اولى الالباب غير خلاف اولاد اولاد من بناء هذا الاشتراط
 على نص الامام الشافعية به او من بعد قوله مذمب الشافعية كما لبيته في فانه جعل
 كثير من المسائل التي لم يذكرها الشافعية عند الشافعية لثبوت الاحاديث لانه
 عليها بناء على قول الشافعية اذ اصح الحديث فهو مذهبي او اسناد هذا الا
 الى واحد من مشايخهم الذين لهم فرند مهم قوة الاستنباط ولم ين
 على شيء منها ونقل عن احد ولا عز الى كتاب معتمد من كتب المتقدمين
 والحال ان اسوال عن قول الامام الشافعية وثانيا كان اللزم ان يقول
 وهذا الشرط منتف هنا وكذا المشروط فنقول حكم الحاكم ان كان بعد
 والجواب كان قوله والشرط منتف كاذبا وان كان حكمه بلا دعوى وجواب
 فالامر بين بان يقدم الدعوى والجواب ثم يحكم اولا مانع منه بان يركب
 عبد على مولاه قبل المشلين بعد لمثل بانه علق عتقى بدخول وقت لعبد وقت
 دخل واجاب المولى بان الوقت ما دخل وانما دخوله بعد المشلين حكم
 القاضي بان العبد لم يعتق بعد حيث لم يدخل الوقت للعص ولو صلى
 احد لعصر فربما الوقت صلى صلاتا قبل الوقت فيصير حكم الحاكم حكما
 في المجتهد فيه يرفع الخلاف لتحقيق شرطه وثالثا ان الدعوى شرط في
 حقوق العباد ولا في حقوق اشخاص كروية الهلال وكذا هو شرط لنقض

القولى لا الفعلى والضمنى وتفصيله فى المفصل ومنها كما فى شرح الروض

شيخ الاسلام زكريا الانصارى رحمه الله ان لا تظهر الاخبار والاخبار

عن النبى صلى الله عليه وسلم بخلاف حكمه بحيث يبعد فيها التاويل اقول

فيه ايضا ما من انه لا بد من اثبات انه قول الامام الشافعى به باحد الطرق

الثالثة ولا يكفى فيه قول شاح الروض ولو كان شيخ الاسلام فانه يستشهد

ولم يتبع الاجتهاد كما اوعاه اسيوطى ولم يسلم له كثير من معاصريه على انا

نقول بل هذا الشرط امر مقرر من مذهبهم لا فالظاهر موثقا اذا لو كان

الاول لكان موجودا فى المتون المتكفل ببيان اصل المذهب فخرج لابد

نقله من المتون معتبرة ويظهر من قوله كما فى شرح الروض الخ انه ليس

فى المتون فح الا يطابق الجواب السؤال عن قول الامام الا ببيان انه قول

الامام ثم نقول انه اما ارا بعد ظهور الاخبار والاخبار فح لا يسلب الكفاية

اي لم يظهر على خلافه شئ من الاحاديث او ارفع الایجاب المتحقق

ضمن ايجاب البعض مع اسلب عن البعض فعلى الاول لا يجوز خلافه فلا يكتفى

بجتهاد فيه ولا نقضه لعدم الدليل السمع على خلافه وعدم جواز القياس ^{بمقابلته}

النص لان يكون سند حكم الحاكم القياس وعلى الثالث اى اسلب البعض

مع ايجاب البعض فيرجح حاله الى ان بعض الاحاديث يخالفه وبعض

يؤفقه فلا معنى لهذا الشرط اذ لا يوجد حكم مجتهد فيه لم يظهر على خلافه ^{بعض}

الاحاديث الا فى صورة واحدة وهو ان يكون حكمه مبنيا على القياس

وكذا خلافه حتى لو ظهر على خلافه الحديث ولو واحد انقص حكمه فهذا

فى القوم من علماء الحديث اذا اذ
الاولاد والقاضى بنى على ما يوجب
واذا اختلفوا فى ما اذا اختلفوا فى الحكم
منه ويهدى فيه فاذا اختلفوا فى الحكم
صاحبها عليه ظاهره انه ارفع
مختلف بل وعوى وحاشا
ونقصنا الاشياء والقاضى
كقوله سلم الحمد والحمدى
واقى ابن نجيبان نزاع
القاضى بصحة حكمه ارفع
لكنه ليس بغيره نقضه
فرد بغيره

خارج عما نحن فيه لان حكمه مبني على اجتهاد المجتهدين وما نحن فيه مستند الى
الاحاديث بقرا الكلام بان اشترط لا يثبت الا بدليل قطعي فإين الدليل

ومسئلة صلاة العصر عند مصير الظل مثله قد كثرت فيها الاحاديث

الصحة واعتمدها الامة وتواتر العمل بها في الاعصار والامصار

يعني ان هذا الشرط منتف اذا الاحاديث الدالة على خلافه ظهرت

نقول ان كان معنى شرطه السلب لكل فنقيضه الايجاب لجزء اي ظهر

بعض الاحاديث الدالة على خلافه وقد عرفت ان حكم الحاكم مستند الى

دليل سمعي لا عقلي فهو معنى الحكم في المجتهد فيه الذي يختلف فيه المجتهدون

فليرفع حكمه المخلاف وان كان معنى شرطه اسلب عن البعض والايجاب

لبعض فنقيضه اما السلب لكل او الايجاب لكل ولا يريد اسلب لكل

بالضرورة فبقرا الايجاب الكل يعني كل الاحاديث الواردة فوق

العصر دالة على خلاف المشلين فهذا الكذب صريح يعرفه كل من الخصبين

ودلالة الاحاديث التي ذكرها على مدعاها غير مسلمة عما تعرفتم كلام

عليه ان يثبت لجزء الثاني من هذا الشرط وهو بعد التاويلات التي

ذكرها المخالفون ولم يتعرض بذكرها وليم ولم يبين بعده والظاهر انه

لا كلام له في تاويلاتهم فتحقق الشرط الثاني لانه وان وردت الايجاب

على خلاف حكم الحاكم ظاهرا لكنها غير بعيدة عن قبول التاويل فلا يجوز

نقض حكمه وقد ذكرنا كثيرا من تلك الاحاديث التي استدل بها

القائلون بان وقت العصر عند مصير الظل مثله فمن ذلك حديث

عائشة رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي العصر
والشمس في حرجتها لم يظهر الفجر من حجرتها وهو مروى بروايات لا حاجة
الى الاطالة بها قال النووي معنى التكبير بالعصر فراول وقتها وهو حين
يصير ظل كل شئ مثله وكان الحجرة ضيقة العرصة قصيرة الجدار
بحيث يكون طول جدارها اقل من مساحتها العرصة بشرط يسير فاذ صا
ظل الجدار مثله دخل وقت العصر وتكون الشمس بعد فراواخر العرصة
لم يقع الفجر في الجدار الشرقي وكل الروايات محمولة على ما ذكرناه اقول
لا بد من اثبات هذه الدعوى بدليل ولا ينفع تفسير علماء مذممة الحديث
على وفق مرامه ولو كان اكبر من النواوير ولا يردنا ويلات المحققين فرافقا
ولا بد من نقل تاويلات المحققين ورودها فهذا شأن اهل العلم واما القول
بان الحكم في مذممة كذا لان علماء ما قالوا به فهو شأن الجاهل فليبين
اولا ان الشمس دخلت الحجرة من اى محل فان قال دخلتها من فوقها
فليثبت انها كانت بلا سقف او كانت فرسقفها كوة على اخر حجة
الغرب فلا بد من اثبات مقدار طول الجدار الا الكوة بان يقول مثلا
عشرة اشبار والعرصة عشرة وشئ وصل العصر لما صار الظل عشرة
اشبار وان قال المؤلف المستدل او ائمة انها دخلت من الباب
في جانب لغرب او من شق الجدار او الكوة في ذلك الجانب بل ايضا
من بين مقدار الدخول ومقدار العرصة والظل موافقا لما يدعيه من
المثل بان يقول الباب ارتفاعه سبعة اقدم مثلا والعرصة ثمانية و

محل

وبقى من لفظ الى آخر العرصة قدم فلم يبين شيئا منها وليس لك ظاهراً
 من لفظ الحديث بل اتى بشئ على الاجمال وفتح ابواب كثيرة للاحتمال واذا
 تطرق واحد من الاحتمال لبطل الاستدلال على ان المذكور في الكتب
 ان سقف الحجة اشرقية قريب متصل اليه اليد وعرضها بنا على تصوير
 القبور الثلاثة المكرمة بالوجوه الثلاثة المقورة طولها من الغرب الى الشرق
 على طول انسانين احدهما سيدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه وهو اطول
 زمانه فتكون مثلين مع انه لا يلزم المانع اثبات المثليين بل يكفي
 عدم لزوم المثل وما ذرناه من الاحتمال الثاني لمجرد استيفاء الاحتمالات
 والافعبارة المستدل لا تحتملها عما لا يخفى ثم قوله لم يقع في الجدار اشرقية
 لم يفهم من لفظ الحديث لان لفظه لم يظهر الفر من حجرتها ولم يظهر
 منه ان المراد في اى شئ وما معنى ظهوره فرواية مالك ويحيى بن سعيد
 وشعيب بن ابى حفصه وشمس حجرتها قبل ان تظهر فالظهور على
 روايتهم للشمس والنوى غير كلمة من في الحديث بلفظ في وكأنه جعل لفظ
 في الجدار الغرب ولم يظهر هذا لفظي في الجدار الشرقي ليحصل مدعا وشك
 انه تصرفات بلاقونة كادت ان لا تصح من وجوه اما اولها فلانه مبنى
 على كون الحجة اشرقية بلاسقف يقع ظل الجدار الغرب والعرصة ولا يظهر
 في الجدار الشرقي والالو كانت الحجة مسقفة ليس للجدار الغرب ظل لانه
 العرصة ولا في الجدار المقابل واما ثانيا فلانه اراد من لفظي ظل الجدار
 الغربى ومن بلاقونة صلا واما ثالثا فيكون قوله لم يقع لفر في الجدار

ثم يظهر بعد المراجعة الى شرح
 الحديث ان المراد بالظهور
 ارتفاع نور الشمس من الجدار
 بحيث يصعد على سطحه وهو
 المشى بالظهور الفوق بفتح السين
 فتعني اوج الحجة كمن لا يقع
 على من اقول بطول الحجة
 ان يكون الحجة في الجدار
 اذ لا يقع في حيز الجدار
 بل انما يقع في حيز الجدار
 وجب الحجة من الجدار
 ولا يجب في الظاهر فان كان الجدار
 المسجداً في الجدار
 مستحقاً للشمس فان كان الظل
 في الارض لا في الجدار كان
 ظاهره ان الظل في الارض
 ان ظهروا في حيز الجدار

الشرقي مستغنى عنه حيث تكلف قال طول جدارها أقل من حصة العرصة
 بل نقول لفظ لم يظهر الفنى على ما فسره يابى عن تقديره الجدار أقل من حصة
 بل لوجب عليه ان يدعى ان الجدار وعرصته قسا ويا ان اذا لم يقع
 الفنى على الجدار الشرقي كان مثلا واما رابعها فلان تقديره لا يطابق
 الرواية الاخرى المفيدة كون الظهور للشمس مع محافظة كلمة من معناها
 لان الشمس لا تظهر من الحجارة ولا من الجدار الشرقي وان حمل كلمة من على معنى
 فى لا يصح ايضا ان كان وقوع الشمس من الحجارة من فوقها لعدم سقف
 فضا لان الشمس ظاهرة من الجدار الشرقي من الاستواء الى قريب الاضواء
 على انه يلزم على كلامه انه يجوز العصر قبل المثل بل من وقت الاستواء الى الصبح
 عليه انه صلي العصر وشمس اقية من الحجارة ولم يظهر الظل من الجدار الشرقي
 وكذا يلزم هذا ان كان لظهور للشمس وقال العين فى شرح البخارى معنى
 ظهور الشمس خروجها من الحجارة وظهور الفنى ببساطة والحجارة وليس من
 الروتين ختلاف لان ببساطة الفنى لا يكون الا بعد خروج الشمس وهذا ايضا
 لم يبين محل الدخول وقال البصرى فى ذلك الشرح وقال الطحطاوى لا دلالة فيه
 على التعجيل لاحتمال ان الحجارة قصيرة الجدار فلم تكن الشمس تحت عينيها الا بوقوع
 غروبها وهذا ايضا لم يفتح بابا لمحل الدخول ويتبادر من قوله لاحتمال ان دخولها
 من فوق لسقف ما لعدم لسقف او لوجود الطاقة فوق الجدار الغربى
 المراد بظهور الشمس عدم احتياجها عن الناظر من دخولها او عدم نبساط
 الفنى فان كان الجدار عاليا ييل على التعجيل وطول الجدار ليس لقطع الاحتمال

قصه فلا يدل على التكبير الذرا دعاً النووي وليعلم ان الطحا وبعدهم ولاية
الحديث على التجمل بل ادعى دلالة على التخيرو من هذا العلم ان نقل الترح
ليس لقطع فيدل على التخيلا على التجمل انتهى قال الزرقاني في شرح احوط

وحدث عائشة رضي الله عنها يشعربو وظيفة النبي صلى الله عليه وسلم

على صلاة العصر في اول الوقت وقد عرفت انه لا يدل على التجمل فضلا

عن الوظيفة فكانه فهمين لفظ كان وهو غلط على ما في الكتب وقرينة

كان تكون ناقصة لثبوت خبر بالفا عليها ماضيا دائما ومنقطعا قال الزرقاني

وذمب بعضهم الى ان كان تدل على استمرار مضمون الخبر في جميع زمن الماضي

وشبهته قوله تعالى وكان السميعا بصيرا وذل ان الاستمرار مستفاد من

القرينة وهي وجوب كون الله تعالى سميعا وبصيرا لان لفظ كان

انه يجوز كان زيدا دائما نصف ساعة فاستميط واذا قلت كان زيدا

لم يستفد وعلى قياس ما قال لزوم ان يكون كن ويكون ايضا للاستمرار

وقول المصردائما ومنقطعا روعا هذا القائل بعينه انه يحكي دائما كما في الآية

ومنقطعا كما في قولك كان زيدا قائما ولم يدل لفظ كان على احد الامرين

بل ذاك الى القرينة وقرائن الضيائية دائما اي من غير دلالة على عدم

سابق وانقطاع لاحق قال السيا لكوته اي دوامنا شامرا من عدم دلالة

يعني ان العدم واستمرار لثبوت ليس مدلول كان بل ناش من عدم الدلالة

وفي اللب قال جار الله العلامة كان عبارة عن وجود الشيء في الزمان الماضي

على سبيل الابهام وليس فيه دليل على عدم سابق ولا عدم طارر وفيه

في شرح احوط

على من زعم ان الاستمرار مدلول كان وفيه اشارة الى دفع التمسك اليه
من توصيف الثبوت الماضي بالدوم ورد على من زعم انها مثل اليوم
وان دلالتها على الانقطاع بالوقت وشرح تسهيل الال ان كان
مثل على حصول ما دخلت عليه فيما مضى دون تعرض الازمنة والاع
كغيرها من الافعال الماضية فان قصد الانقطاع ضمن الكلام ما دل
عليه وقال الشيخ اثير الدين واكثر النحويين ذهبوا الى ان كان تقتضيه
الانقطاع وامثالها كثيرة شبيهة وقد منع كثير من المحققين كالامام
النووي وصاحب البحر وغيرهما كونها للاستمرار ويستندوا في ذلك الى
كثير من الاحاديث والاخبار مثل قول عائشة رضي الله عنها كان
يصل الى ان قالت ثم يصل ركعتين وهو جالس ومثل قولها كنت
اقفل قلادة رسول الله صلى الله عليه وسلم ومثل قول الصحابة رضي
الله عنهم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقف عند الصلوات والحال انه
علمه الصلاة واسلم لم يحج بعد الهجرة الا مرة واحدة ونظائر باوية
شبهية غير خفية على تلامذة علافة الزمان فضلا عن الزرقاني ثم ان
المؤلف عفا الله عنه اعتقد ان كلام الزرقاني ينفعه والحال ان الزرقاني
قال في اول الوقت وليس فيه تعرض للمثل صلاب كلامه عن من يثلبين
وروى مسلم في صحيحه من رواية سليمان بن بريدة عن ابيه ان ابنه صلى
الله وسلم كان يصل العصر والشمس مرتفعة بيضا نقيه وروى مسلم
ايضا عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم كان يصلح العصر والشمس مرتفعة حية فيذهب الذهاب العوالي في
 العوالي والشمس مرتفعة ورواه الايض كثير من اصحاب الحسن قال الزرقاني
 والعوالي مختلفة المسافة فاقربها الى المدينة ما كان على ميلين او
 ثلاثة ومنها ما يكون على ثمانية اميال اقول لعل معنى الاستدلال عندكم
 مجرد ابدال الاحتمال بل توسيع مجال المقال واردة انحصار طرق الجدال
 لان الحديث الاول لا يدل على خلاف المثلين ابدال ان الشمس على نصف
 بيضا نقيته ولو بعد المثلين بكثير نحو ساعة وكذا لا يدل على عدم حديث
 الذهاب الى العوالي فانما يدل على ان الماد بالعوالي ابعدا
 ولو بعيدا من العمرات وان الماد بالذباب اليها الذباب ماشيا
 على السكينة والوقار فللمانع ان يقول لم لا يجوز ان يكون الماد قرب
 العوالي وبالذباب الذباب راكبا او ماشيا سريعا ولم لا يكون في بهم
 اليها في ايام احيى ومعلوم ان المقدار من المثلين الى الغروب في
 الصيف لا ينقص من ساعتين فلا بد من ابطال هذه الاحتمالات وكلام
 الزرقاني لم يزد على شيئا يستلزم مطلوبه كانه قال الحديث يدل على
 خلاف المثلين لانه يحتمل ان يكون الماد الا بعد ولا يرتاب فرس هذا
 الكلام احدوا ايض قول الزرقاني فاقربها الى المدينة ما كان على ميلين
 فاسد من وجهين الاول ان عدم كون اقربها ثلاثة اميال مما فيه لا يتردد
 والثاني ان كون اقربها ميلين خلاف المشاهد لانها من طرف الجنوب
 اقربها منزل نبي سالم بن عوف اقل من ميل ونصف مسجد قبا اقل من ميلين

قريب سبعة آلاف خطوة ومن مسجد قبا الى آخر الجنوب اقل من نصف ميل ومن
 طرف المشرق اقل مثل ميل وابعده كالميلين فاين سبعة او ثمانية اميال
 ومن كان يسكن بها من القبائل وعلى تقدير ارادة الابعاد الذرق له
 لا يمكن الوصول اليه قبل صفر الشمس وانخفاضها ولو مشى بعد مثل
 ومثل حديث هذا مروى عند لطيراني من حديث جابر وعند القطن
 من حديث جارية وعند ابى يعلى من حديث البراء بن عازب خبرا
 عنهم الجواب مثل الجواب الاول لا حاجة الى الاطالة كما قال يوفى
 حديث الحجرة وكان اللائق له ان يقول بهنا ايضا لا حاجة الى الاطالة
 وروى مسلم عن انس بن مالك قال قال صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم العصر فلما انصرف اتاه رجل من بني سلمة فقال يا رسول الله
 اننا نريد ان نخرج زورا لنا نحب ان نحضر با قال نعم فانطلقوا فطلقنا
 معه فوجدنا الجزور لم تخرفحت ثم قطعت ثم طبخ منها ثم اكلنا قبل
 ان تغيب الشمس فيه ان منزل نبي سلمة هو مسجد لقبايتين وهو من المدينة
 اقل من اميلين فيمكن كل ما ذكر بعد امثلين قبل المغيب كما في يوم
 وقال ابن الهمم في الفتح وروى الدارقطني عن عبد الواحد بن نافع
 قال دخلت مسجد المدينة فاذا ن مؤذن وشيخ جالس فلامه وقال ان
 ابى اخبرني ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يامر بتأخير هذه الصلاة
 عنه فقالوا عبد الله بن رافع بن جديج وضعف بعد الواحد ورواه
 البخاري في تاريخه الكبير وقال لا يتابع عليه غير عبد الواحد لصحيح عن

وقد قال الامام مالك
 دار الحجرة المشاهدة
 وعلاها وهو لبياني
 المدونة العبد العبد
 مسافة ثلاثة اميال
 اعرف من الزرقاني
 وعين غير عامه

فخ غيرهم ثم اخرج عن رافع كنا نصل مثل ما رواه مسلم ثم قال ابن القيم
عندي انه لا تعارض بين هذين فانه اذا صلى العصر قبل تغيب الشمس
لمن فر الباقية الى الغروب مثل هذا العمل ومن يشاء بالمهارة من اهل
الاسفار مع الرؤساء لم يستبعد ذلك وفي رواية مسلم ايضا عن رافع

بن خديج رضي الله عنه قال كنا نصل العصر مع رسول الله صلى الله عليه

وسلم ثم نخر الخبز وفتقسم عشرة قسم ثم نطبخ فناكل كل لحما نضيجا قبل

ان تغيب الشمس قلنا هذا اهل من الاول وروى الامام مالك

في الموطأ والبخاري في صحيحه انكارا لمسعودي والاصمعي على مغيرة

بن شعبه رضي الله عنهما في تأخير صلاة العصر ما كان امير المؤمنين الكوفة

قلنا لا يدل على مدعاهم صلا اذ يجوز ان يكون اخره الى الصغار والافاضة

لانكاره فانه روى البخاري عن انس بن مالك رضي الله عنه انه قال كنا

نصل العصر ثم يخرج الانسان الى بني عمرو بن عوف فيجد بهم يصلون العصر

قال العين هذا يدل انهم يؤخرون انتهى ولم ينكر عليهم ومثله حديث القليلين

ورواه ابن خزيمة والطبراني وفيه فيصرف الرجل من الصلاة

فيا اذا الخليفة قبل غروب الشمس اقول ليس فيه للعصر ذكر

صلا ولا لمكان الصلاة نصا فلم لا يجوز ان يكون المراد صلاة

الظهر او صلاة العصر لكن صلاها في طرف من المدينة المنورة ولا

فيه اذ بين آخر المدينة واول ذي الخليفة ميل واما من المسجد

فقريب خمسة اميال على ما حقه السيد السني وروى ان كان المراد صلاة

في مسجد المدينة فلم لا يجوز ان يكون الرجل راكبا كما في الرواية بعد هذا
 من البطلان هذه الاحتمالات حتى يتم استدلالهم على مدعاهم ورواها
 مالك ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كتب الى عماله ان يصلوا
 العصر والشمس مرتفعة بيضا نقية قدر ما يسير الراكب في حين
 او ثلاثة قبل شروب الشمس قلنا هذا مذموب عمر رضي الله عنه فلا يقوم
 حجة على من وافق غيره من اصحابه رضي الله عنهم مع ورود الاحاديث
 على خلافه قال النووي في شرح مسلم والمراد بهذه الاحاديث
 بصلاة العصر اول وقتها مسلم لكن قوله لانه لا يمكن ان يذم
 صلاة العصر ميلين او ثلاثة والشمس لم تتغير الا اذا صلى العصر
 ظل الشيء مثله غير مسلم فانهم لم يثبتوا كون الذهاب مشيا باله
 ولا كون ما اتى اليه ثلاثة او ميلين ثم قال وفرد هذه الاحاديث
 لمذموب جمهور العلماء ان وقت العصر يدخل اذا صار ظل كل شيء مثا
 الدليل هو الذي يوزن من العلم به العلم بشيء آخر ولم يلزم العلم بكون
 وقت العصر من العلم بما ذكر وقال الامام الترمذي في جامعه ان
 صلاة العصر هو الذي اختاره اهل العلم من اصحاب النبي صلى الله عليه
 وسلم ورضي عنهم منهم عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعائشة
 وانس رضي الله عنهم وغير واحد من التابعين قلنا هذا لا يقع
 يفيد انهم اختاروا تعجيل العصر ولا يدل على انهم اختاروا اداء
 في المثل ولو سلم افا وكلامه ان الاخذين بعض الصحابة وبعض

البعين والجمهور على خلافهم ولا بد من بيان ان من اختار لمثل اهل العلم
 ان اختار لمثلين ليسوا من اهل العلم ولا يقتدى بهم اذا علمت ذلك
 يصل العلم لانا ولا لاحد من طلبته العلم حتى شكنا في حصول العلم
 مثلا فيقول علمنا خلاف ما ذكره جزءا تعلم ان الحكم بالبلغ

ان صلاة العصر وقت مصير الظل مثله جماعة او فرادى من اهل مسجد
 وام او غيره مخالف لهذه الاحاديث لم تثبت مخالفة فلا يرتفع
 خلاف بل يرتفع لتحقيق شرطه وهو عدم ظهور الاحاديث الدالة
 بخلافه بل لا ينفذ سبحانه المدعى بهذا الزعم ان لا ينفذ اكثر
 احكام لو روي الاحاديث الدالة على خلافه بزعم المخالفين لا سيما

عمل الناس في الاغصان والامصار بدخول وقت لعصر عند مصير الظل
 فله اقول هذا جهل او تجاهل والا فهو كذب صريح فان الناس في كثير
 من الامصار والاعصان كالهند واسبند وخراسان وما وراء النهر الى
 سطر الصين ودشت قباقي وفرط بلاد بني الافراس من فرق المسلمين
 وخرول العصر الى قريب صفر الشمس فمن لم يشهد حال تلك البقاع
 يعرف بالسمع خصوصا بعد ما امتد زمان وقوع النزاع بل يتفق بهذا
 اسل الحجاز كانه اراد بالناس نفسه ومن وافقه ولم يشعر بانه مصارة
 على المطلوب فانه يرجع كلامه الى انه قال مدعانا صلاة العصر والمثل
 لان عملنا على هذا فهو كما ترفقوا المكين هو الراجح يكون عمل الناس في
 الامصار والاعصار جارية عامرجح مع توذ وجود العلم في كل عصر

ويعلم ان هذا العلم لا يقع
 تمام المتكلمين في التواريخ
 فيهم وبنوا في
 الامم ولا ينظر والاعصان
 الفقيه وشارحه

وفي كل مصر وهذا لا يعقل ان اراد جميع الناس فالملازمة غير صحيحة
 عمل كثير من الناس بالمثل وان اراد بعض الناس فالملازمة مستلزمة لكن
 حق لا باطل فلا يمكن له استثناء نقض الثاني بقوله وهذا لا يعقل فانك
 ستعرف ان امثل مرجوح واشبهن راجح وكلامه هذا مبني على زعمه
 بان جمع الناس مرجح الاصصا يصلون العصر في الوقت الاول
 عرفت انه غير مطابق للاواقع قال كلامه الى ان فعلنا راجح والاراد
 كون فعلنا مرجوحا وهذا مثل ما قال عالم في المدينة المنورة بان القبا
 خلف صفت جد فيه فرجة غير مكرهه والاراد ان يكون قيامنا خلف صفة
 وصفه ما ذكره وما ويرد ايضا على قوله جاريا على مرجوح انه لا يلزم
 عدم كون اشئ راجحا ان يكون مرجوحا ليجوز ان يكون هو ومقابل
 متساويين وسينقل هو في السؤال الوارد عند مفتي الحنفية بالمدينة
 بل المعتمد الى قوله او بما برتبة واحدة لان قوله فاذا لم يكن الخ اثبات
 المطلوب بقسائل الخلف هو اثبات اشئ بابطال نقيضه فالراجح
 والرجوح ليسا بنقيضين لتصور الواسطة بينهما فلا يلزم من بطلان كون
 راجحا كونه مرجوحا وما ذكره من توخر العلم يشعربان اعلم لهم اهتمام بالادب
 بما هو الاعم والاهم عن العمل بالمرجوح ويزيلون المنكر باليد واللسان ولا يتفون
 بالانكار القلبي الذي هو ضعف الايمان ولا يخافون من الامر بالمعروف
 والنهي عن المنكر من له الشان وهذا مما لا يشاهد في كل مكان منذ ازمان
 وان ادعى انهم ما انكروا عليه بالجهان فالانكار القلبي لا يطلع عليه الا لعين